بسم الله الرحمن الرحیم

برای شرکت در قرعه‌کشی، فقط سریال هولوگرام روی جلد کتاب را
به شماره «۳۰۰۰۸۵۸۵» پیامک فرمایید.
جوایز قرعه‌کشی شامل کمک هزینه عمره، عتبات و ... است. برای دریافت جایزه،
ارائه کتاب با مهر فروشنده الزامی است.

سرشناسه: عیوضی، محمدرحیم، ۱۳۳۹ ـ عنوان و نام پدیدآور: درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران / محمدرحیم عیوضی، محمدجواد هراتی؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی. مشخصات نشر: قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰، مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص شابک: ۳ - ۳۵۵ - ۵۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸ فروست: مجموعه انقلاب اسلامی؛ ۴۷ وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا یادداشت: کتابنامه موضوع: ایران ـ تاریخ ـ جمهوری اسلامی ـ ۱۳۵۷ ـ علل موضوع: ایران ـ تاریخ ـ جمهوری اسلامی ـ ۱۳۵۸ موضوع: ایران ـ سیاست و حکومت ـ ۱۳۵۸ ـ آینده‌نگری موضوع: ایران ـ تاریخ ـ قرن ۱۴ شناسه افزوده: هراتی، محمدجواد، ۱۳۵۶ ـ شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر نشر معارف شناسه افزوده: دانشگاه معارف اسلامی، معاونت پژوهشی رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۴۳ د ۹ ع / DSR ۱۵۵۱ رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۳ شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۴۲۹۰۶۸

درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران

نویسندگان

دکتر محمد رحیم عیوضی

(دانشیار دانشگاه بین‌الملل امام خمینی)

دکتر محمدجواد هراتی

(استادیار دانشگاه بوعلی‌سینا)

نشر معارف

مجموعه انقلاب اسلامی ۴۷

درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران / ویراست دوم

◆ **نویسندگان** دکتر محمدرحیم عیوضی و دکتر محمدجواد هراتی ◆ **نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها**، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی ◆ **بازبینی نهایی** سیدسعید روحانی ◆ **ویراستار** امیرعباس رجبی ◆ **صفحه‌آرا** حسن مولوی ◆ **طراح جلد** کارگاه ۴×۳ ◆ **ناشر** دفتر نشر معارف ◆ **نوبت چاپ** هفتاد و ششم، ۱۳۹۶ ◆ **شمارگان** ۱۰،۰۰۰ نسخه ◆ **قیمت** ۷۵۰۰ تومان ◆ **شابک** ۳-۳۵۵-۵۳۱-۹۶۴-۹۷۸

مراکز پخش

- مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم، خیابان شهدا، کوچه ۳۲، شماره ۳، تلفن و نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۰۴
- اراک: ۰۸۶-۳۲۲۲۹۰۳۸ ارومیه: ۰۴۴-۳۲۲۵۴۶۴۱ اصفهان: ۰۳۱-۳۲۳۵۱۳۴۱ اهواز: ۰۶۱-۳۲۲۳۸۰۰۰
- ایلام: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۸۸ بجنورد: ۰۵۸-۳۲۲۱۲۲۸۳ بندرعباس: ۰۷۶-۳۳۶۱۷۵۵۷ بیرجند: ۰۵۶-۳۲۲۲۴۱۷۹
- تهران: ۰۲۱-۸۸۹۱۱۲۱۲ خرم‌آباد: ۰۶۶-۳۳۲۲۲۲۷۱ رشت: ۰۱۳-۳۳۳۳۴۵۶۹ زنجان: ۰۲۴-۳۳۳۶۶۴۲۵
- ساری: ۰۱۱-۳۳۲۵۳۰۲۰ شهرکرد: ۰۳۸-۳۲۲۴۳۲۲۲ شیراز: ۰۷۱-۳۲۳۴۴۶۱۴ قزوین: ۰۲۸-۳۳۲۴۰۰۷۶
- قم: ۰۲۵-۳۷۷۳۵۴۵۱ کرج: ۰۲۶-۳۴۴۳۵۲۹۰ کرمان: ۰۳۴-۳۲۲۳۱۴۶۶ کرمانشاه: ۰۸۳-۳۷۲۳۸۴۱۱
- گرگان: ۰۱۷-۳۲۲۳۷۸۸۰ مشهد: ۰۵۱-۳۲۲۲۰۱۱۹ یاسوج: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۸۵ یزد: ۰۳۵-۳۶۲۳۰۳۳۱

کلیه حقوق محفوظ است.

- نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ketabroom.ir؛ پایگاه اینترنتی: www.ketabroom.ir

تحولات اجتماعی چنانچه در ابعاد وسیع فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی صورت پذیرد، انقلاب نام می‌گیرد و خود را از سایر تحولات اجتماعی متمایز می‌کند. به همین دلیل، این تحولات بنیادین که کمتر در جوامع رخ می‌دهند، شایسته بررسی و تحلیل‌اند.

انقلاب اسلامی ایران افزون بر اینکه تحولی بنیادین در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است، انقلابی است دینی برپایه تفکر شیعی که آن را از سایر انقلاب‌ها جدا می‌سازد. در واقع به دلیل همین ویژگی این انقلاب است که نظریه‌پردازان موجود نتوانسته‌اند این انقلاب را به‌درستی تحلیل کنند.

انقلاب اسلامی ایران را می‌توان با رهیافت‌های متفاوتی بررسی کرد: رهیافت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی. این در حالی است که در منابع مختلف به‌صورت تک‌رهیافتی یا ترکیبی از رهیافت‌ها به بررسی انقلاب اسلامی پرداخته‌اند.

اثر پیش‌رو ویراست دوم کتاب ***درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران*** است که به قلم استادان ارجمند آقای دکتر محمدرحیم عیوضی، دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی ﷺ و آقای دکتر محمدجواد هراتی، استادیار دانشگاه بوعلی سینا از اساتید درس ریشه‌های انقلاب اسلامی که دارای آثار ارزشمندی در حوزه مطالعات انقلاب اسلامی می‌باشند، نگارش یافته است. این کتاب شیوه‌ای جدید برای تحلیل انقلاب اسلامی است که در آن تلاش شده تا پیشینه تاریخی انقلاب اسلامی و مسائل بعد از آن در قالب چالش میان دو الگوی «شبه‌ترقی غرب‌گرا» و «تعالی اسلامی» مورد تحلیل قرار گیرد که نگاهی است براساس رهیافت هویت و استقلال در تحلیل مسائل مختلف تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه تحولات قبل و بعد از انقلاب اسلامی. افزون بر این، آینده انقلاب اسلامی و چالش‌های پیش‌روی آن نیز از مباحث جدیدی است که در این کتاب مورد توجه قرار گرفته است.

ویراست دوم، پس از مراحل ارزیابی ازسوی صاحب‌نظران و استادان درس انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن و برگزاری جلسه نقد و نیز انجام اصلاحات ساختاری و محتوایی ازسوی مؤلفان محترم، آماده شده است.

گروه انقلاب اسلامی معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی ضمن قدردانی از تلاش نویسندگان محترم، از همه اساتید و صاحب‌نظران از جمله دکتر منوچهر محمدی، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد نوروزی، دکتر مصطفی ملکوتیان، دکتر یعقوب توکلی، دکتر محمد شفیعی‌فر، آقای عباس سلیمی‌نمین، دکتر مرتضی شیرودی، دکتر علی اخترشهر و ... که با ارسال نظرات خود و شرکت در جلسات نقد، ما را در اصلاح و آماده کردن کتاب برای ویراست دوم یاری رساندند، تشکر می‌نماید. و نیز از ویراستار محترم آقای امیرعباس رجبی و بازبین نهایی اثر آقای سید سعید روحانی و همه همکاران امور پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی که در مراحل مختلف تدوین این کتاب ما را یاری رساندند، سپاسگزاری می‌نماید.

امیدواریم کتاب حاضر اثری سودمند برای استادان و دانشجویان محترم باشد و فرهیختگان ارجمند نیز با بیان نظرها و دیدگاه‌های خود ما را در تولید آثاری مطلوب یاری رسانند.

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی
گروه انقلاب اسلامی

۱۵ مقدمه

فصل اول: تعریف مفاهیم و عوامل شکل‌گیری انقلاب‌ها (۳۰-۱۹)

۲۱ اهداف
۲۱ مقدمه
۲۱ الف) چیستی انقلاب
۲۱ ب) تعاریف مختلف از انقلاب
۲۳ ج) گونه‌های مختلف انقلاب
۲۴ د) خصوصیات انقلاب‌ها
۲۵ ه) تفاوت انقلاب با مفاهیم مشابه اجتماعی
۲۵ یک. کودتا
۲۵ دو. جنبش
۲۶ سه. اصلاح
۲۶ چهار. شورش
۲۷ و) شرایط اجتماعی و بسترهای روان‌شناختی پیدایی انقلاب
۲۷ یک. نارضایتی عمیق از وضع موجود
۲۸ دو. ظهور و گسترش ایدئولوژی‌های جدید و جایگزین
۲۸ سه. گسترش روحیه انقلابی
۲۹ چهار. رهبری و نهادهای بسیج‌گر
۳۰ چکیده
۳۰ پرسش
۳۰ برای پژوهش
۳۰ برای مطالعه بیشتر

فصل دوم: وضعیت اروپا و ایران در اواخر قرن نوزدهم و شکل‌گیری الگوهای شبه‌ترقی غرب‌گرا و تعالی اسلامی(۴۶-۳۱)

۳۳ اهداف
۳۳ مقدمه
۳۴ الف) نگاهی به وضعیت اروپا در قرن نوزدهم
۳۴ یک. پیشرفت فناوری و نیاز اروپا به منطقه نفوذ و ادامه سیاست استعماری
۳۵ دو. تحولات سیاسی و ضعف کشورهای اسلامی در برابر غرب
۳۶ ب) وضعیت ایران در قرن نوزدهم
۳۶ یک. ساختار اجتماعی و قدرت سیاسی در ایران
۳۷ دو. وضعیت اقتصادی ایران
۳۸ ج) گسترش روابط ایران و غرب و بررسی علل عقب‌ماندگی ایران
۴۰ یک. الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا
۴۳ دو. الگوی تعالی اسلامی
۴۵ چکیده
۴۵ پرسش
۴۵ برای پژوهش
۴۶ برای مطالعه بیشتر

فصل سوم: چالش الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا و تعالی اسلامی در عصر مشروطه(۵۸-۴۷)

۴۹ | اهداف
۴۹ | مقدمه
۵۰ | الف) جنگ‌های ایران و روسیه و فتوای جهاد
۵۱ | ب) نهضت تنباکو
۵۲ | ج) از جنبش عدالت‌خانه تا نهضت مشروطیت
۵۴ | د) حاکمیت شبه‌ترقی غرب‌گرا و بازگشت استبداد و تشدید وابستگی
۵۷ | چکیده
۵۷ | پرسش
۵۷ | برای پژوهش
۵۷ | برای مطالعه بیشتر

فصل چهارم: عصر پهلوی، شبه‌ترقی غرب‌گرا و باستان‌گرایی(۷۸-۵۹)

۶۱ | اهداف
۶۱ | الف) شبه‌ترقی غرب‌گرا و الگوی باستان‌گرایی در عصر پهلوی اول
۶۱ | یک. ساختار سیاسی (استبداد)
۶۲ | دو. تحمیل تغییرات اجتماعی - اقتصادی متنافر با بافت اجتماعی ایران
۶۵ | سه. هویت‌سازی و باستان‌گرایی
۶۷ | ب) شبه‌ترقی غرب‌گرا و الگوی باستان‌گرایی در عصر پهلوی دوم
۶۷ | یک. اقدامات پهلوی دوم و تحمیل تغییرات اجتماعی
۷۱ | دو. ساختار سیاسی
۷۵ | سه. هویت‌سازی، الگوی باستان‌گرایی
۷۶ | چهار. پارادوکس‌های هویت در عصر پهلوی
۷۸ | چکیده
۷۸ | پرسش
۷۸ | برای پژوهش
۷۸ | برای مطالعه بیشتر

فصل پنجم: روند تکاملی الگوی پیشرفت و تعالی و شکل‌گیری انقلاب(۱۰۸-۷۹)

۸۱ اهداف
۸۱ مقدمه

۸۲ الف) فرایند تکامل الگوی پیشرفت و تعالی در عصر پهلوی
۸۲ یک. الگوی پیشرفت و تعالی در دوره پهلوی اول
۸٤ دو. الگوی پیشرفت و تعالی در دوره پهلوی دوم
۸۵ ۱. جنبش ملی شدن صنعت نفت
۸٦ ۲. رویارویی با اندیشه شبه ترقی پهلوی دوم (دهه ۱۳۳۰)
۸۸ ۳. قیام پانزدهم خرداد
۹۰ ٤. تبیین نظریه حکومت اسلامی و ولایت‌فقیه
۹۱ ب) فرایند بسیج سیاسی و وقوع انقلاب اسلامی در سال‌های ٥٦ و ٥۷
۹۳ یک. مرحله تظاهرات در سطح محلی (از دی ماه ٥٦ تا تیر ٥۷)
۹۳ دو. مرحله گسترش تظاهرات مردمی در سطح کشور (مرداد تا مهر ٥۷)
۹۵ سه. مرحله اعتصابات و تظاهرات گسترده (مهر تا آذر ٥۷)
۹٦ چهار. مرحله سرنوشت‌ساز و کنش‌های جمعی (آذر تا بهمن ٥۷)
۹۹ ج) احزاب و جریان‌های فکری در آستانه انقلاب اسلامی
۹۹ یک. حزب توده
۱۰۰ دو. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران
۱۰۱ سه. جبهه ملی ایران
۱۰۲ چهار. نهضت آزادی ایران
۱۰٤ پنج. سازمان مجاهدین خلق
۱۰۵ شش. هیئت‌های مؤتلفه اسلامی
۱۰٦ چکیده
۱۰٦ پرسش
۱۰٦ برای پژوهش
۱۰۷ برای مطالعه بیشتر

فصل ششم: انقلاب اسلامی؛ هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی(۱۲٤-۱۰۹)

۱۱۱ اهداف
۱۱۱ مقدمه
۱۱۲ الف) مبانی هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی انقلاب اسلامی در آرای امام خمینی ﷺ
۱۱٤ ب) مبانی انقلاب اسلامی در شعارهای مردم
۱۱٦ ج) نقد و ارزیابی نظریه‌های انقلاب براساس هویت انقلاب اسلامی
۱۱۸ یک. تدا اسکاچ‌پل (نظریه دولت تحصیلدار)
۱۱۸ دو. جیمز دیویس (نظریه توقعات فزاینده)
۱۲۰ سه. میشل فوکو (نظریه فرهنگی انقلاب)
۱۲۳ چکیده
۱۲۳ پرسش
۱۲۳ برای پژوهش
۱۲۳ منابع برای مطالعه بیشتر

فصل هفتم: تحلیلی بر تحولات دوران تثبیت و تداوم انقلاب اسلامی(۱۴۶-۱۲۵)

۱۲۷ | اهداف

۱۲۷ | مقدمه

۱۲۸ | الف) دوره: تثبیت نظام

۱۲۸ | یک. چالش حفظ و بقای انقلاب و نظام جدید در برابر موانع داخلی (۵۹ - ۵۷)

۱۳۱ | دو. چالش حفظ و بقای انقلاب در برابر موانع داخلی و خارجی (۶۷ - ۵۹)

۱۳۳ | ب) دوره تداوم انقلاب اسلامی

۱۳۵ | یک. گفتمان سازندگی و توسعه اقتصادی

۱۳۷ | ۱. تحولات فرهنگی

۱۳۸ | ۲. تحولات اقتصادی

۱۳۹ | دو. گفتمان اصلاحات و توسعه سیاسی

۱۴۲ | سه. گفتمان عدالت

۱۴۳ | چهار. تحلیلی از جریان‌های فکری انحرافی در نظام

۱۴۵ | چکیده

۱۴۵ | پرسش

۱۴۵ | برای پژوهش

۱۴۵ | برای مطالعه بیشتر

فصل هشتم: دستاوردهای انقلاب اسلامی(۱٦٤-۱٤۷)

۱٤۹ | اهداف
۱٤۹ | مقدمه
۱۵۰ | الف) دستاوردهای انقلاب اسلامی در سطح داخلی
۱۵۰ | یک. دستاوردهای سیاسی
۱۵۰ | ۱. سرنگونی نظام شاهنشاهی و استقرار حاکمیت الهی
۱۵۱ | ۲. افزایش بینش و مشارکت سیاسی مردم
۱۵۲ | ۳. استقلال و دگرگونی اصول سیاست خارجی
۱۵۳ | دو. دستاوردهای فرهنگی
۱۵۳ | ۱. نفی مظاهر فرهنگی غرب و مقابله با تهاجم فرهنگی
۱۵٤ | ۲. عمومی شدن آموزش و ارتقای سطح علمی جامعه
۱۵٤ | ۳. ارتقای جایگاه زن در اجتماع
۱۵٤ | ٤. ایجاد روحیه خودباوری
۱۵۵ | ب) دستاوردهای انقلاب اسلامی در سطح نظام بین‌الملل
۱۵۵ | یک. دستاوردهای فرهنگی
۱۵۵ | ۱. ترویج فرهنگ مردم‌سالاری دینی
۱۵٦ | ۲. ترویج فرهنگ استقلال‌خواهی و استکبارستیزی
۱۵۷ | ۳. فرهنگ‌سازی درباره وحدت تمدنی جهان اسلام
۱۵۸ | ٤. احیای نقش جنبش‌های آزادی‌بخش
۱٦۰ | دو. دستاوردهای سیاسی در سطح بین‌المللی
۱٦۰ | ۱. تأثیر بر شکل‌گیری برخی جریان‌ها و گروه‌های سیاسی
۱٦۱ | ۲. تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر راهبرد قدرت‌های بزرگ
۱٦۳ | چکیده
۱٦۳ | پرسش
۱٦۳ | برای پژوهش
۱٦۳ | برای مطالعه بیشتر

فصل نهم: آینده انقلاب اسلامی؛ فرصت‌ها و چالش‌ها(۱۶۵-۱۹۶)

۱۶۷ اهداف
۱۶۷ مقدمه
۱۶۸ الف) فرصت‌های پیش‌روی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی
۱۶۸ یک. فرصت‌های داخلی
۱۶۸ ۱. مردمی بودن
۱۶۹ ۲. پیشرفت‌های علمی و فناوری
۱۶۹ دو. فرصت‌های بین‌المللی
۱۶۹ ۱. افول هژمونی آمریکا
۱۷۱ ۲. آینده جمعیت و جایگاه مسلمانان
۱۷۲ ۳. بحران‌های اقتصاد جهانی
۱۷۳ ٤. ناکارآمدی سازمان‌های بین‌المللی
۱۷٤ ٥. پتانسیل‌های قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران
۱۷٥ ٦. محدود شدن فرصت استفاده از زور (قدرت نظامی)
۱۷٦ ۷. بیداری اسلامی در کشورهای منطقه خاورمیانه

۱۷٦ ب) چالش‌های پیش‌روی انقلاب اسلامی
۱۷۷ یک. چالش‌های داخلی
۱۷۷ ۱. تهاجم فرهنگی
۱۷۸ ۲. اشاعه جدایی دین از همه ساحت‌های زندگی اجتماعی (سکولاریسم)
۱۷۹ ۳. نابرابری اجتماعی
۱۸۰ ٤. مشکلات اقتصادی
۱۸۱ ٥. علوم انسانی
۱۸۲ دو. چالش‌های بین‌المللی
۱۸۲ ۱. تحریم‌ها
۱۸۳ ۲. مسئله هسته‌ای
۱۸٤ ۳. جهانی‌سازی
۱۸٥ ٤. جنگ نرم
۱۹٦ چکیده
۱۹٦ پرسش
۱۹٦ برای پژوهش
۱۹٦ برای مطالعه بیشتر

۱۹۷ **کتابنامه (۲۰۸-۱۹۷)**

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران همواره کانون توجه سیاست‌مداران، صاحب‌نظران علوم اجتماعی، مردم و گروه‌های مختلف در جهان بوده است. این انقلاب دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی است که آن را از انقلاب‌های اجتماعی بزرگ جهان متمایز می‌کند؛ انقلابی که با توجه به پیشینه انقلاب‌های اجتماعی گذشته، کمتر کسی وقوع آن را پیش‌بینی می‌کرد. دامنه تأثیر انقلاب‌ها هیچ‌گاه به سطح داخلی محدود نمی‌شود، بلکه بر نظام بین‌الملل نیز اثرگذار است؛ چنان‌که تأثیر انقلاب اسلامی ایران امروز پس از گذشت سه دهه از وقوع آن در خیزش مردم منطقه خاورمیانه دیده می‌شود.

تبیین‌ها و توصیف‌های متعدد از انقلاب، اهمیت مطالعه آن را دوچندان می‌کند. ازهمین‌روست که با گذشت سه دهه از انقلاب اسلامی ایران هنوز بخشی از مطالعات و پژوهش‌های داخلی و خارجی به این موضوع اختصاص دارد.

گذشته از تلاش نظریه‌پردازان خارجی، تبیین انقلاب اسلامی و شناخت علل شکل‌گیری آن برای ما ایرانیان اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا آخرین انقلاب بزرگ اجتماعی با بازتاب گسترده جهانی در جامعه‌ای روی داد که در آن زندگی می‌کنیم و به همین‌رو نیازمند آشنایی بیشتر با مسائل آنیم.

کتاب حاضر که به‌عنوان متن درسی انقلاب اسلامی تدوین شده، ویراست دوم از کتاب ***درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی*** است که تلاش دارد تا با روش جدیدتری نسبت به متون پیشین به تحلیل انقلاب اسلامی و تحولات سه دهه بعد از انقلاب بپردازد. ازاین‌رو در بخشی از این کتاب می‌کوشیم تا پیشینه تاریخی انقلاب اسلامی و مسائل پس از آن در قالب چالش میان دو الگوی «شبه ترقی غرب‌گرا» و «تعالی اسلامی» مورد تحلیل قرار گیرد و با همین الگو، مسائل سه دهه پس از انقلاب نیز بررسی شود.

یکی از ابهاماتی که در کتاب پیشین از سوی برخی صاحب‌نظران مطرح شده بود، مفهوم ترقی و تعالی بود که به‌منظور فهم بهتر و توضیح این دو مفهوم، واژه‌هایی به آنها اضافه گردیده است. درحقیقت تجربه یک‌سال تدریس این کتاب در دانشگاه و استفاده از

نظرات اساتید و دانشجویان، زمینه‌ای را فراهم نمود تا به اصلاح و توضیح برخی مفاهیم مطرح‌شده در کتاب بپردازیم.

در این ویراست با اضافه نمودن برخی واژه‌ها تلاش شده ابهامات موجود برطرف شود. بنابراین واژه‌های «ترقی غرب‌زده»، «ترقی غرب‌گرا» و «شبه‌ترقی غربی» همگی بیان‌کننده الگوی شبه‌ترقی غرب‌گراست که در برخی موارد در متن به اختصار از عبارت «ترقی» نیز استفاده شده است. البته علت استفاده از واژه‌های مضاف به «ترقی» در عبارت‌های مختلف، دلایل خاص خود را دارد که در متن بدان پرداخته می‌شود. به همین نسبت در مقابل واژه «ترقی» از مفهوم «پیشرفت و تعالی اسلامی» استفاده شده که مبین چارچوب فکری خاصی است. در متن حاضر تعابیری نظیر «پیشرفت»، «پیشرفت و تعالی»، «تعالی» و «پیشرفت و تعالی اسلامی» به‌کار رفته که همگی مبین یک چارچوب فکری است و در نقطه مقابل الگوی شبه ترقی غرب‌گراست.

آشنایی و ارتباط ایران و غرب در اواخر دوران قاجاریه و نیز مقایسه وضعیت دو جامعه ایران و غرب، زمینه پرسش از عقب‌ماندگی ایران و علل آن گردید. در پاسخ به این سؤال و در جهت برون‌رفت از این وضعیت و پیشرفت ایران، دو نگرش متفاوت به‌وجود آمد که می‌توان از آنها در قالب دو پارادایم فکری و یا دو الگوی متمایز برای پیشرفت ایران نام برد: یکی «الگوی ترقی» که خود به دو الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا (در دوره قاجاریه) و الگوی باستان‌گرایی شبه‌ترقی (در دوره پهلوی) تقسیم می‌گردد و دوم «الگوی پیشرفت و تعالی اسلامی» که به‌اختصار «تعالی» نامیده می‌شود.

شایان ذکر است لفظ «ترقی» به‌معنای پیشرفت نیز به‌کار می‌رود، اما چون در متن حاضر تلاش می‌کنیم تا بین دو دیدگاه نسبت به پیشرفت تفکیک قائل شویم، پیشرفت برپایه مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی غربی را به‌اختصار «الگوی ترقی» می‌نامیم و پیشرفت با مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی - ایرانی را به‌اختصار «الگوی تعالی» نام می‌نهیم.

نگرش شبه‌ترقی غرب‌گرا تلاشی برای حرکت بر مبنای الگوبرداری از غرب و نفی فرهنگ خودی بود، اما تعالی‌خواهی، پیشرفت را بر پایه فرهنگ و هویت خود ترسیم می‌نمود. جریان شبه‌ترقی برای تبدیل ایران به یک کشور پیشرفته غربی، در یکصد سال گذشته

تلاش بسیاری نمود. اما در کنار این امر، تعالی‌خواهی نیز از همین دوران شکل گرفت و در تداوم خویش منجر به شکل‌گیری انقلاب اسلامی در قالب نفی غرب‌زدگی گردید.

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که شبه‌ترقی‌خواهی غربی پس از سال‌ها تلاش، کمتر توفیق یافت. افزون بر این، مشکلات فراوانی برای جامعه ایران نیز در پی آورد. بنابراین شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران را می‌توان واکنشی به غرب‌گرایی در یکصد سال گذشته و راهی برای پیشرفت در چارچوب فرهنگ بومی تلقی نمود و بر همین اساس می‌توان آن را انقلابی در راستای هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران تفسیر کرد.

بی‌گمان انقلاب اسلامی ایران نگرشی ضدغربی داشت، اما نحله‌های فکری غرب‌زده در ایران پس از انقلاب هیچ‌گاه از میان نرفت، بلکه در قالب جریانی فکری و با قرائت‌ها و تفسیرهای مختلف در مقاطعی پس از انقلاب ظهور یافت. بنابراین منازعه میان دو جریان ترقی‌خواه و تعالی‌خواه - که از اواخر دوران مشروطیت آغاز شد و تا به امروز که سه دهه از انقلاب اسلامی می‌گذرد، تداوم یافت - شاید در آینده نیز ادامه داشته باشد. بر این اساس یکی از چالش‌های پیش‌روی انقلاب اسلامی (البته با قرائت‌های خاص و بعضاً تفاسیر دینی و التقاطی) تلاش‌های این جریان شبه‌ترقی در چالش با نگاه تعالی‌خواهانه خواهد بود.

در فصول آغازین متن پیش‌رو می‌کوشیم تا شکل‌گیری انقلاب اسلامی بر مبنای طرح این دو الگو مطرح گردد و سپس جریان‌های فکری موجود در ایران معاصر نیز مورد بررسی قرار گیرد. سپس در تحلیل الگوی تعالی با استفاده از دیدگاه‌های بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، شعارهای مردمی و نظریه‌های انقلاب، به موضوع هویت و استقلال در انقلاب اسلامی بپردازیم. با عنایت به ضرورت طرح آرمان‌ها، اهداف و دستاوردهای انقلاب اسلامی در بحث از نگرش تعالی‌خواه، این موارد و نیز آینده انقلاب اسلامی و چالش‌های پیش‌روی آن، در فصل‌های جداگانه بررسی می‌گردد.

در پایان از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی و همکاران پرتلاش ایشان که شرایط مناسب تألیف این اثر را فراهم آوردند و نیز از محقق ارجمند جناب آقای فرزاد جهانبین که در تدوین طرح‌نامه کتاب ما را یاری نمود، صمیمانه قدردانی می‌شود.

از آنجاکه کتاب حاضر با انجام اصلاحات مورد نظر اساتید و صاحب‌نظران تجدید چاپ

شده، همچنان ممکن است برخی ابهامات و اشکالات موجود در کتاب از نظر نگارندگان دور مانده باشد. ازاین‌رو، امیدواریم استادان، محققان و دانشجویان گرامی با راهنمایی‌ها و خرده‌گیری‌های خود بر غنای این اثر بیفزایند.

محمدرحیم عیوضی و محمدجواد هراتی

تابستان ۱۳۹۰

فصل اول:

تعریف مفاهیم و عوامل شکل گیری انقلاب‌ها

اهداف

از دانشجویان انتظار می‌رود:

۱ مفهوم لغوی و اصطلاحی انقلاب را توضیح دهند.

۲ پیشینه انقلاب و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری یك انقلاب را شرح دهند.

۳ تفاوت انقلاب را با دیگر پدیده‌های اجتماعی نظیر کودتا، اصلاحات و شورش بیان دارند.

مقدمه

برای ورود به هر بحث می‌باید در آغاز به‌اختصار با مفاهیم و تعاریف مرتبط با آن بحث و مفاهیم مشابه با آن آشنا شویم. به همین منظور، پیش از پرداختن به بحث انقلاب اسلامی و مسائل مرتبط با آن لازم است تا به‌اجمال از مفاهیم مربوط به درس آگاه گردیم.

الف) چیستی انقلاب[1]

انقلاب از نظر واژگانی به‌معنای تغییر، تحول، برگشتگی و تبدیل و از نظر سیاسی به‌معنای اقدام عده‌ای برای براندازی و ایجاد حکومتی جدید است. هر یك از نویسندگان داخلی و خارجی متناسب با دیدگاه خود، درباره انقلاب توضیحاتی داده‌اند که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

ب) تعاریف مختلف از انقلاب

هانا آرنت، از نظریه‌پرداز انقلاب درباره پیشینه تاریخی این اصطلاح چنین می‌گوید:

1. Revolution.

کلمه انقلاب در اصل از مصطلحات اخترشناسی است که به‌واسطه اثر بزرگ کپرنیک در علوم طبیعی از اهمیت خاصی برخوردار شد. این واژه در کاربرد علمی، معنای دقیق لاتینی خود را که دال بر حرکت دَورانی منظم و قانونمند ستارگان بود، حفظ کرد.

در سده هفدهم واژه انقلاب برای نخستین‌بار به صورت یکی از اصطلاحات سیاسی در سال ۱۶۶۰ م پس از دگرگونی سیاسی در یکی از کشورها به‌کار رفت. در معنای دیگر سیاسی، این کلمه درباره انتقال از عصر کشاورزی به دوره صنعتی - به‌ویژه در ممالک غربی - به‌کار می‌رود که در آنجا صنعتی شدن به همراه شهرنشینی حاصل از آن، بر آخرین مرحله توسعه این جوامع اثرات بسیار چشمگیری داشته است.[1]

نظریه‌پردازان، هر یک بر مبنایی خاص تعاریف مختلفی از انقلاب به‌دست داده‌اند. برای نمونه، شهید مطهری انقلاب را این‌گونه تعریف می‌کند:

انقلاب عبارت است از طغیان و عصیانی که مردم علیه نظام حاکم موجود برای ایجاد وضع و نظمی مطلوب انجام می‌دهند؛ یعنی انقلاب از مقوله عصیان و طغیان است علیه وضع حاکم برای وضعی دیگر. پس ریشه‌های انقلاب دو چیز است: یکی نارضایتی و خشم از وضع موجود و دیگر آرمان یك وضع مطلوب.[2]

از نگاه شهید آیت الله سید محمدباقر صدر، انقلاب جنبشی سرسختانه و بر مبنای اصول مکتبی معیّنی است که با درک واقعیت‌های موجود، به‌دنبال تغییر و دگرگونی بنیادین در تمامی ابعاد زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی و معیارها، اصول و ارزش‌های حاکم است.[3]

مروری بر سایر تعاریف اندیشمندان معاصر اسلامی نشان می‌دهد که یکی از ابعاد مهم در معرفی انقلاب‌ها، بُعد ارزشی و مطلوبیت آرمان‌هاست. شاید تعریف انقلاب از بُعد جامعه‌شناسی جامعیت بیشتری دارد؛ زیرا به عمده‌ترین خصیصه‌های انقلاب که دارای ماهیتی اجتماعی است، اشاره می‌کند. دراین‌باره می‌توان به تعریف ساموئل هانتینگتون اشاره نمود:

انقلاب یک دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت‌آمیز داخلی در ارزش‌ها و

---

۱. آرنت، ***انقلاب***، ص ۳۶.

۲. مطهری، ***پیرامون انقلاب اسلامی ایران***، ص ۲۳.

۳. جمشیدی، ***اندیشه سیاسی شهید رابع سید محمدباقر صدر***، ص ۱۲۰.

اسطوره‌های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت‌های حکومتی و سیاست‌های آن است.[1]

این تعریف از یک‌سو معیارهای یک انقلاب سیاسی - اجتماعی را مشخص و از سوی دیگر، انقلاب را از همه پدیده‌های مشابه متمایز می‌سازد. انقلاب بر این مبنا، پدیده‌ای چون شورش‌های دهقانی، قیام‌های شهری، شورش‌های جدایی‌طلب ملی و مانند آن را دربرنمی‌گیرد. از سویی هانتینگتون با تأکید بر عنصر «خشونت»، انقلاب را از اصلاحات عمیق نیز جدا می‌انگارد و با اصرار بر عمیق بودن انقلاب، آن را از رویدادهای کم‌اهمیت‌تر تفکیک می‌کند.[2]

درمجموع از تعاریفی که درباره انقلاب وجود دارد، می‌توان انقلاب را به‌معنای تغییر در ساختار حاکمیت و ساختارهای اجتماعی در نظر گرفت.

ج) گونه‌های مختلف انقلاب

انقلاب‌ها را می‌توان به «انقلاب‌های سیاسی» و «انقلاب‌های اجتماعی» تقسیم نمود. انقلاب سیاسی، با تغییر ساختار سیاسی، بدون تغییر ساختارهای اجتماعی همراه است. به سخنی دیگر، این انقلاب‌ها ساختار حکومت را تغییر می‌دهند، نه ساختار اجتماعی را. اما انقلاب اجتماعی عبارت است از تغییر سریع و اساسی در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه که با حرکت و قیام عمومی مردم همراه است. برای نمونه، انقلاب اسلامی را می‌توان از انقلاب‌های اجتماعی دانست. انقلاب اجتماعی به‌ندرت شکل گرفته، اما بی‌گمان رخدادی مهم به‌شمار می‌رود؛ چراکه تأثیرات بسیاری در سطوح داخلی و بین‌المللی برجای می‌نهد.

انقلاب‌های اجتماعی تنها از حیث ملی اهمیت ندارند، بلکه اغلب موجب رشد الگوها، اندیشه‌ها و خواست‌های بزرگ بین‌المللی نیز می‌شوند؛ به‌ویژه اگر این تحولات در کشورهایی روی دهد که از نظر جغرافیای سیاسی مهم، از نظر غنای فرهنگی مشهور، و از نظر وسعت نیز پهناور باشند. بنابراین چون انقلاب‌های اجتماعی، هم در سطح داخلی اثرگذارند و هم در سطح بین‌المللی، مطالعه آنها اهمیتی درخور دارد.

1. Huntington, ***Political Order in Changing Societies***, p. 264.

۲. همان، ص ۲۱.

آخرین انقلاب بزرگ اجتماعی در تاریخ جهان، انقلاب اسلامی ایران است و به همین‌رو پژوهشگران بسیاری به‌تفصیل بدان پرداخته‌اند. بنابراین چون انقلاب اسلامی ایران در شمار انقلاب‌های اجتماعی است، از این پس مباحث مربوط به انقلاب اجتماعی را بازخواهیم گفت.

د) خصوصیات انقلاب‌ها

انقلاب‌های اجتماعی ویژگی‌هایی دارند که آنها را از دیگر تحولات سیاسی - اجتماعی متمایز می‌کند:

۱. انقلاب در روند خود باید چند مرحله را بگذراند:

یک. براندازی؛

دو. انتقال و جابه‌جایی قدرت؛

سه. پاک‌سازی مهره‌های اصلی حکومت قبلی؛

چهار. تثبیت نظام جدید، سازندگی و تحقق آرمان‌های انقلاب.

۲. با وجود ناگهانی و سریع بودن وقوع انقلاب، روند شکل‌گیری آن نسبتاً طولانی است.

۳. در روند انقلاب، اصولاً اِعمال زور و خشونت به‌گونه‌ای متقابل صورت می‌گیرد؛ زیرا نه حکومت بدون مقاومت تسلیم انقلابیون می‌شود و نه انقلابیون در صورت لزوم از اِعمال خشونت پرهیز می‌کنند.

۴. در انقلاب بخش عمده‌ای از جمعیت به‌شکلی مؤثر بسیج می‌شود.

۵. مشارکت مردمی در انقلاب مستلزم عناصری مانند سازماندهی، رهبری و ایدئولوژی است و هرچه ایدئولوژی قوی‌تر باشد، بسیج گروه‌ها نیز گسترده‌تر خواهد بود.

۶. تغییرات انقلاب، عمیق و زیربنایی بوده و ارزش‌های جدید جایگزین ارزش‌های پیشین می‌گردد.[1]

۷. وجود مستمر آگاهی به مفهوم ادراک و تحلیل آن، موجب پی‌ریزی «حرکت‌های مداومی» می‌گردد که به‌تدریج درطی مراحلی انقلاب را به‌وجود می‌آورد.

---

۱. بنگرید به: دهقان، ***پژوهشی نو پیرامون انقلاب اسلامی***، ص ۲۱ - ۱۸.

ه) تفاوت انقلاب با مفاهیم مشابه اجتماعی

برخی از انواع تحولات اجتماعی از برخی وجوه با انقلاب مشابهت دارند. ازاین‌رو برای پرهیز از خلط مباحث و شناخت دقیق‌تر پدیده انقلاب، اشاره به تفاوت انقلاب با دیگر مفاهیم مشابه اجتماعی، ضروری می‌نماید.

یک. کودتا[1]

کودتا اقدام معدودی از نیروهای نظامی با حمایت برخی نیروهای حاکم است که هدف از آن، رسیدن به قدرت و برکناری حاکمی است که در رأس قدرت قرار دارد. با این تعریف، میان انقلاب و کودتا تفاوت‌هایی وجود دارد:

۱. کودتاچیان از پیکره قدرت حاکم برمی‌خیزند و پایگاه مردمی ندارند؛ درحالی‌که عنصر اصلی تشکیل‌دهنده انقلاب، خود مردم‌اند که در مقابل قدرت حاکم قرار دارند. کودتا در جوامعی روی می‌دهد که ارتش نقش ویژه‌ای در برابر ملت دارد، اما در جوامعی که انقلاب در آنها رخ می‌دهد، مردم نقش اول را عهده‌دارند.

۲. در کودتا ارزش‌ها و زیرساخت‌ها تغییر نمی‌یابد، بلکه در درون نظام، گروهی به‌جای هیئت حاکم می‌نشینند و حداکثر به لغو قوانین مخالف خود می‌پردازند. در کودتا ساختار نظام باقی است، اما اداره‌کننده آن تغییر می‌یابد.

۳. در کودتا به‌دلیل برخاستن کودتاچیان از پیکره اصلی نظام، براندازی و جایگزینی و نیز شروع به سازندگی تقریباً هم‌زمان و بدون فاصله زمانی رخ می‌دهد. در کودتا بعضاً عوامل بیگانه دخالت دارند، اما در انقلاب قاعدتاً چنین چیزی ممکن نیست.[2]

دو. جنبش[3]

جنبش مفهومی است که نسبت به سایر مفاهیم از حیث معنایی با انقلاب نزدیک است. در واقع جنبش بسترهای تحول در جامعه را شکل می‌دهد که این تحول می‌تواند به انقلاب

---

1. Coupd´etat.

۲. بشیریه، ***آموزش دانش سیاسی***، ص ۲۳.

3. Movement.

یا اصلاحات بدل گردد. تفاوت عمده جنبش با انقلاب و اصلاح، در شیوه اجرایی و رفتاری و نیز در هدف نهایی آن است. تغییرات اجتماعیِ حاصل از جنبش اگر به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز به تغییرات آرام و تدریجی منجر شود، رفرم یا اصلاح نام دارد و اگر این تغییرات، اساسی و بنیادی، توأم با خشونت باشد، به انقلاب خواهد انجامید. ازاین‌رو، انقلاب‌ها در فرایند راهبردی جوامعِ خواهان جنبش ـ که مستلزم آگاهی اجتماعی است ـ شکل می‌گیرد.

سه. اصلاح[1]

اصلاح یا رفرم، تغییر آرام و تدریجی، مسالمت‌آمیز و روبنایی در یک نظام است که معمولاً در جامعه‌ای متعادل اتفاق می‌افتد. اصلاحات، از بالا و از سوی خود دولتمردان به‌وجود می‌آید، ازاین‌رو چه‌بسا پایگاه مردمی نداشته باشد. اصلاحات ممکن است با رسیدن به تغییرات هدفمند و منتج از نیازهای جامعه، از وقوع انقلاب نیز جلوگیری کند.

تفاوت اساسی انقلاب و اصلاح در این است که اصلاحات ازسوی حاکمان و به‌منظور بهبود شرایط یا جلوگیری از وقوع انقلاب روی می‌دهد، اما انقلاب ازسوی مردم و برای براندازی نظام حاکم پدید می‌آید. ناگفته نماند که اصلاحات در برخی موارد ممکن است موجب تسریع انقلاب یا فروپاشی رژیم‌های سیاسی گردد. معمولاً در اصلاحات، خشونت دیده نمی‌شود، بلکه تلاش می‌گردد تا اصلاحات در فضایی آرام صورت گیرد.

چهار. شورش[2]

شورش حرکتی مقطعی در اعتراض به موضوعی خاص است. شورشیان غالباً نارسایی‌های موجود را نه به نهادها و ساخت‌های اجتماعی، بلکه به افراد نسبت می‌دهند. ازاین‌رو، هدف آنها محدود به از میان برداشتن افراد خاصی در حاکمیت و یا زدودن موضوع خاصی در حکومت است، بی‌آنکه ترکیب نظام سیاسی ـ اجتماعی را تغییر دهند. از سویی دیگر، در مواردی که شورشیان بافت اجتماعی را نشانه می‌روند، طرحی برای آینده ندارند و معمولاً اعتراض آنها مقطعی و برای موضوعی خاص است.

1. Reform.
2. Riote.

هدف شورش، اعتراض به وضع موجود است. ازاین‌روی، هرگاه شورشیان به تغییر در ساختار اجتماعی و سیاسی بیندیشند و طرحی هرچند مبهم برای آینده داشته باشند، حرکت آنها جنبه انقلابی می‌یابد. از آنجاکه شورشیان برای آینده هدف مشخصی ندارند، بسیاری از آنها پس از رسیدن به هدف محدود خود دچار سردرگمی شده و نمی‌توانند تصویر جامعه‌ای کاملاً متفاوت با وضع موجود را بنمایانند. بدین‌ترتیب، اغلب شورش‌ها ازسوی نظام حاکم سرکوب می‌شود.

و) شرایط اجتماعی و بسترهای روان‌شناختی پیدایی انقلاب

اوضاع جامعه‌ای که مستعد انقلاب است، باید در مطالعه انقلاب مورد توجه قرار گیرد. انقلاب به شکلی مطلوب در مکان و زمانی امکان موفقیت دارد که شرایط دوقطبی بر جامعه حکمفرما باشد؛ شرایطی که در آن، گروه‌های اجتماعی از نظام سیاسی حاکم جدا شده و در مقابل آن ایستاده‌اند. چنین جامعه‌ای با دوگانگی قدرت روبه‌رو می‌گردد؛ بدین‌بیان که ابتدا مشروعیت حاکمیت به چالش کشیده می‌شود و سپس نیروهای اجتماعی ـ که به قدرت خود اطمینان کافی می‌یابند ـ از نظام سیاسی روی‌گردان شده، در مقابل آن قرار می‌گیرند.[1] عوامل متعددی ایجادکننده چنین شرایطی است، اما اگر بخواهیم آنها را در یک دسته‌بندی کلی بازگوییم، می‌توان به این موارد اشاره کرد: وجود نارضایتی، ظهور ایدئولوژی جایگزین، روحیه انقلابی و رهبری انقلاب. حال بدین موارد می‌پردازیم.

یک. نارضایتی عمیق از وضع موجود

نخستین عامل مهم در وقوع هر انقلاب که منشأ روان‌شناختی اجتماعی دارد، نارضایتی عمیق از وضعیت اجتماعی است که زمینه ظهور و گسترش سایر عوامل و شرایط را نیز فراهم می‌آورد. عوامل مختلفی در شکل‌گیری نارضایتی اثرگذار است. البته باید در نظر داشت هرگونه نارضایتی منجر به انقلاب نمی‌شود. به بیانی دیگر، نارضایتی انقلابی در میان توده‌های عظیم مردمی ظهور می‌کند و یک یا چند جنبه مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را دربرمی‌گیرد. در واقع انقلاب تنها با ایجاد نارضایتی به وقوع

۱. بنگرید به: محمدی، ***انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها***، ص ۳۹ ـ ۳۵.

نمی‌پیوندد، بلکه روی‌دادن آن نیازمند یک سلسله علل به‌هم‌پیوسته است که آغاز آن وجود نارضایتی عمیق است.[1]

دو. ظهور و گسترش ایدئولوژی‌های جدید و جایگزین

هر تغییر و تحولی در سیاست و حکومت، افزون بر نارضایتی، نیازمند ایدئولوژی جایگزین برای تغییر حکومت است. به دیگر سخن، تا زمانی که جایگزینی مناسب برای نظام حکومتی وجود نداشته باشد، بی‌گمان نظام حکومتی تغییر نخواهد کرد.

برینتون، یکی از نظریه‌پردازان انقلاب معتقد است که هیچ انقلابی بدون گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید شکل نمی‌گیرد.[2] ایدئولوژی در هر انقلاب، در چگونگی پیروزی آن، نوع حکومت جایگزین و حتی در مراحل و تحولات پس از پیروزی نیز نقشی بسزا دارد. در واقع ایدئولوژی انقلاب، نظام ارزشی سازمان‌یافته‌ای است که ویژگی‌های نظام آرمانی را ترسیم می‌کند و راه رسیدن به آنها را می‌نمایاند.

انقلاب‌هایی که در آن یک ایدئولوژی واحد و سازگار با ویژگی‌های فرهنگی آن جامعه گسترش یابد، زودتر فراگیر می‌شود و بسیج توده‌ها را در پی می‌آورد. از سوی دیگر، این انقلاب‌ها سریع‌تر از دیگر انقلاب‌ها به پیروزی می‌رسند و پس از آن بی‌ثباتی‌های کمتری خواهند داشت.[3] اما وجود ایدئولوژی‌های متعدد در مرحله پیدایی و استمرار انقلاب‌ها می‌تواند مشکلاتی را برای انقلاب فراهم آورد و از وحدت نیروهای انقلابی بکاهد. هر قدر تعداد ایدئولوژی ارائه‌شده برای انقلاب بیشتر باشد، احتمال ثبات پس از انقلاب کمتر است. وجود دیگر ایدئولوژی‌ها در برخی انقلاب‌ها حتی به موضوع درگیری پس از انقلاب بدل می‌گردد.

سه. گسترش روحیه انقلابی

روحیه انقلابی پدیده‌ای روان‌شناختی و مرحله‌ای بالاتر از نارضایتی از وضع موجود است.

---

۱. جمعی از نویسندگان، ***انقلاب اسلامی ایران***، ویراست چهارم، ص ۲۳.
۲. بنگرید به: برینتون، ***کالبد شکافی چهار انقلاب***، ص ۵۹ - ۴۵.
۳. جمعی از نویسندگان، ***انقلاب اسلامی ایران***، ویراست چهارم، ص ۲۴.

مراد از این روحیه، به‌وجود آمدن حس پرخاشگری علیه نظم سیاسی حاکم است. با چنین روحیه و اراده‌ای است که فرد اعتمادبه‌نفس می‌یابد و در مقابل راه‌حل‌های اصلاح‌گرایانه و سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت می‌ایستد. این روحیه نیز دست‌کم باید در میان گروهی از نخبگان و توده‌ها ظهور یابد. ازاین‌رو، تا هنگامی که این پدیده روی نداده - هرچند شرایط دیگر محقق باشد - انقلابی به وقوع نمی‌پیوندد.

قوت و اقتدار روحیه انقلابی به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ مانند ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی، نوع ایدئولوژی انقلابی و نیز مجموعه خصوصیات و اقدامات پیشین حکومت.[1]

چهار. رهبری و نهادهای بسیج‌گر

چنانچه سه عامل نارضایتی، ایدئولوژی جایگزین و روحیه انقلابی در سطح جامعه و مردم پدیدار گردد، اما رهبری و نهادهای بسیج‌گر وجود نداشته باشد، انقلاب به پیروزی نخواهد رسید. بنابراین پیروزی انقلاب نیازمند رهبری است تا بتواند با استفاده از نارضایتی‌های موجود و ایدئولوژی جایگزین، انقلاب را به پیش برد. ازاین‌رو، هرگاه رهبر و یا نهادهای بسیج‌گر جامعه بتوانند به فعال‌سازی نارضایتی‌ها، مطرح کردن ایدئولوژی جایگزین، هدایت روحیه انقلابی و مدیریت حرکت انقلابی بپردازند، براندازی نظام حاکم محقق خواهد شد.

انقلاب ممکن است دارای رهبری واحد باشد (مانند رهبری امام خمینی)، یا اینکه به صورت مشترک انجام پذیرد و یا آنکه در هر مرحله، فرد خاصی رهبری آن را برعهده داشته باشد. برای مثال، در میان رهبران انقلاب فرانسه نام سه نفر (میرابو، دانتون و روبسپیر) به چشم می‌خورد.[2] اصولاً یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی که با انقلاب‌های معروف جهان متفاوت به نظر می‌رسد، رهبری واحد در سه مرحله پیدایی، پویایی و پایایی انقلاب است. این تمرکز رهبری در انقلاب‌هایی چون انقلاب فرانسه و شوروی سابق کمتر دیده می‌شود.

---

۱. همان، ص ۲۵.
۲. همان، ص ۲۷.

چکیده

۱. انقلاب از نظر واژگانی به‌معنای تغییر شکل و از نظر سیاسی - اجتماعی به‌معنای دگرگونی در ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه است.

۲. انقلاب‌ها بر دوگونه سیاسی و اجتماعی‌اند. انقلاب سیاسی تغییر ساختار سیاسی بدون تغییر ساختار اجتماعی است؛ حال‌آنکه انقلاب اجتماعی تغییر ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه است.

۳. درباره چیستی انقلاب، برخی آن را براساس نیّات انقلابیون، برخی برپایه پیامدهای انقلاب و پاره‌ای نیز براساس فرایند انقلاب تعریف نموده‌اند.

۴. یکی از تعاریف مربوط به انقلاب اجتماعی (مبتنی بر پیامدهای انقلاب) تعریف هانتینگتون است.

۵. شکل‌گیری هر انقلاب تحت‌تأثیر عوامل مختلفی است؛ مانند نارضایتی عمیق، ظهور ایدئولوژی جدید، گسترش روحیه انقلابی و وجود رهبری.

۶. انقلاب‌ها ویژگی‌هایی دارند که آنها را از سایر تحولات سیاسی و اجتماعی - مانند کودتا، جنبش، شورش و اصلاح - متمایز می‌کند.

۷. مهم‌ترین ویژگی‌های انقلاب، بنیادین بودن تغییرات، مردمی بودن آن، وجود رهبری و همچنین ارائه طرحی برای آینده ازسوی انقلابیون است.

پرسش

۱. تفاوت انقلاب با دیگر مفاهیم اجتماعی چیست؟

۲. عوامل مؤثر بر شکل‌گیری یك انقلاب را توضیح دهید.

۳. انقلاب اجتماعی را تعریف کنید.

برای پژوهش

۱. تلاش کنید تعاریف دیگری از انقلاب به‌دست دهید.

۲. امکان تبدیل شورش به انقلاب اجتماعی را بررسی کنید.

۳. انواع دیگری از انقلاب‌ها را که مرتبط با تغییر در نظام سیاسی است، بررسی نمایید.

برای مطالعه بیشتر

۱. مصطفی ملکوتیان، **سیری در نظریات انقلاب**، تهران، قومس، ۱۳۷۶.

۲. هانا آرنت، **انقلاب**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۴.

۳. کرین برینتون، **کالبدشکافی چهار انقلاب**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶.

فصل دوم:
وضعیت اروپا و ایران در اواخر قرن نوزدهم و شکل گیری الگوهای شبه ترقی غرب گرا و تعالی اسلامی

اهداف

از دانشجویان انتظار می‌رود:

۱ وضعیت اروپا در قرن نوزدهم میلادی را توضیح دهند.

۲ وضعیت ایران در قرن نوزدهم را از نظر اقتصادی و سیاسی تبیین کنند.

۳ منظور از الگوی تعالی و زمینه‌های مطرح شدن آن را بیان دارند.

۴ منظور از الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا و زمینه‌های مطرح شدن آن را توضیح دهند.

مقدمه

بی‌شک بررسی چگونگی زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی نیازمند آن است که دو محیط نظام بین‌الملل و محیط داخل مورد واکاوی تاریخی قرار گیرد. به همین منظور می‌باید مسائل تاریخ معاصر ایران و جهان را تا شکل‌گیری انقلاب اسلامی بررسی نمود تا بتوان عوامل مؤثر بر رویداد انقلاب اسلامی و مسائل مرتبط با آن را تحلیل کرد و هرچه بیشتر زمینه‌ها و بسترهای تاریخی انقلاب را بازشناسی نمود. در این فصل می‌کوشیم تا به‌اختصار وضعیت ایران و اروپا در قرن نوزدهم را از نظر ساخت قدرت سیاسی، وضعیت اقتصادی و جریان‌های فکری و فرهنگی بکاویم.

اهمیت بررسی تطبیقی ایران قرن نوزدهم و بیستم ازاین‌روست که می‌توان به ماهیت «پرسش از عقب‌ماندگی ایران» پی‌برد. در این میان، برخی روشنفکران در برابر این پرسش، پاسخ‌هایی برای برون‌رفت از وضعیت موجود به‌دست داده‌اند. بی‌تردید قضاوت‌ها و چگونگی پرسش به این پاسخ‌ها، تحولات تاریخی ایران را رقم زد و زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی را فراهم نمود. به همین منظور، ابتدا به‌اجمال وضعیت اروپا را در قرن نوزدهم بررسی می‌کنیم و سپس به وضعیت ایران در این قرن می‌پردازیم.

الف) نگاهی به وضعیت اروپا در قرن نوزدهم

نخستین نکته درخور بررسی در قرن نوزدهم، وضعیت ناشی از انقلاب صنعتی و پیشرفت‌های تکنولوژی در اروپاست. این پیشرفت‌ها زمینه‌ای شد برای ایجاد منطقه نفوذ در کشورهای دیگر و ادامه سیاست‌های استعماری.

یک. پیشرفت فناوری و نیاز اروپا به منطقه نفوذ و ادامه سیاست استعماری

اروپای قرن نوزدهم که تحت‌تأثیر شرایط انقلاب صنعتی قرار داشت، به پیشرفت‌های فراوانی در زمینه فناوری رسیده بود. انقلاب صنعتی، دگرگونی‌هایی بزرگ در صنعت، کشاورزی، تولید و حمل‌ونقل بود که در نیمه قرن هجدهم از انگلستان آغاز شد و پیامدهایی اجتماعی ـ سیاسی به‌دنبال داشت؛ آن‌گونه که طی یک قرن و نیم، به‌تدریج چهره شهرهای اروپایی و آمریکا را دگرگون کرد.

در نیمه قرن هجدهم به‌ویژه در انگلستان کارخانه‌های صنعتی ایجاد و برشمار آنها افزوده شد. این کارخانه‌ها که بیشتر متکی به نیروی ماشین بود، برای فروش تولیدات خود نیازمند بازار و همچنین برای تولید، نیازمند مواد خامی بود که می‌بایست از دیگر کشورها و به خصوص خاورمیانه تأمین می‌شد. بنابراین اروپای قرن نوزدهم به‌دنبال منطقه نفوذی برای خود بود.

منابع نفتی خاورمیانه ابتدا توجه قدرت‌های استعماری نظیر انگلستان و سپس آمریکا و آلمان را به خود جلب کرد؛ تاجایی‌که در اوایل قرن بیستم، نفت این منطقه بین شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی تقسیم شد. در این میان موقعیت جغرافیایی ایران نیز به‌گونه‌ای بود که به جولانگاه قدرت‌های بزرگ بدل گردید.

سایر کشورهای خاورمیانه در طی قرن‌های نوزدهم و بیستم زیر سلطه استعمارگران اروپایی قرار گرفتند. استعمارگران می‌کوشیدند اقتصاد و سیاست کشورهای خاورمیانه را زیر سلطه کامل خود درآورند و از سویی جغرافیای سیاسی و مرزبندی‌های این کشورها را براساس منافع خود تنظیم کنند. تقسیم این سرزمین‌ها نیز به‌گونه‌ای صورت گرفت که انواع درگیری‌های قومی، مذهبی و سیاسی را نیز در پی آورد.[1]

---

۱. ساعی، *مسائل سیاسی و اقتصادی جهان اسلام*، ص ۷۳.

انگلستان برای حضور مستمر در منطقه خاورمیانه به طورکلی دو هدف سیاسی و اقتصادی را دنبال می‌کرد. بی‌تردید قرن نوزدهم میلادی دوران اوج اقتدار امپراتوری‌های استعماری انگلیس، فرانسه و روسیه بود؛ بدین‌بیان‌که انگلستان شبه‌قاره هند شامل بنگلادش، هند و پاکستان امروزی را در اشغال خود داشت و به افغانستان نیز دست‌اندازی می‌کرد. فرانسه نیز به شمال آفریقا - از مصر تا مراکش و الجزایر - چشم طمع دوخته و کشوری چون الجزایر را اشغال کرده بود و از این‌سو، روس‌ها نیز ایران و آسیای مرکزی را نشانه رفته بودند و می‌کوشیدند از طریق ایران و افغانستان به هند و آب‌های گرم خلیج‌فارس دست یابند. البته این استعمارگران بدیهی است که با مقاومت مردمی نیز روبه‌رو شدند.

این کشورها در استعمار خود از روش‌های مختلفی بهره می‌بردند که از آن جمله می‌توان به تلاش برای تغییر در فرهنگ، ارزش‌ها و اعتقادات مردم در کشورهای تحت‌سلطه اشاره نمود. فرقه‌سازی از دیگر اقدامات در این زمینه است. بدین‌ترتیب، جهان در قرن نوزدهم شاهد سلطه اروپا بر کشورهای جهان و ازسویی ناظر بر شکل‌گیری برخی جریان‌های داخلی در کشورهای تحت‌سلطه بود؛ جریان‌هایی که پیروی از غرب را برای رسیدن به سعادت توصیه می‌کردند.

دو. تحولات سیاسی و ضعف کشورهای اسلامی در برابر غرب

جهان در قرن نوزدهم با تحولات سیاسی در داخل کشورها و همچنین با دگرگونی‌های عمیقی در نظام بین‌الملل روبه‌رو بود. برخی کشورها تحت‌تأثیر انقلاب فرانسه به جنبش‌های خود در راستای تغییرات سیاسی ادامه می‌دادند. در آن زمان ظهور جنبش‌های مشروطه‌خواهی به‌عنوان نماد تغییر در ساختار سیاسی کشورهای جهان، مهم‌ترین مسائل سیاسی در جهان به‌شمار می‌رفت. از سوی دیگر، براثر عوامل داخلی و خارجی در اواخر قرن نوزدهم، امپراتوری عثمانی تضعیف شد و سرانجام در جنگ جهانی اول به زوال رفت؛ امری که بر تحولات سیاسی در جهان اسلام تأثیری به‌غایت داشت.

دولت عثمانی بزرگ‌ترین و پهناورترین دولت اسلامی پس از فروپاشی خلافت عباسی بود. این دولت در سده‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی در سرزمین آناتولی ظهور کرد و در قاره اروپا گسترشی چشمگیر یافت. این دولت در اوایل نیمه دوم سده پانزدهم با فتح

قسطنطنیه، تنها وارث امپراتوری روم شرقی (بیزانس) شد و در پایان سده پانزدهم به اوج اقتدار و شکوه خود رسید.

این امپراتوری براثر عوامل مختلف داخلی و خارجی به ضعف گرایید و سرانجام در جنگ‌های بیرونی تجزیه شد. بدین‌ترتیب با فروپاشی امپراتور عثمانی، جهان اسلام بیش از پیش در برابر غرب و اروپاییان تضعیف گردید.

ب) وضعیت ایران در قرن نوزدهم

پس از آشنایی مختصر با وضعیت جهان در قرن نوزدهم، بجاست اوضاع ایران از نظر ساخت قدرت سیاسی و اجتماعی و نیز وضعیت اقتصادی آن در قرن نوزدهم، به‌اختصار بررسی شود.

یک. ساختار اجتماعی و قدرت سیاسی در ایران

از نظر تاریخی در دوران صفویه برای نخستین‌بار هویت ایرانی در قالب مذهب تشیع احیا گردید و بدین‌سان دولتی مستقل و شیعی بر ایران حاکم شد. با فروپاشی نظام صفوی، سلسله‌ای از حکومت‌ها که حاصل رقابت و منازعات قبیله‌ای بودند، مدتی کوتاه در ایران حکومت کردند، تا اینکه در سال‌های پایانی سده هجدهم، ایل قاجار توانست با سرکوب نسبی دیگر ایلات و قبایل، حاکمیت خاندان قاجار را مستقر سازد.

مهم‌ترین ویژگی دولت‌های قاجاریه عبارت بود از سلطنت مطلقه و فردمحوری؛[1] بدین‌بیان که شاه به‌عنوان ظل‌الله در همه امور مردم دخالت و اعمال قدرت می‌نمود. بنابراین هیچ نوع قانونی که قدرت شاه را محدود کند، وجود نداشت، بلکه قانون همان رأی شاه بود که هرلحظه امکان داشت تغییر یابد. بنابراین ساختار سیاسی قاجاریه مبتنی بر «سلطنت مطلقه» بود.

الگوی دیوان‌سالاری در این نظام براساس سلسله‌مراتبی بود که به شخص شاه منتهی می‌گردید. نخبگان حاکم از دو گروه اصلی تشکیل می‌شدند: اشراف یا شاهزادگان و عمال دولت یا مستوفیان. اشراف به دو طریق به قدرت می‌رسیدند: یکی از راه خرید

۱. آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۶۰ و ۶۱.

یا بهره‌برداری از زمین و دیگری از طریق خریدن حکومت شهرها و ولایات. بدین‌ترتیب، اغلب حکام ایالات و ولایات از این افراد انتخاب می‌شدند. شاهان قاجار در ازای واگذار نمودن حکومت هر ایالت، مبلغی را به‌عنوان «پیشکش» دریافت می‌نمودند که درحقیقت سرقفلی و اجاره‌بهای آن منطقه به‌شمار می‌رفت.

عدم‌تفکیک قوا و جمع شدن آنها در وجود پادشاه و نبودِ امنیت اجتماعی همگی سبب می‌شد شخص شاه حتی درباره جزئی‌ترین مسائل، تصمیم‌گیری کند. ریشه‌های ساختاری و تاریخی و رسمیت نیافتن حقوق فردی و شهروندی از مهم‌ترین عوامل شکل نگرفتن تشکیلات قوی و بانفوذ قضایی در ایران قرن نوزدهم است.[1]

خلاصه آنکه نظام از حیث ساختار قدرت، نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی (متمایل به تمرکز) بود و از لحاظ شیوه‌های اعمال قدرت نیز حکومت استبدادی به حساب می‌آمد. همچنین وضعیت اجتماعی ایران در سده نوزدهم براساس شاخص‌های دیگر نیز وضعیت مطلوبی نداشت. برای نمونه می‌توان به شمار اندک باسوادان در جامعه اشاره کرد. در زمینه امنیت اجتماعی نیز همه مردم ایران مقابل قدرت عریان برابر بودند و زندگی و دارایی آنها تابع اراده شاه بود.[2]

بیشتر مسئولان اداری کشور از سواد و دانش بهره‌ای نداشتند. برای مثال، حاج محمدعلی سیاح محلاتی معروف به حاج سیاح به‌هنگام ورود به اصفهان با مشاهده رئیس گمرک آن شهر که به سواد نداشتن خود اعتراف می‌کند، آه از نهادش بلند می‌شود و می‌گوید:

> ای خدا! عجب چیزهاست که می‌بینیم! رئیس گمرک‌خانه شهری مثل اصفهان می‌گوید من سواد ندارم![3]

دو. وضعیت اقتصادی ایران

نهادهای اقتصادی و مالی ایران در قرن نوزدهم نیز همانند دیگر نهادهای اجتماعی، سیاسی، اداری و آموزشی، وضعیت درخوری نداشتند. با توجه به دو شاخص میزان

۱. مستوفی، ***شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه***، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۲. همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی***، ص ۵۸.
۳. سیاح، ***خاطرات حاج سیاح***، ص ۱۷۵.

درآمد و وضع معیشت، بیشتر مردم ایران فقیر بودند و برای گذران زندگی خود مشکلات بسیاری داشتند.

از نظر اقتصادی، جامعه ایران در دوره قاجار در وضعیت بدی به‌سر می‌برد. فقر و تنگ‌دستی مردم در این دوره به حدی بود که گاه موجب شورش‌هایی می‌شد که ناشی از کمیابی نان بود؛ شورش‌هایی که به صورت ادواری گاه براثر خشکسالی بروز می‌کرد و گاه نیز براثر احتکار ساختگی غله. به‌طورکلی رویکرد و گرایش کلی اقتصاد ایران در قرن نوزدهم در جهت گسترش تجارت، تورم، کاهش ارزش داخلی و خارجی «واحد پول ملی» و ارتباط فزاینده با کشورهای اروپایی بوده است.[1]

سیاست‌های اقتصادی حکومت برپایه تسلیم در برابر تحمیلات خارجی، روحیه سوءاستفاده از شرایط و امکانات و همچنین بر مبنای سودجویی آنی سران حکومت بود؛ سیاست‌هایی که بی‌گمان آثار نامطلوب سیاسی را تشدید می‌نمود. خلاصه اینکه اقتصاد ایران در قرن نوزدهم با توجه به شاخصه‌های کشاورزی و صنعتی، اقتصادی معیشتی بود.

ج) گسترش روابط ایران و غرب و بررسی علل عقب‌ماندگی[2] ایران

از نظر سیاست خارجی، دولت قاجار در وضعیت اسفناکی بود؛ بدین‌بیان که قاجارها مجبور بودند همواره به دیگر کشورهای قدرتمند آن زمان نظیر روسیه و انگلستان امتیاز دهند. این امتیازدهی بی‌شک از سقوط قاجاریه جلوگیری می‌نمود و در حفظ و استقرار نظام مؤثر می‌افتاد.

به سخن دیگر، در قرن نوزدهم شکست‌های نظامی پی‌درپی ایران از روسیه و انگلستان دولت قاجار را واداشت تا به‌منظور حفظ ثبات خود امتیازهای اقتصادی و تجاری زیادی را به این کشورها اعطا کند و وضعیت کشور را به شکلی «نیمه‌استعماری» بدل سازد.[3]

---

۱. همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی***، ص ۹۰.

۲. دو عبارت عقب‌ماندگی و عقب نگاه‌داشته شدن از نظر معنا شباهت‌هایی دارند. عقب‌ماندگی بیشتر تحت‌تأثیر عوامل داخلی است و عقب نگاه‌داشته شدن متأثر از عوامل بیرونی. در کتاب پیش‌رو برای هر دو مفهوم لفظ عقب‌ماندگی به‌کار رفته، ازاین‌رو خواننده با قراین موجود می‌تواند تشخیص دهد که در هر بحث منظور از عقب‌ماندگی کدام معناست.

۳. بنگرید به: کاظم‌زاده، ***روس و انگلیس در ایران***، ص ۲۵ - ۱۵.

از سوی دیگر، در این دوران ارتباط ایران با دیگر کشورها گسترش یافت؛ آن‌گونه‌که صدها تن از بازرگانان، دیپلمات‌ها، سیاحان، دانشجویان، اشراف و درباریان برای نخستین‌بار به اروپا سفر کردند و از نزدیک با فرهنگ و تمدن نوین اروپا آشنا شدند. افزون بر آنان، هزاران ایرانی از مناطق مختلف کشور ازجمله آذربایجان، گیلان، فارس و بوشهر برای یافتن کار به مناطق و کشورهایی همچون روسیه، قفقاز، هندوستان و امپراتوری عثمانی مهاجرت کردند.

از این‌سو نیز با گسترش روابط سیاسی و اقتصادی ایران با جهانِ خارج، بازرگانان، دیپلمات‌ها و سیاحان اروپایی وارد ایران شدند و بدین‌ترتیب ارتباط نزدیکی بین ایرانیان و خارجی‌ها برقرار شد. بدین‌گونه، مفاهیم تازه‌ای چون ترقی، قانون، احزاب و مطبوعات در ذهن روشنفکران راه یافت.

موضوع مهمی که در این دوران تأثیرات فکری بسیاری بر ایرانیان نهاد و آنان را به فکر فرو برد، جنگ‌های ایران و روس و شکست ایران از روسیه بود؛ امری که موجب شد پرسشی عمیق در ذهن ایرانیان شکل گیرد که چرا ما عقب مانده‌ایم و غرب ترقی کرد؟ بدین‌سان، از این دوران به بعد دیدگاه‌های مختلفی برای پاسخ به این سؤال مطرح گردید تا شاید ایران از این وضعیت بیرون آید.

برخی در پاسخ به این سؤال به‌منظور بیرون‌آمدن از وضعیت موجود، فرهنگ و سنت‌های موجود را مهم‌ترین عامل دانستند و بر حذف آن و اخذ فرهنگ ترقی‌خواهی برای رسیدن به پیشرفت، تأکید کردند. در این میان برخی دیگر، حاکمان مستبد را عامل این عقب‌ماندگی می‌انگاشتند و پاره‌ای دیگر نیز فاصله گرفتن از آموزه‌های دینی را.

با توجه به پاسخ‌های داده‌شده به این پرسش، از این دوران به بعد دو جریان فکری در ایران معاصر شکل گرفت که یکی تمسک به آموزه‌های دینی را برای پیشرفت مناسب می‌دید و دیگری با توجه به نگرش غرب‌گرای خود، فراموش کردن سنت‌های خودی و بهره‌گیری از مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی غربی را برای رسیدن به ترقی مؤثر می‌دانست.

درحقیقت گروه اخیر که به دنبال ترقی (رسیدن به وضعیت غرب) بود، در دو دوره قاجاریه و پهلوی راهی متفاوت را طی نمود؛ چنان‌که در دوره قاجاریه، این اندیشه به نگرشی شبه‌ترقی توأم با غرب‌زدگی منجر گردید. اولین نوع انحراف در فرایند توسعه در

ایران که استقلال و هویت ایرانی - اسلامی را خدشه‌دار نمود، در این نگرش شکل گرفت. در دوره پهلوی نیز همین نگرش شبه‌ترقی غرب‌زده با شعار باستان‌گرایی بروز کرد که به همان سرنوشت دوره قاجاریه دچار شد. و این در حالی است که در ایران معاصر، همواره مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی غربی و نیز مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی، دو مسیر اصلی رسیدن به پیشرفت معرفی شده‌اند. ازاین‌رو می‌توان اذعان داشت که نگرش کلان به موضوع پیشرفت در ایران، یکی در تفکر و اندیشه غربی ریشه داشت و دیگری در ماهیت و سرشت کاملاً دینی و الهی؛ آن‌سان که این دو جریان فکری را می‌توان در قالب دو الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا و تعالی‌خواهی اسلامی ارزیابی کرد. تعالی‌خواهی اسلامی رسیدن به پیشرفت را متناسب با دیدگاه‌های اعتقادی و فرهنگ اسلامی - ایرانی می‌دانست.

دو الگوی فکری و اعتقادی یادشده در عرصه تحولات ایران، دو مؤلفه «استقلال» و «هویت» را با چالش و حتی با بحران روبه‌رو ساختند. از این‌رو در این بخش می‌کوشیم تا تحولات ایران معاصر، فرایند شکل‌گیری انقلاب اسلامی، ماهیت و ریشه‌های تاریخی آن و مسائل پس از آن را در قالب منازعه دو الگوی ترقی و تعالی مورد واکاوی قرار دهیم. حال در آغاز به توضیح این دو الگو می‌پردازیم و سپس شاخصه‌های هریك را بررسی می‌کنیم.

یک. الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا

با مطرح شدن پرسش از علل عقب‌ماندگی ایران و تلاش برای پیشرفت آن، برخی روشنفکران غرب‌گرا با مشاهده پیشرفت اروپاییان در حیرت و سرگشتگی فرو رفتند و در پی آن نظریاتی را به‌دست دادند که نتیجه آن، حرکت به‌سوی زندگی غربی بود. بدین‌ترتیب، اینان ترقی غربی را برای ایرانیان ضروری دانستند و این‌گونه بود که در ایران گفتمان مدرنیته به‌ویژه در بُعد سیاسی و فرهنگی به‌عنوان نسخه درمان‌بخش مطرح شد؛ تا بدانجاکه پاره‌ای از روشنفکران در جهت الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا حاضر شدند حتی مقدسات خود را نادیده انگارند.

این نگرش، راه علاج را تنها مراجعه به علم غربی می‌دانست؛ چنان‌که معتقدان به آن نیز

می‌گفتند که باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد. در این دیدگاه، سنّت[1] و به خصوص دین، در تعارض با مدرنیته قرار داشت، یا به بیانی در خدمت آن بود. این تعارض در افکار روشنفکران دوران مشروطه به شکل سنت‌گریزی و دفاع از مدرنیته مشاهده‌پذیر است. افرادی نظیر آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، ملکم‌خان، تقی‌زاده و طالب‌اوف از این دسته‌اند.

ناگفته نماند نفی دین از سوی اینان صرفاً از روی تقلید بود و اساساً چون در غرب نسخه ترقی برپایه نفی دین (دین مسیحیت) شکل گرفت، روشنفکران غرب‌گرا نیز بر آن بنیاد به نفی دین اسلام پرداختند؛ درحالی‌که مقایسه دین اسلام و مسیحیتِ تحریف‌شده، مقایسه‌ای است بس ناصواب. جلال آل‌احمد دراین‌باره می‌نویسد:

> روشنفکر، ترجمه‌ای از منورالفکری دوره مشروطه می‌باشد ... زمانی که مردم برای نامیدن چنین آدم‌های فُکلی و مست فرنگ به‌کار می‌بردند. اگر غرب دوره خود (قرن ۱۸) را قرن روشنایی نامید، به‌خاطر این بود که دنیای تاریک قرون وسطای اروپا، زیر سلطه تحجر مسیحیان قرار داشت و آنها این دوره را گذرانده بودند. از نظر غرب، از خواص روشنفکری، آزاداندیشی و آزادفکری است که در مقابل سلطه مسیحیت کاتولیک توجیه شده بود.[2]

در هر حال آشنایی با علم و معرفت جدید سبب شد افق‌های تازه‌ای پیشِ‌روی روشنفکران غرب‌گرا گشوده شود و بسیاری از باورها، سنت و قالب‌های فکری و اجتماعی گذشته زیر سؤال رود. بدین‌ترتیب، تحولات اروپا زمینه‌های پیدایش اصلاح‌طلبی را با هدف «تجددگرایی» ایران فراهم آورد. اساس این جنبش، هماهنگ ساختن جامعه سنتی ایران با پیشرفت دانش، علوم و تکنیک جدید بشری بود؛ جنبشی که مبنای آن، تغییر در مبادی فلسفی و معرفتی و مطابقت آن با مبانی فلسفی مدرنیته بود.

---

۱. دو مفهوم سنت و مدرنیته مفاهیمی است که در فضای پس از قرون وسطا مطرح گردید. مدرنیته و مدرن به مجموعه‌ای از گزاره‌ها و باورهایی اطلاق می‌شود که بر مبنای تفکر حاکم‌شده در غربِ بعد از رنسانس پدید آمد. از شاخصه‌های اصلی مدرنیته می‌توان به دنیاگرایی، علم‌گرایی (علم تجربی)، عقلانیت خودبنیاد و فایده‌گرایی اشاره نمود. بر این اساس، هرآنچه با مفاهیم مدرنیته سازگاری نداشته باشد، سنت خوانده می‌شود. بنابراین در بحث از سنت و مدرنیته، منظور از سنت مفهوم خاصی بود که مدرنیته از آن ارائه نموده بود. درواقع سنت بار معنایی منفی ندارد. گفتنی است در برخی عبارات، سنت در مقابل نو نیز مطرح شده که مفهومی متفاوت است.

۲. آل‌احمد، **غرب‌زدگی**، ص ۲۳.

درحقیقت برخی بر این باور شدند که می‌باید پیشرفت را در سیر تاریخی غرب و حرکت ترقی‌جویانه آن طی نمود تا بدان دست یافت. بدین‌ترتیب در این دوران الگویی با عنوان ترقی و ترقی‌خواهی در ایران شکل گرفت که مبنای بسیاری از تغییرات اجتماعی گردید. براساس این دیدگاه، چون ترقی مقوله‌ای است که در غرب روی داده، برای رسیدن به آن می‌باید مبانی معرفت‌شناسی غرب را - که اساس آن سکولاریسم[1] است - پذیرفت و به نفی سنت‌های دینی پرداخت. اما ترقی که با گرایش به غرب آغاز می‌شد، غیر از غرب‌زدگی به‌معنای غربی‌شدن بود. در این بینش، استفاده از الگوهای غربی، برای متحول نمودن جامعه ایران و خارج شدن از عقب‌ماندگی نبود. الگوی ترقی در اواخر عصر قاجاریه در قالب مشروطه غرب‌گرا مطرح شد که در چالش با مشروطه مشروعه قرار گرفت. این گفتمان پس از حاکمیت در عصر مشروطه و در نهایت با انحراف مشروطه به‌سوی مشروطه غربی، زمینه روی‌کار آمدن رضاخان را فراهم نمود. بدین‌ترتیب در عصر رضاخان مفهوم نوسازی اجتماعی و باستان‌گرایی، در قالب غربی شدن ایران در سایه نگرش شبه‌ترقی غربی دنبال شد. در عصر پهلوی دوم نیز با توجه به حاکم شدن گفتمان توسعه غرب‌گرا، اقداماتی در این راستا صورت گرفت که برای جامعه ایران پیامدهایی نیز داشت که در فصل بعد به بررسی آن می‌پردازیم. جریان فکری شبه‌ترقی غرب‌گرا با وقوع انقلاب اسلامی به‌شدت تضعیف شد، اما در مقاطعی از دوران بعد از انقلاب، با قرائت‌های خاصی به چالش با الگوی پیشرفت و تعالی انقلاب اسلامی پرداخت. در این زمینه در فصل‌های بعد بیشتر سخن خواهیم گفت.

ناگفته نماند که با توجه به نگاه ویژه گفتمان ترقی‌خواهی غربی به بیرون، نوعی از وابستگی در درون این گفتمان نیز مطرح است که تهدیدی برای هویت و استقلال به‌شمار می‌رود. بنابراین در نوع نگاه روشنفکران به این گفتمان، زمینه‌های وابستگی به غرب فراهم می‌آید. ازاین‌رو، شاید بتوان گفت ترقی‌خواهی در اساس خود وابستگی را نیز دنبال

---

۱. درباره مفهوم سکولاریسم توضیحات مختلفی داده شده که از مجموع آنها می‌توان دریافت که سکولاریسم به معنای نفی امر قدسی از زندگی بشر است. این مقوله که حاصل رنسانس در اروپا بود، انسان را موجودی این‌جهانی می‌داند و امر مقدس را که از جانب خداوند آمده باشد، نفی می‌کند. سکولاریسم در ساحت‌های مختلف معرفت‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و حتی در ساحت سیاسی مطرح گردید؛ چنان‌که در ساحت انسان‌شناسی به اومانیسم (محوریت انسان و نفی محوریت خداوند) و در ساحت سیاسی نیز به نفی حضور آموزه‌های دینی در سیاست و حکومت قائل بود.

می‌نمود. بنابراین تلاش دولتمردان انگلستان برای روی‌کار آوردن پهلوی‌ها در ایران و اجرای برنامه‌های موردنظر آنان را می‌توان در قالب وابستگی ایران به غرب و تأمین منافع آنها در این قالب تفسیر نمود. بر این اساس، سیاست‌های توسعه‌ای این دوره را می‌توان شبه‌ترقی معطوف به غرب‌زدگی دانست.

به‌طورکلی اگر شاخصه‌های الگوی ترقی غربی را در دوره‌های مختلف ترسیم کنیم، می‌توان به استفاده از الگوها و قالب‌های فکری غربی در عرصه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا فکری و معرفت‌شناختی اشاره نمود. به بیانی دیگر، در این الگو نوعی وابستگی فکری به غرب وجود دارد که براساس آن می‌باید خود را از نظر مبانی فکری و معرفت‌شناختی همانند غرب نمود تا راه ترقی را بپیماییم.

دو. الگوی تعالی اسلامی

درمقابل الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا، دیدگاه دیگری شکل گرفت که پیشرفت و بیرون آمدن از عقب‌ماندگی را معلول عوامل دیگری می‌دانست. این دیدگاه، بهره‌گیری از مبانی معرفت‌شناسی غربی را برای رسیدن به پیشرفت مناسب نمی‌دید، بلکه پیشرفت را در سایه آموزه‌های اسلامی میسر می‌شمرد. شایان ذکر است که الگوی تعالی اسلامی، پیشرفت‌های فناوری و رفاهی، قانون‌گرایی و رهایی از استبداد را امری ضروری می‌خواند، اما نه برپایه نگاه معرفت‌شناسانه غربی. معتقدان به الگوی تعالی بر آن بودند که نسخه برون‌رفت از وضعیت عقب‌ماندگی باید مبنای داخلی و بومی داشته باشد و مبتنی بر هویت ایرانی-اسلامی تدوین گردد.

درحقیقت یکی از پیش‌زمینه‌های این الگو، پیشینه تاریخی مسلمانان بود: پس از ظهور اسلام مسلمانان در سایه تعالیم اسلامی به عزت و شکوه و پیشرفت‌های چشمگیری دست یافتند و تا قرن چهارم هجری قمری به تمدنی شکوفا رسیدند که به «عصر طلایی» شهرت دارد. اما این تمدن به مرور رو به ضعف نهاد. برپایه این دیدگاه، سبب ضعف و عقب‌ماندگی مسلمانان بی‌شک در فرهنگ بومی نبود؛ چراکه این فرهنگ و آموزه‌های آن توانست تمدنی شکوفا ایجاد کند و حتی به اعتراف مستشرقان، الهام‌بخش اروپاییان گردید. نگرش تعالی، پیشرفت را در تمسک به آموزه‌های اسلامی و از این‌سو عقب‌ماندگی را در فاصله گرفتن از اسلام می‌دانست.

به هر روی، تلاش مسلمانان در دو قرن اخیر برای بیرون آمدن از ضعفی بود که بخشی از آن به‌دلیل سلطه استعمار و بخشی دیگر به سبب سیطره حاکمان نالایق اسلامی ایجاد شده بود. در این تلاش، متفکران و مصلحان دینی در پی آن بودند تا برای برون‌رفت از بحران در جوامع اسلامی و بازگشت مجدد به شکوه گذشته، از آموزه‌های اسلامی بهره برند.

در برخی مباحث از این پدیده به «بیداری اسلامی» یاد شده است. درحقیقت الگوی تعالی ناشی از همین بیداری اسلامی بود که براثر عواملی چند فرایند تکاملی خود را طی کرد تا زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی را ایجاد نماید. این حرکت در ایران از آغاز تاکنون مراحل مختلفی را پیموده است. بی‌شک حوادث، جنبش‌ها، شخصیت‌های گوناگون و اراده ملت ایران در این بیداری نقش بسزایی داشته است. البته باید در نظر داشت جریان بیداری اسلامی در جهان اسلام و دیگر نقاط مختلف جهان درخور توجه و بررسی است، اما موضوع بحث ما بیداری اسلامی در ایران است.

یکی از نقاط عطف و آغازین بیداری اسلامی در ایران معاصر که به شکل‌گیری و تکامل الگوی تعالی انجامید، جنگ‌های ایران و روس در دوران قاجار بود. الگوی تعالی با قیام تنباکو و جنبش عدالت‌خانه که به انقلاب مشروطیت انجامید، روند تکاملی خود را در عصر قاجاریه طی نمود. در عصر پهلوی نیز این الگو در چالش با ترقی‌خواهی غربی، در قالب جنبش‌های مختلف بروز کرد، تا اینکه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی با مطرح شدن موضوع حکومت اسلامی، وارد مرحله تازه‌ای گردید که در نهایت به شکل‌گیری انقلاب اسلامی انجامید.

در این الگو برخلاف الگوی شبه‌ترقی، رسیدن به پیشرفت و تعالی تنها در سایه دلبستگی به فرهنگ خودی (اسلام) و جلوگیری از تسلط بیگانگان میسر است؛ الگویی که بی‌شک به‌دنبال استقلال‌طلبی و هویت‌خواهی شکل خواهد گرفت. ازسویی این الگو در پی احیای تمدن اسلامی بود و جهان اسلام را نیز چندین قرن به‌عنوان پیشرفته‌ترین تمدن در جهان معرفی کرد. بر این اساس، متفکران اسلامی معاصر، موضوع احیای این تمدن را به‌عنوان راهی برای نجات مسلمانان و رسیدن به عزت و افتخار مجدد، مطرح نمودند.

شایان ذکر است که این الگو به پیشرفت‌های تکنولوژی و فناوری اهمیت می‌دهد، اما برخلاف مبانی معرفتی غرب، انسان را به دو عالم دنیا و آخرت متعلق می‌داند؛ بدین‌بیان که آدمی، هم می‌باید در دنیا سعادتمند باشد و هم در آخرت. بر این بنیاد، الگوی تعالی

اسلامی پیشرفت‌های دنیایی را برای رسیدن به سعادت موردنظر، مطلوب می‌دانست.

چکیده

۱. اروپای قرن نوزدهم متأثر از عوامل مختلف، شاهد پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی فراوانی است.
۲. پیشرفت‌های اروپاییان در قرن نوزدهم زمینه‌ای برای ایجاد منطقه نفوذ در کشورهای دیگر شد و ادامه سیاست‌های استعماری اروپا را فراهم آورد.
۳. جامعه ایران از نظر سیاسی - اجتماعی در قرن نوزدهم در وضعیت نامطلوبی به‌سر می‌برد که ناشی از بی‌کفایتی حاکمان و وادادگی آنان در برابر تحمیلات خارجی بود.
۴. ارتباط ایران و غرب در این زمان بیش از پیش گسترش یافت و در این خصوص از سوی روشنفکران و سیاحان ایرانی، مقایسه‌ای نیز میان وضعیت ایران و غرب صورت گرفت.
۵. شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و مقایسه وضعیت ایران و غرب، این پرسش را پیش‌رو نهاد که چرا غرب پیشرفت کرد و ایران عقب ماند؟ در پاسخ به این سؤال دو دیدگاه برای برون‌رفت ایران از این وضعیت مطرح شد: یکی پیشرفت ایران را در الگوبرداری تقلیدی از غرب و نفی فرهنگ خودی می‌دانست که به‌عنوان الگوی ترقی مطرح می‌شود و دیگری نیز فاصله گرفتن از آموزه‌های اصیل اسلامی را عامل عقب‌ماندگی ایران می‌شمرد و راه برون‌رفت از این وضعیت را تمسک به فرهنگ خودی می‌دانست. این الگو در قالب الگوی تعالی مطرح می‌گردد.

پرسش

۱. ساختار و وضعیت سیاسی ایران در قرن نوزدهم را بیان دارید و تحلیل کنید که این امر چه تأثیری بر دیگر مشکلات جامعه ایران داشت؟
۲. چه عواملی سبب شد که ایرانیان از خود بپرسند چرا عقب‌مانده و یا عقب نگاه‌داشته شده‌اند؟
۳. منظور از الگوی ترقی غربی در ایران معاصر چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟
۴. شاخصه‌های الگوی پیشرفت و تعالی ایران را توضیح دهید.

برای پژوهش

۱. وضعیت آمریکا در قرن نوزدهم را از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بررسی نمایید.
۲. هواداران الگوی ترقی، افزون بر دیدگاه خاص درباره پیشرفت و وابستگی شدید به فرهنگ غرب، درباره فرهنگ بومی ایرانی - اسلامی دیدگاه خاصی داشتند، آن را بررسی کنید.
۳. جانب‌داران الگوی تعالی درباره فرهنگ ایرانی - اسلامی و همچنین در خصوص فرهنگ غرب دیدگاه خاصی داشتند، آن را مورد بحث قرار دهید.

برای مطالعه بیشتر

۱. علی‌اصغر شمیم، **ایران در دوران سلطنت قاجار**، تهران، مدبر، ۱۳۷۵.
۲. مهرزاد بروجردی، **روشنفکران ایرانی و غرب**، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزان‌روز، ۱۳۷۸.
۳. فیروز کاظم‌زاده، **روس و انگلیس در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

فصل سوم:
چالش الگوی شبه ترقی غرب گرا و تعالی اسلامی در عصر مشروطه

اهداف

از دانشجویان انتظار می‌رود:

۱ با زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی ایران در اواخر عصر قاجار آشنا شوند.

۲ چالش دو الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا و تعالی اسلامی را در عصر مشروطه توضیح دهند.

۳ زمینه‌های پیروزی و شکست مشروطه را بیان دارند.

۴ زمینه‌های روی‌کار آمدن سلسله پهلوی پس از انقلاب مشروطه را توضیح دهند.

مقدمه

تحلیل انقلاب اسلامی بر مبنای چالش دو الگوی موجود، نیازمند آگاهی از تحولات تاریخی و تاریخچه چالش میان این‌دو الگوست. در بحث از الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا، آشکار شد که این الگو در اواخر عصر قاجار و در گسترش ارتباط ایران و غرب شکل گرفت که با توجه به حیرت روشنفکران غرب‌گرا در برابر ترقی غرب، جنبه تقلیدی محض داشت. اما الگوی تعالی که برگرفته از مبانی فرهنگی جامعه ماست، در مقاطعی از عصر قاجاریه در تلاش برای بیرون آمدن از وضعیت موجود، فرایند تکاملی خود را طی نمود، تا اینکه در انقلاب اسلامی ایران به نقطه عطف خود رسید. این فرایند با ایده مقابله با کفار و نفی استعمار آغاز می‌شود و به نفی استبداد و قانون‌گرایی در اواخر دولت قاجار، و در نهایت نیز به هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی در انقلاب اسلامی منجر می‌گردد. در این فصل به بررسی چالش میان ترقی غربی و تعالی در اواخر عصر قاجار تا روی‌کار آمدن دولت پهلوی می‌پردازیم.

الف) جنگ‌های ایران و روسیه و فتوای جهاد

در فصل گذشته به‌اختصار درباره وضعیت سیاسی ـ اجتماعی ایران در قرن نوزدهم میلادی مطالبی بیان شد. این وضعیت یکی از عواملی بود که سبب شد کشورهای استعمارگر به شکل‌های مختلف به ایران دست‌اندازی کنند. یکی از مهم‌ترین وقایع در این زمان، جنگ‌های ایران و روسیه بود. در این جنگ‌ها علمای مذهبی در راستای حفظ بلاد اسلامی از تسلط کفار، فتوای جهاد صادر نمودند. این حرکت علمای مذهبی از اولین اقداماتی است که در ایران معاصر، در راستای نفی استعمار و بیرون آمدن از وضعیت موجود صورت گرفت. واکنش سریع علمای شیعه نشان می‌دهد که گرایش عالمان به احیای روحیه بیداری اسلامی و حضور بیشتر آنها در سیاست، گسترشی روزافزون داشته است.[۱]

در حقیقت حفظ اساس اسلام و دین در تقابل با استبداد داخلی و به‌کار بستن قاعده «نفی سبیل»[۲] در رویارویی با استعمارگران خارجی، از نخستین حرکت‌هایی است که در شکل‌گیری نگرش پیشرفت و تعالی مؤثر بود. بی‌تردید شکست ایران در مواجهه با قدرت‌های بزرگ و ازسویی برخی تحولات اجتماعی و فکری موجب شد که مراجع تقلید و نیروهای مذهبی برای مقابله با دشمن خارجی به‌پا خیزند.[۳] بدین‌ترتیب در تفکر نوین انقلابی شیعه، تفسیرهای «دعوت‌کننده به آرامش»، «انفعال» و «تسلیم» کنار نهاده شد و روحیه انقلابی و مبارزه، جایگزین آن گردید.[۴]

مبنای اساسی که الگوی تعالی در ابتدا بر آن تأکید داشت، لزوم استقلال از بیگانگان و نفی استعمار بود که پس از جنگ‌های ایران و روس در قیام تنباکو به‌جد نمایان شد و پس از آن رنگ و بوی ضدیت با استبداد به خود گرفت که ثمره آن، در «جنبش عدالت‌خانه» و «قیام مشروطیت» پدیدار گردید.

با گذشت زمان، تلقی ایرانیان شیعی از برخی مفاهیم و آموزه‌های فرهنگ شیعه که در برخی دوران‌های تاریخی کم‌سو شده بود، اصلاح شد. اختلاف جدی روحانیت با دولت

---

۱. هنری لطیف‌پور، یدالله، ***فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی***، ص ۱۷۰.

۲. این قاعده که براساس آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء (۴): ۱۴۱) شکل گرفت، سلطه کافران بر مسلمانان را نفی می‌کرد.

۳. کرمانشاهی، ***مرآت الأحوال جهان‌نما***، ص ۱۱۰.

۴. هنری لطیف‌پور، ***فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی***، ص ۱۷۰.

مرکزی نشان داد که مکتب اجتهاد در برابر دولت مرکزی کوتاه نیامده و به هیچ‌رو حاضر نیست در برابر سلطنت تسلیم گردد. ناگفته نماند که یکی دیگر از چالش‌های جدی نهاد دینی، مقابله با فرقه‌سازی بود که سیاست‌های استعماری برای ضربه‌زدن و ایجاد تشتت در میان شیعیان، به آن کمک می‌کرد.[1]

در کنار این حرکت، برخی دولتمردان پس از آشنایی با غرب، در تلاش برای انجام برخی اصلاحات غرب‌گرایانه در ایران بودند. در این دوران گفتمان تغییر، از درون حاکمیت به وجود می‌آید. بدین‌ترتیب با تلاش‌های کسانی چون عباس‌میرزا، قائم‌مقام فراهانی، امیرکبیر و میرزا حسین‌خان سپهسالار، اصلاحاتی از درون نظام صورت می‌گیرد. اما نگرش اصلاح‌طلبانه افرادی چون سپهسالار که در قالب نگرش ترقی غربی درخور ذکر است، نهاد دینی را تضعیف نمود. اصلاحات غرب‌گرایانه وی و اعطای امتیازات به خارجیان، اعتراض و مخالفت روحانیان را برانگیخت. به نظر روحانیان، دولت با اعطای امتیاز به بیگانگان، راه مداخله آنان را در ایران هموارتر می‌کرد. در رأس مخالفان روحانی، حاج ملاعلی کنی قرار داشت.[2] رفتار وی با سپهسالار، شاخص‌ترین برخورد نهاد دینی و علمای شیعه با ارکان حکومت قاجار تا زمان شکل‌گیری نهضت تحریم تنباکوست.[3]

ب) نهضت تنباکو

نهضت تنباکو را می‌توان یکی از گام‌های مهم در روند شکل‌گیری و تکامل الگوی پیشرفت و تعالی دانست که نفی سلطه بیگانگان را در پی داشت. در سومین سفر ناصرالدین‌شاه به خارج از کشور (۱۲۶۸ ش)، با تلاش‌های امین‌السلطان و ملکم‌خان، برخی امتیازات به بیگانگان اعطا شد که ازجمله آنها واگذاری انحصاری خریدوفروش و تهیه توتون و تنباکو در داخل و خارج ایران به مدت پنجاه سال به یک شرکت انگلیسی بود. مخالفت‌های بسیاری در واکنش به این قرارداد صورت گرفت: در تهران حاج میرزاحسن آشتیانی و در عتبات مقدسه عراق نیز حاج میرزاحسن شیرازی زعامت و رهبری مردم در مخالفت با این

۱. نجفی، ***تاریخ تحولات سیاسی ایران***، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.
۲. آبادیان، ***اندیشه دینی و جنبش ضد رژیم در ایران***، ص ۴۹ و ۵۰.
۳. بهشتی‌سرشت، ***نقش علما در سیاست از مشروطه تا انقراض قاجاریه***، ص ۸۱ - ۷۷.

امتیاز را برعهده گرفتند. سرانجام با صدور فتوای تحریم تنباکو ازسوی میرزای شیرازی، حکومت در سال ۱۲۷۰ شمسی امتیاز یادشده را لغو کرد و شرکت دخانیات شاهنشاهی را برچید.

نهضت تنباکو بیش از دیگر جریان‌های سیاسی و مذهبی نقش بیدارگرانه داشته و در تکامل الگوی تعالی نقش مؤثری ایفا نموده است. این اهمیت به دلایل گوناگونی بود؛ مانند گستره جغرافیایی، وحدت در حرکت، نفوذ مرجعیت شیعه، غیاب روشنفکران در جریان نهضت، گسترش شبکه اطلاع‌رسانی در میان نهاد مذهبی و نیز پیروزی جریان سیاسی - مذهبی بر استبداد داخلی و استعمار خارجی. این واقعه ضداستبدادی و ضداستعماری، بر روند تکاملی بیداری اسلامی و تعالی‌طلبی آثار بسیاری برجای نهاد.[1] بی‌تردید نهضت تنباکو که نخستین رودررویی در برابر استبداد بود، زمینه را برای جنبش‌های دیگر نظیر نهضت عدالت‌خانه فراهم نمود.

ج) از جنبش عدالت‌خانه تا نهضت مشروطیت

با گذشت زمان، بیداری اسلامی ابعاد مختلفی یافت و الگوی پیشرفت و تعالی روند تکاملی خود را طی نمود. ازسویی تدوین نظریه‌های علمای شیعه با تکیه بر دو اصل «حفظ اساس اسلام» و «نفی سبیل»، آشتی این نهاد دینی با حکومت فاسد و مستبد را ناممکن ساخت. علما برای اصلاح امور و رفع فساد اداری پیشنهادهایی مطرح می‌کردند و حتی هشدارهایی می‌دادند که بخشی از آن درمورد استیلای اجانب بر شئون جامعه اسلامی ایران بود. آنها در آغاز از حکومت فقط دادگری، تأسیس عدالت‌خانه و اجرای قوانین اسلام را می‌خواستند.[2]

در سال ۱۲۸۳ شمسی نهضتی با عنوان عدالت‌خانه شکل گرفت که نهادی بومی و همه‌فهم به‌شمار می‌رفت. در حقیقت عدالت‌خانه، نهادی برای رسیدگی به شکایات مردم از دولت بود که در راستای محدود نمودن استبداد و براساس مبانی معرفتی دینی شکل گرفت. بنابراین در میان علما و مردم در فهم معنا و ضرورت عدالت‌خانه اختلافی وجود نداشت. ازاین‌رو، همگان به‌شکلی یکپارچه در مسیر تحقق آن می‌کوشیدند؛ تاجایی‌که حتی

۱. ولایتی، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی*، ج ۴، ص ۲۲۵.
۲. همان، ص ۲۳۲.

تحصن‌کنندگان در سفارت انگلیس که به آنجا پناه برده بودند، این خواسته را داشتند.[1]

همه علما و مردم خواستار تشکیل نهادی بودند که برگرفته از اسلام و منطبق بر آن باشد و بتواند از ظلم‌ها بکاهد و عدالت را بگستراند. ازاین‌رو، هنگامی که مظفرالدین شاه ـ به‌دنبال مهاجرت کبرا و تلاش‌های برخی علما ـ فرمان اولی خود مبنی بر تشکیل مجلس شورای ملی را صادر نمود، اعتراضات پایان نپذیرفت، تا اینکه شاه فرمان دوم خود را برای تشکیل «مجلس» و تنظیم فصول و شرایط آن صادر کرد. پس از این فرمان، علمای قم خطاب به متحصنان سفارت، تلگرافی زدند و خواستار آن شدند که تحصن و اعتراض پایان یابد؛ چراکه معتقد بودند خواسته‌های نهضت برآورده شده است.

بنابراین نهضت عدالت‌خانه بر مبنای دلبستگی به داشته‌های خودی و نفی بیگانگان شکل گرفت.

در مقابل این جریان اصیل نیز هم‌زمان با مهاجرت کبرا، مردم براساس یک شایعه به سفارت انگلستان کشیده شدند و بدین‌سان مسئله مشروطه به‌عنوان خواست عمومی مطرح شد و حال‌آنکه فهم درستی از آن وجود نداشت. همچنین در توطئه‌ای آشکار، نامه سوم مشروطه که در آن واژه «اسلامی» از عنوان مجلس حذف شده بود، تأیید گردید و به‌جای آن، فرمان دوم که دربردارنده واژه اسلام بود، به‌دروغ برای مهاجران قم فرستاده شد.

در پی این جریانات، اختلاف در صف واحد ملت و علما شکل گرفت و روشنفکران غرب‌زده که خواهان تغییرات در چارچوب شرع اسلام نبودند، این مبارزه را به نفع خود پایان دادند و با حذف علما ـ اعم از مشروطه‌خواه و مشروعه‌خواه ـ زمام امور را در مسیر تحقق ترقی غربی به‌دست گرفتند. اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور آیت‌الله بهبهانی در همین راستا صورت گرفت.

همان‌گونه که گفته شد، جریان روشنفکری در ایران عمدتاً متأثر از دنیای غرب بود و عوامل متعددی نیز در شکل‌گیری و تداوم آن تأثیر داشت. روشنفکران این عصر غالباً به میزانی که به غرب روی کرده بودند، از فرهنگ خودی و مذهب خویش روی‌گردان شدند و تحت‌تأثیر مشروطه‌خواهی، ناسیونالیسم و سکولاریسم، گذشته فرهنگی خود را

---

۱. ابوالحسنی، ***کارنامه شیخ فضل‌الله نوری***، ص ۵۸ و ۵۹.

نفی نمودند. این افراد از حیث وابستگی سیاسی به دو گروه وابسته و غیروابسته تقسیم می‌شدند. بدیهی است که وابستگان، برخی از مقام‌های عالی‌رتبه دولتی بودند که از نظر خانوادگی، فرهنگی و خدمت شغلی به دربار وابسته بودند. گفتنی است عده دیگری از این گروه در احزاب و پاره‌ای نیز در مجلس و کابینه فعالیت داشتند.

بدین‌ترتیب، شبه‌ترقی غرب‌گرا در اواخر عصر قاجار بر مشروطیت تسلط یافت و مبارزه با فرهنگ و هویت بومی ایرانی را در راستای ترقی مورد نظر خود در دستورکار قرار داد. شعار «از فرق سر تا نوک پا باید فرنگی شود» و نفی هرآنچه خود داریم، مهم‌ترین نگرش این گروه بود. در هر حال چنین وضعیتی مشروطه را با مشکلات بسیاری روبه‌رو کرد و سرانجام آن را به شکست کشانید. اما با این همه، الگوی ترقی غربی و گرایش به غرب و استفاده از مظاهر تمدن غرب در عصر پهلوی، در سطح روشنفکران و دولتمردان ظهور کرد.

د) حاکمیت شبه‌ترقی غرب‌گرا و بازگشت استبداد و تشدید وابستگی

نهضت عدالت‌خانه به دلایلی که توضیح دادیم، ازسوی روشنفکران به انحراف گرایید و زمینه را برای اجرای مشروطه غربی فراهم آورد و سرانجام نیز به شکست انجامید. نهضت مشروطیت نیز به‌عنوان یکی از رویدادهای مهم در تاریخ معاصر ایران، نقطه عطفی تاریخی در چالش میان دو الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا و تعالی اسلامی ـ ایرانی به‌شمار می‌رود. نهضت مشروطه، حرکتی بزرگ در تاریخ معاصر ایران بود که با رهبری همسو و بلامنازع علما در جریان جنبش عدالت‌خانه شکل گرفت، تا اینکه در مقابل این نهضت و برای به انحراف کشاندن آن، نگرش دیگری در قالب الگوی شبه‌ترقی غرب‌گرا پدید آمد.

چالش میان دو الگوی مذکور در عصر مشروطه را می‌توان در قالب دو نگرش «مشروطه مشروعه» برمبنای اسلام و «مشروطه غربی» نیز جستجو کرد. هرچند هر دو بر محدود شدن استبداد و قانون‌گرایی تأکید می‌کردند، تفاوت اساسی آنها در این بود که در مشروطه مشروعه، بحث از محدودیت استبداد و قانون‌گرایی، در قالب شرع اسلام مطرح می‌شد؛ حال‌آنکه مشروطه غربی این موضوع را در قالب قانون عرف و برمبنای نگاه اومانیستی خود و ضدیت با مذهب دنبال می‌کرد.

در این دوران تلاش‌های بسیاری ازسوی علما به‌منظور مقابله با این جریان انحرافی

صورت گرفت. برای نمونه می‌توان به تلاش شیخ فضل‌الله برای تدوین متمم قانون اساسی و اقدام‌های مرحوم نائینی در توضیح مشروطه براساس مبانی اسلامی اشاره نمود، اما مشروطه‌خواهان غرب‌گرا می‌کوشیدند تا برای رسیدن به ترقی موردنظر در غرب، به نفی دین و سنت‌های دینی بپردازند. درواقع همین روشنفکران غرب‌گرا بودند که برپایه مبانی ترقی‌خواهی غربی و غرب‌گرایی افراطی، روی‌کار آمدن استبداد رضاخان را توجیه می‌نمودند و با توجه به الهام گرفتن تفکر آنان از غرب، وجود یک دیکتاتور را برای ترقی کشور لازم می‌دانستند.

به‌هرروی، نهضت مشروطیت که حرکتی اصیل به‌شمار می‌رفت، سرانجام از مسیر اصلی خود منحرف شد. به‌طورکلی عمده دلایل شکست مشروطه را می‌توان چنین برشمرد: حذف نگرش مشروطه مشروعه، اختلافات گسترده در میان رهبران آن و نیز مشکلات داخلی که شامل مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌شد.

از دیگر دلایل شکست مشروطه می‌توان به تغییر رویکرد انگلستان درباره ایران نیز اشاره کرد؛ چراکه آنان طی معاهده‌ای با روس‌ها به اهدافی که می‌خواستند، رسیدند و به همین‌رو حمایت از مشروطه را دیگر ضروری نمی‌شمردند. آنها در ادامه حتی نظام مشروطه را مخالف منافع خود دانستند. در این زمان با توجه به انقلاب ۱۹۱۷ میلادی روسیه و خروج نیروهای روسیه از ایران، رویکرد انگلستان به ایران نیز تغییر یافت؛ بدین بیان که تصمیم گرفت در تمام کشورهای تحت نفوذ خود، دولت‌های مرکزی و وابسته را حاکم سازد تا بتواند بر اوضاع آنها چیره گردد. بر همین اساس، رضاشاه در ایران، کمال آتاتورک در ترکیه، ملک‌فیصل در عراق و امان‌الله‌خان در افغانستان، با طراحی انگلستان به قدرت رسیدند.

ازسویی روشنفکران غرب‌گرا که تمامی نگاه خود را به بیرون از مرزها دوخته بودند، به تأسی از برخی کشورهایی چون آلمان، روی‌کار آمدن یك مستبد مدرن را به‌منظور حل مشکلات جامعه ضروری می‌دانستند. بدین‌ترتیب، زمینه برای قدرت یافتن رضاخان پس از کودتای وی فراهم آمد.

رضاخان در سال ۱۲۹۹ شمسی ازسوی انگلیسی‌ها به همراه سید ضیاءالدین طباطبایی برای انجام کودتای نظامی انتخاب شد. علت انتخاب وی برای فرماندهی کودتا، قدرت

خشونت‌آمیز، قلدری، انضباط و کم‌سوادی او بود. امیران و افسران ارشد پس از دیدارهای کوتاه با او، نسبت به وی نظری مثبت یافتند. در این میان، تمجیدهای سرگرد بخش سیاسی ارتش انگلیس (اسمایس) و همچنین فعالیت‌های ژنرال آیرون ساید (سرلشکر ارتش انگلیس و عامل اجرایی کودتای ۱۲۹۹ ش) و تحمیل تمایل انگلیس در این ابراز نظرها تأثیر زیادی داشت. اما ازآنجاکه رضاخان اطلاعات سیاسی، اداری و اجتماعی نداشت، انگلیسی‌ها برای انجام دادن وظایف سیاسی و اجتماعی کودتا، سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد و یکی از ایرانیان مورد اعتماد خود را نامزد کردند؛ همو که در راه حفظ و اشاعه منافع آنها قلم‌فرسایی می‌کرد و تا حدی نیز در اجتماع نفوذ داشت.[1]

ژنرال آیرون ساید انگلیسی رضاخان را شایسته فرماندهی نظامی بر قزاق‌ها می‌دانست تا از طریق کودتا اختیارات مملکتی را در دست گیرد. وی در یادداشت‌هایش در مورد رضاخان می‌نویسد:

> یک دیکتاتور نظامی کلیه مشکلات ما را در ایران حل خواهد کرد. به عقیده شخصی من، با تقویت رضاخان و استقرار دیکتاتور نظامی، نیروهای انگلیسی می‌توانند بدون دردسر ایران را ترک کنند.[2]

سرانجام رضاخان با همکاری سید ضیاءالدین طباطبایی برای مدتی به نخست‌وزیری رسید. رضاخان پس از کودتا به‌تدریج مراحل رسیدن به قدرت را طی کرد. او ابتدا به فرماندهی نیروهای قزاق و سپس به مقام وزارت جنگ و پس از چندی به مقام نخست‌وزیری نایل گردید. سرانجام نیز وی در سال ۱۳۰۴ شمسی با وجود مخالفت‌های شخصیت‌های مذهبی همچون مدرس، احمدشاه را از سلطنت برکنار کرد و خود به پادشاهی رسید. در این زمینه فراکسیون تجدد که متشکل از روشنفکران غرب‌گرا بودند، با تصویب ماده‌ای، پایان سلطنت قاجاریه را اعلام داشته، سلطنت پهلوی را به‌جای آن برگزیدند.

---

۱. پسیان و معتضد، ***از سوادکوه تا ژوهانسبورگ (رضاخان)***، ص ۲۰۷.
۲. همان، ص ۲۲۸.

چکیده

۱. صدور فتوای جهاد به‌منظور مقابله با دشمن در جنگ‌های ایران و روس، از حرکت‌های نخستین در راستای تغییر به‌شمار می‌آید.
۲. از درون بدنه حاکمیت، افرادی همچون عباس‌میرزا، امیرکبیر و مشیرالدوله، به گفتمان تغییر قائل بودند.
۳. افرادی نظیر مشیرالدوله با دیدگاه اصلاح‌گرایانه غربی، در چالش با نگاه عامه و علمای مذهبی، بر دیدگاه‌های اصلاح از درون نظام تأکید داشتند.
۴. نهضت تنباکو به‌عنوان اولین حرکت برپایه مبانی درونی و فرهنگ بومی، زمینه دیگر جنبش‌ها را فراهم نمود.
۵. جنبش عدالت‌خانه که با تجربه نهضت تنباکو شکل گرفت، حرکتی در راستای قانون‌گرایی و نفی استبداد بود که به نهضت مشروطیت انجامید.
۶. سرانجام جریان انحرافی غرب‌گرا، مشروطه را دربرگرفت و آن را به حاشیه راند.
۷. جریان مشروطه غرب‌گرا با توجه به نگرش وابسته خود، زمینه روی‌کار آمدن استبداد رضاخان را فراهم کرد و بدین‌سان قانون‌گرایی را به‌عنوان مهم‌ترین دستاورد مشروطه، پایمال نمود.

پرسش

۱. چالش میان دو الگوی شبه ترقی غربی و پیشرفت را پیش از نهضت مشروطه تبیین نمایید.
۲. تقابل بین دو الگوی ترقی و تعالی را در نهضت مشروطه توضیح دهید.
۳. چالش میان دو الگوی ترقی و تعالی در نهضت مشروطه چه نتایجی در پی داشت؟
۴. زمینه‌های روی‌کار آمدن دولت پهلوی را با توجه به حاکمیت گفتمان «مشروطه غربی» توضیح دهید.

برای پژوهش

۱. دیدگاه‌های امیرکبیر و سپهسالار را در بحث اصلاحات با یکدیگر مقایسه کنید.
۲. تفاوت دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله و مرحوم نائینی را درباره مشروطه تحلیل نمایید.

برای مطالعه بیشتر

۱. علی‌اصغر شمیم، **ایران در دوران سلطنت قاجار**، تهران، مدبر، ۱۳۷۵.
۲. مهرزاد بروجردی، **روشنفکران ایرانی و غرب**، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، فرزان‌روز، ۱۳۷۸.
۳. فیروز کاظم‌زاده، **روس و انگلیس در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

فصل چهارم:

عصر پهلوی، شبه‌ترقی غرب‌گرا و باستان‌گرایی

اهداف

از دانشجویان انتظار می‌رود:

۱ اقدامات پهلوی اول در راستای شبه‌ترقی غرب‌گرا را تبیین کنند.

۲ اقدامات پهلوی دوم درجهت شبه‌ترقی غرب‌گرا را بیان دارند.

۳ شکل‌گیری استبداد و وابستگی در عصر پهلوی را تحلیل نمایند.

۴ پیامدهای غرب‌گرایی را در هریک از دوره‌های ایران معاصر توضیح دهند.

الف) شبه‌ترقی غرب‌گرا و الگوی باستان‌گرایی در عصر پهلوی اول

رضاشاه با کودتای ۱۲۹۹ شمسی و با راهنمایی و کمک انگلستان، در مقام وزیر جنگ روی‌کار آمد و پس از چندی به یاری آنها توانست قاجاریه را براندازد و سلسله پهلوی را بنیان نهد. وی فردی نظامی بود که سواد چندانی نداشت و به همین‌رو اقدامات او برپایه دیدگاه‌های روشنفکران اعمال می‌گردید. رضاخان در راستای تمایلات انگلستان به اقداماتی در عرصه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دست یازید و در عرصه سیاسی نیز حکومت استبدادی را تجربه نمود.

یک. ساختار سیاسی (استبداد)

ساختار سیاسی دولت پهلوی اول با دولت‌های قاجار، تفاوت چندانی ندارد. رضاشاه در طول زمامداری، قدرت سیاسی را در خود متمرکز کرد و به ثروت اقتصادی بزرگی دست یافت که ناشی از چپاول بود. ازسویی استبداد نظامی رضاشاهی نیز راه را بر هرگونه آزادی‌های سیاسی و مشارکت مردمی مسدود ساخت. حیات سیاسی مردم در زمان او به‌سبب کنترل دیکتاتورمآبانه همه

امور کشور و سرکوب مخالفان، بسیار بی‌رمق بود. دولت رضاخان نسبت به دولت‌های قاجار، به‌دلیل مبتنی بودن بر سه اصل ارتش، بروکراسی مدرن و پشتیبانی گسترده دربار، از ثبات سیاسی برخوردار بود، اما با توجه به ساختار حکومت دیکتاتوری وی، جامعه ایران از نظر سیاسی دچار انسداد گردید. این وضعیت در ساختار سیاسی پهلوی اول موجب شد که پس از فروپاشی آن، نیروها و گروه‌های سیاسی که سال‌ها در چنبره استبداد بودند، آزاد شوند و بدین‌سان ایران در دهه ۱۳۲۰ شمسی جولانگاه آنها گردد.[۱]

جدای از حامیان خارجی رضاخان که به‌منظور استفاده از منافع ایران وی را روی‌کار آورده بودند، مهم‌ترین گروهی که از این استبداد حمایت می‌کرد، روشنفکران غرب‌گرایی نظیر تقی‌زاده بودند که به مفهومی به نام «استبداد منور» اعتقاد داشتند. اینان معتقد بودند که چون ایرانیان صلاح خود را نمی‌دانند، می‌باید با استفاده از استبداد منور، تجدد را بر جامعه ایران تحمیل نمود. بدین‌ترتیب از نگاه این افراد، بسته شدن فضای سیاسی و ایجاد استبداد به‌منظور اجرای برخی برنامه‌ها در ایران، امری ضروری بود که بعدها براساس آن، برخی اقدامات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز صورت گرفت.

دو. تحمیل تغییرات اجتماعی - اقتصادی متنافر با بافت اجتماعی ایران

عصر پهلوی اول در ایران مقارن با عصر نوسازی[۲] و رواج نظریه‌های غربی در این زمینه است. به هنگام روی‌کارآمدن رضاخان، فضای موجود در جهان به‌گونه‌ای بود که کشورها به نوسازی اقتصادی - اجتماعی ترغیب می‌شدند تا از این حیث متناسب با فضای عصر جدید گردند.

از سوی دیگر، نیازهای درونی جامعه ایران برای برون‌رفت از بحران‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از جنگ، سیاست‌مداران را تشویق می‌کرد تا با استفاده از الگویی خاص به مدرنیزاسیون در ایران بپردازند. بر این بنیاد، روشنفکران ایران نیز به تبلیغ نوسازی به شیوه غربی پرداختند و طبیعی بود که رضاشاه نیز از این امر تأثیر پذیرد و به اقداماتی غرب‌گرایانه مبادرت ورزد. بدین‌سان، از این دوران به بعد مدرنیزاسیون ایران به شیوه غربی آغاز شد.

---

۱. هراتی، ***رهیافت‌هایی در تبیین انقلاب اسلامی ایران***، ص ۶۷.

۲. نوسازی مفهومی است که در ادبیات علوم اجتماعی به فرایند تغییرات اجتماعی برمبنای مدرنیته و برای رسیدن به جامعه‌ای مدرن اطلاق می‌گردد.

درحقیقت تأثیرات فکری نهضت مشروطیت و حضور طبقه جدید تحصیل‌کردگان غرب در کنار طبقه حاکم، بیش از هر عامل دیگری سبب رویکرد پهلوی اول به مدرن‌سازی کشور به شیوه غربی شد. این تلاش‌ها نه نشئت‌یافته از روحیه نظامی‌گری رضاشاه، بلکه تبلور خواست‌ها و آرمان‌های روشنفکرانی بود که تنها راه رسیدن به تمدن غرب را دوری از سنت‌های دینی حاکم بر جامعه ایرانی می‌دانستند. این مسئله در کنار تحولاتی که مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه به‌راه انداخت، توجه شاه و حامیان او را به‌خود جلب کرد و آنان را به اقتباس از اقدامات ضدمذهبی آتاتورک فراخواند.

نوسازی رضاشاه با تأکید بر عنصر تقلیدگرایی از غرب (شبه‌ترقی غرب‌گرا) در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و به‌ویژه فرهنگی آغاز شد که برگرفته از مبانی مدرنیته بود. رضاشاه در فضای سیاسی و بین‌المللی آن روز به‌دنبال تبدیل ساختارهای اقتصادی ایران به ساختارهایی شبیه به غرب بود که این موضوع زمینه‌های وابستگی را فراهم می‌نمود. ایجاد بانك سرمایه‌گذاری با هدف درازمدت ایجاد جامعه‌ای شبه‌غربی، ازجمله اقدامات رضاخان بود؛ آن‌هم با غیردینی کردن جامعه، ترویج ملی‌گرایی افراطی و نیز توسعه سرمایه‌داری دولتی.[1]

تأسیس بانک و راه‌آهن، ایجاد مدرسه و دانشگاه به سبک اروپایی و احداث کارخانه‌های جدید، اقداماتی بود که ناسیونالیسم شبه‌مدرن، آن را به هر قیمتی (حتی پذیرش استبداد رضاشاه) برای رسیدن به کاروان ترقی ضروری می‌دانست.

تأسیس بانک ملی یکی از نخستین اقدامات رضاخان بود که به کمک کارشناسی آلمانی محقق شد، اما از نگاه کارشناسان اقتصادی، اقدامی ناسنجیده و بیهوده بود؛ چراکه اولاً سیاست‌های مکملی که گسترش فعالیت‌های آن را تأمین کند، مورد توجه قرار نگرفت و ازسویی بانک ملی فقط نهادی موازی برای صرافان سنتی بود و بلکه آن صرافان، این کارکردها را بهتر انجام می‌دادند. به‌واقع صرافی در میان بازاریان ایران، نهادی جاافتاده بود که نحوه کار آن برای همه آشنا بود و اعتمادی متقابل در آن وجود داشت. در مقایسه با این نهاد، بانک دولتی جدید بی‌تجربه بود و در اداره امور خود نیز چندان تخصص نداشت.[2]

---

۱. هزاوه‌ای، ***الگوهای مسلط توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران***، ص ۲۰۶.

۲. همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی***، ص ۱۵۷.

درخصوص ایجاد راه آهن نیز اقدامات رضاخان برپایه اهداف خاصی بنا شده بود. جان فوران یکی از تحلیل‌گران غربی مسائل ایران این‌گونه تحلیل می‌کند:

> پروژه دیگری که از نظر اقتصادی «فاجعه‌آمیز» بود، احداث راه‌آهن از بندرشاه در جنوب‌شرقی دریای خزر به بندر خرمشهر بود. هنگامی که لایحه ساختن راه‌آهن به مجلس رفت، مصدق با آن مخالفت کرد که اولاً چرا شمال مرکزی به جنوب‌غربی؟ مصدق مسیر تبریز، تهران، مشهد را مناسب‌تر می‌دانست. ازسویی چرا راه‌آهن و نه یک جاده؟ به‌ویژه اگر بدانیم که هزینه احداث جاده یک تا یک‌ونیم درصد هزینه راه‌آهن بود و هزینه‌های آن از محل عوارض قند و چای و انحصارات مختلف دولتی بر تجارت خارجی تأمین می‌شد که هم موجب تورم و هم موجب پایین آمدن سطح رفاه عمومی گردید. هزینه کل این پروژه ۲۶۰ میلیون دلار، برابر با تمام سرمایه‌گذاری‌های صنعتی در طول سلطنت رضاشاه بوده است؛ پروژه‌ای که اگرچه یک اقدام زیرساختی بود، ظرفیت بهره‌برداری از آن تا سال‌ها بسیار اندک بود و هیچ توجیه اقتصادی را دربرنداشت.[1]

به‌طورکلی برخی نویسندگان از آنچه در عصر پهلوی اتفاق افتاد، به شبه‌مدرنیسم یاد می‌کنند. برای «شبه‌مدرنیسم» دو ویژگی بیان شده است:

۱. با اینکه اندیشه و آرمان‌هایی اجتماعی را در خود دارد، با فرهنگ و تاریخ جامعه بیگانه است؛

۲. برخلاف مدرنیست‌های اروپایی به‌ندرت از اندیشه‌ها، ارزش‌ها و روش‌های اروپایی، شناختی واقعی دارد. از این‌روست که تکنولوژی جدید ـ که آن را اغلب با علوم جدید یکی می‌انگارند ـ درمانی قطعی دانسته می‌شود که به مجرد خریداری و نصب می‌تواند همه مشکلات اجتماعی ـ اقتصادی را یکسره حل کند.[2]

از دیگر اقدامات مخرب پهلوی اول، در حوزه فرهنگ بود. رضاخان در راستای شبه‌مدرن نمودن ایران تلاش نمود تا به‌اجبار پوشش را تغییر دهد که در این خصوص می‌توان به کشف حجاب و همسان کردن لباس مردان اشاره نمود. وی برآن بود تا با این کار، ایران را

---

۱. بنگرید به: فوران، ***مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی***، ص ۳۵۳ ـ ۳۵۱.

۲. همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی***، ص ۱۴۷.

به‌لحاظ ظاهری با غرب یکسان کند. درحقیقت پیش‌فرض اساسی این الگو که به تجدد آمرانه نیز معروف است، این بود که توده مردم، مصالح و منافع خود را تشخیص نمی‌دهند و شیوه‌های رسیدن به آن را نمی‌دانند، ازاین‌رو ضروری است که نخبگان ترقی‌خواه، آنان را در مسیر تجدد و پیشرفت قرار دهند. بدیهی است که در این فرایند هرجا که اهداف و برنامه‌های ترقی‌خواهانه دولت و نخبگان سیاسی با خواست و اراده مردم مغایرت داشته باشد، کاربرد زور برای پیشبرد این اهداف و برنامه‌ها مشروعیت می‌یابد.[1]

سه. هویت‌سازی و باستان‌گرایی

فرایند شبه‌ترقی غرب‌گرا در دوره پهلوی با تأکید بر الگوی باستان‌گرایی استمرار یافت. از این حیث فرایند هویت‌خواهی این دوره با دوره قاجاریه و روند وابستگی به غرب، آمیزه‌ای از سه محور باستان‌گرایی، تجددگرایی و مذهب‌زدایی بود. به‌طورکلی اقدامات فرهنگی رضاشاه بر سه محور ناسیونالیسم باستان‌گرایی، تجددگرایی و مذهب‌زدایی قرار داشت.

در محور نخست می‌توان بدین اقدامات اشاره کرد: ترویج باستان‌گرایی افراطی با تأکید بر یکتایی نژاد آریایی، پرداختن به تاریخ شاهان قدیم و نشان دادن عظمت آنان و همچنین بازسازی آثار باستانی که به‌زعم شاه، سیمای درخشان تمدن پرشکوه ایران کهن بود.

تجددگرایی و تضعیف ارزش‌های دینی، بخشی از برنامه‌های نوسازی فرهنگی دولت رضاشاه به‌شمار می‌آمد؛ چراکه از نظر او، ریشه‌دار بودن تفکر دینی و مبانی ارزشی حاکم بر جامعه ایرانی، مانعی جدی برای فرایند غربی‌سازی ایران بود. ازاین‌رو، دولتمردان رژیم سلطنتی با رواج بی‌قیدی و تحقیر نهادهای دینی و سنت‌های ملی، مبارزه خود را علیه مذهب آغاز کردند. حضور میسیون‌های مذهبی، تأسیس مدارس جدید به سبك اروپایی، تأسیس کانون‌ها و انجمن‌های روشنفکری، ترویج بی‌حیایی در میان زنان، کشف حجاب بانوان و نیز تغییر نظام آموزشی، ازجمله فعالیت‌هایی بود که در این دوره با اهتمام جدی انجام شد.

جملگی این اقدامات و اصلاحات فرهنگی برای ایجاد هویت جدید صورت می‌گرفت که جوهره اصلی آنها نیز تأکید بر ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) بود. درواقع درک دولت نوگرا از تمدن

---

۱. معظم‌پور، ***نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه***، ص ۱۱۳.

جدید، سلوک و رفتار تجددمآبانه و تغییر، در ظواهر بود، نه شکوفایی اندیشه و فرهنگ. بی‌شک در همین راستا بود که همسان‌سازی فرهنگی و رؤیای رسیدن به تمدن اروپایی، نخبگان غرب‌زده ایرانی را برآن داشت تا به تغییر در پوشاک و کشف حجاب زنان روی آورند.

گام بعدی در راستای ایجاد دگرگونی در صورت‌بندی‌های اجتماعی، تحول در نظام آموزشی کشور بود. ازسوی شورای عالی معارف،[1] نظام آموزشی مدارس فرانسه به‌عنوان الگوی مدارس ایرانی پذیرفته شد و بدین‌ترتیب آموزشگاه‌های جدید، هنرستان‌های صنعتی و دانش‌سراهای مقدماتی و عالی، به همراه معلمان اروپایی به‌شکلی مختلط تأسیس گردید. به‌طورکلی سازمان‌های مذکور به سه منظور پی‌ریزی شد: یکی آماده‌سازی اذهان عمومی برای پذیرش تغییرات سیاسی و اجتماعی و همسو شدن با آن و سعی در القای برخی مفاهیم مانند شاه‌پرستی و میهن‌دوستی؛ دوم ارائه تحلیل‌هایی برای توجیه عملکرد نهادهای حکومتی و سوم نیز ایجاد یکپارچگی فکری در میان مردم و نفی فرهنگ بومی.

هرچند رضاخان سیاست‌های نوسازی را در حوزه‌های مختلف (ازجمله فرهنگی) در این دوران به پیش برد، عدم‌اقبال عمومی و حتی ستیز با بخش اعظم سیاست‌های فرهنگی رضاشاه ـ که خود را در قیام‌های مختلف فرهنگی و سیاسی و حتی نظامی نشان داد ـ بیانگر موفق نبودن وی در این سیاست هویت‌ساز بوده است.

مخالفت روحانیان و بسیاری از طبقات جامعه با قانون اتحاد لباس، مقابله با سیاست کشف حجاب که نمونه بارز آن، قیام مسجد گوهرشاد است و نیز ستیز با ایدئولوژی فرهنگی و سیاسی رضاشاه که در قالب نثر یا شعر ازسوی بسیاری از روشنفکران تجلی یافت، جملگی نمودار عدم‌پذیرش فرهنگی است که رضاشاه بر ایرانیان تحمیل نمود. بی‌شک پس از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی بی‌اعتنایی نسبی به پهلوی دوم و توجه به مجلس، نشان‌دهنده نارضایتی از رضاخان است.

خلاصه آنکه در این دوران، حکومت با استفاده از قدرت عریان خود کوشید تا عنصر ایرانی باستان‌گرایانه و شبه‌غربی را تقویت کند و آن را در جامعه بگسترد و از این‌سو عنصر اسلامی را نیز هرچه بیشتر بزداید. این در حالی بود که جامعه ایران برخلاف این جریان

---

۱. شورایی که اختیار تنظیم و تصویب آیین‌نامه‌های مدارس و مؤسسات فرهنگی و هنری و صدور پروانه نشریات و تأسیس مدارس و ... به آن واگذار شده بود.

هیچ‌گاه حاضر نشد هویت ایرانی باستان‌گرایانه را به‌جای اسلام شیعی بپذیرد. این تعارض در عصر پهلوی دوم نیز با شدت بیشتری ادامه یافت. اما شرایطی که پهلوی دوم در آن روی‌کار آمد، از نظر بین‌المللی با گذشته تفاوت‌هایی داشت؛ آن‌گونه که با توجه به وابستگی فکری آن، شبه‌ترقی غرب‌گرا با رویکرد جدید در ایران دنبال شد که این خود زمینه‌های وابستگی هرچه بیشتر به غرب را فراهم نمود.

ب) شبه‌ترقی غرب‌گرا و الگوی باستان‌گرایی در عصر پهلوی دوم

الگوی ترقی غربی در عصر پهلوی دوم به‌دنبال شبیه شدن ایران به غرب، به‌شکل دیگری دنبال شد؛ بدین‌بیان که با توجه به مقتضیات و شرایط ایران پس از جنگ جهانی دوم و مطرح شدن موضوع توسعه، از یک‌سو به دلیل وابستگی فکری و عملی و از سوی دیگر با توجه به فشار غرب برای انجام برخی برنامه‌ها در ایران، شاهد اجرای برنامه‌های توسعه در این کشور هستیم.

سیاست‌های شبه‌ترقی‌خواهانه که در این دوران شکل گرفت، باید از همین منظر تحلیل گردد. برای بررسی چارچوب الگوی ترقی در عصر پهلوی دوم که در قالب توسعه مطرح شد، می‌باید به‌اختصار با وضعیت ایران در آن دوران و عوامل مؤثر بر مسائل آن آشنا گردیم.

یک. اقدامات پهلوی دوم و تحمیل تغییرات اجتماعی

جنگ جهانی دوم، اشغال نظامی ایران، فروپاشی دولت رضاخان و همچنین آثار سیاست‌های وی، ایران را در آغاز از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با مشکلات بسیاری روبه‌رو نمود. بررسی وضعیت اقتصادی ایران بعد از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که کشور در وضعیت نامطلوبی قرار داشته و از سویی به‌دلیل اشغال نظامی دچار آسیب‌های جدی بوده است.[1] این وضعیت، بر جمعیت کشور به‌ویژه شهرهای بزرگ تأثیرات مخربی برجای نهاد که مهم‌ترین آن، تورم بیش از حدی بود که در سال‌های نخستین جنگ به‌وجود آمد.

دهه ۱۳۲۰ شمسی در ایران و وجود مشکلات اقتصادی، مقارن با پایان جنگ جهانی

۱. بنگرید به: همایون کاتوزیان، ***اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی***، ص ۱۹۴ - ۱۸۹.

دوم و شکل‌گیری نظام دوقطبی در جهان است که در آن بلوک شرق و غرب افزون بر واقع شدن در جنگ سرد، با یکدیگر برای جذب کشورهای مهم جهان‌سوم و قرار دادن آنها در زمره کشورهای حامی خود در رقابت بودند. بدین بیان، از یک‌سو پیروان ایدئولوژی کمونیستی با استفاده از گروه‌های وابسته به خود در کشورهای جهان‌سوم، در پی ایجاد انقلاب کمونیستی در این کشورها بودند و از سویی دیگر کشورهای بلوک غرب و در رأس آنها آمریکا نیز می‌کوشیدند کشورهای جهان‌سوم را به خود جذب کنند تا با یافتن متحدانی در مناطق مختلف جهان، منافع خود را در این مناطق حفظ کنند.

کشور ایران در این دوران از نظر استراتژیک و داشتن ذخایر طبیعی، مورد توجه هر دو ابر قدرت جهان بود. در این میان، غرب و در رأس آن آمریکا تلاش کرد تا بتواند ایران را به کشوری حامی غرب و دشمن کمونیسم بدل کند. از دیدگاه تحلیل‌گران و دولتمردان غربی، نارضایتی‌های اقتصادی موجود در ایران ممکن بود زمینه را برای نفوذ کمونیسم در این کشور فراهم نماید. نظریه‌پردازان غربی بر این باور بودند که برای پیشگیری از چنین رویدادی، کشورهای جهان‌سوم به‌ویژه ایران باید روند توسعه را بپیمایند. بدین‌ترتیب با مدرنیزاسیون ایران به کمک الگوهای پیشنهادی، افزون بر وابسته شدن این کشور به غرب، نارضایتی‌های موجود در جامعه نیز کاهش می‌یافت و بدین‌سان از نفوذ کمونیسم در این کشور نیز ممانعت می‌شد. در همین راستا نیز همانند دو دوره پیشین، برخی روشنفکران که بر دولت اثرگذار بودند، در راستای ترقی و برون‌رفت از مشکلات اجتماعی، استفاده از الگوهای غربی را پیشنهاد نمودند.[1]

با توجه به اهمیت ایران برای غرب و به‌ویژه آمریکا، از این دوران به بعد، با حضور آمریکا و نفوذ این کشور بر اقتصاد و سیاست ایران روبه‌روییم که تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ادامه دارد، هرچند نفوذ گسترده و جدی آمریکا از کودتای ۲۸ مرداد به بعد آغاز شد. جان فوران درباره نفوذ آمریکا در ایران می‌نویسد:

> ایران در سال ۱۳۲۱ شمسی شاهد حضور سی‌هزار سرباز آمریکایی در ایران بود تا بر جریان حمل‌ونقل مهمات و آذوقه به شوروی نظارت کنند. این ازدیاد نقش آمریکا در امور ایران با هدف گسترده‌تر آن کشور هماهنگی داشت؛ زیرا ایالات

---

۱. همان.

متحده می‌خواست نظم اقتصادی بین‌المللی جدیدی بنا نهد تا از انزوای قبلی بیرون آید و از بحران‌های اقتصادی شدید جلوگیری کند. ازسویی آمریکا برآن بود تا حرکت آزاد سرمایه ـ اعم از مواد خام یا کالا ـ در سطح جهانی را تأمین و آن را تضمین نماید و مانع از آن شود که دنیا به بلوک‌بندی‌های تجاری انحصاری در قبل از جنگ جهانی دوم بازگردد؛ امری که در آخرین مراحل جنگ سبب تیرگی میان سه قدرت بریتانیا، شوروی و آمریکا در ایران شد و بدین‌ترتیب میان این سه، رقابتی بر سر تفوق بر ایران پس از جنگ آغاز شد و به‌تدریج این رقابت حالت خصمانه‌تری به خود گرفت. سرانجام موضوع نفت ایران و امتیازات نفتی میان این سه قدرت، کشمکش آنها را علنی ساخت و موجب جنگ سرد شد. با این همه، آمریکا در سال ۱۳۲۱ هیئتی اقتصادی به ریاست آرتور میلسپو را به ایران اعزام کرد.[۱]

وضعیت آن دوران، برنامه‌ریزان کشور را برآن داشت تا به‌دنبال نسخه‌ای شفابخش برای اقتصاد و ساختار اجتماعی ایران باشند تا با توجه به وابستگی به غرب، از تسلط کمونیسم بر کشور جلوگیری کند. البته فشارهای بلوک غرب بر ایران برای انجام برخی اصلاحات به همین منظور و در قالب استفاده از الگوی ارائه‌شده از سوی غرب ادامه یافت.

در کنار نیازهای درونی ایران برای رفتن به سوی الگوهای توسعه غربی، مقتضیات خارجی نیز در این جهت اثرگذار بود. بعد از جنگ جهانی دوم رقابت بین دو ابرقدرت، کشورهای توسعه‌نیافته را در وضعیتی قرار داد که می‌بایست برای بهبود اوضاع خود از یک الگو استفاده می‌کردند. فشار آمریکایی‌ها برای توسعه در ایران نیز در همین راستا بود.

سیاست‌های توسعه که درجهت ترقی‌خواهی و با الگوی غربی صورت گرفت، فرهنگ خاصی را تبلیغ می‌نمود که متعلق به ساختار اجتماعی و فرهنگی غرب بود. درحقیقت برای رسیدن به توسعه، لازم بود تحولات فرهنگی و ارزشی در جامعه ایران اتفاق افتد تا فرهنگ موجود را متناسب با فرهنگ توسعه به پیش برد. برای این منظور، ایجاد تحولات فرهنگی ازسوی مجریان برنامه توسعه، امری ضروری بود. بنابراین پهلوی دوم در راستای پیشبرد اهداف توسعه تلاش کرد تا با هویت‌سازی جدید و به چالش کشیدن هویت فرهنگی پیشین، زمینه را برای چنین تغییری در فرهنگ ایجاد نماید. برپایه این نگرش، می‌بایست آنچه با الگوی غربی توسعه همسان نبود، کنار نهاده می‌شد و با استفاده از هویتی جدید، از

۱. فوران، ***مقاومت شکننده***، ص ۴۰۴.

یک‌سو مقدمات مشروعیت‌بخشی به خود، و ازسویی دیگر، زمینه اجرای الگوهای تحمیلی توسعه در ایران فراهم می‌گشت تا ایران، همسو با منافع غرب پیش رود.

در بحث از مکاتب مختلف توسعه، نظریه‌پردازان مکتب مدرنیزاسیون - که یکی از الگوهای توسعه به‌شمار می‌رود - معتقد بودند جوامع جهان‌سوم (یا به تعبیر آنها جوامع سنتی) ناچارند حرکت به سمت مدرن شدن را در مسیری که غرب پیموده است، آغاز کنند. البته این ادعا با توجه به تجربه‌های توسعه دهه‌های اخیر مردود است. از نگاه اندیشمندان و جامعه‌شناسان توسعه، جامعه مدرن با زوال جامعه سنتی به وجود می‌آید که در نتیجه آن، اقتصاد معیشتی (مبتنی بر کشاورزی)، فرهنگ سنت‌گرا و نظام سیاسی (برمبنای الیگارشی) از بین می‌رود و به‌جای آن، نظام اقتصاد صنعتی و سرمایه‌داری فرهنگ مدرن می‌نشیند.[1] برای رسیدن به این هدف، برنامه مدرنیزاسیون غربی در ایران با پنج برنامه توسعه اقتصادی - اجتماعی از اواسط دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۶ شمسی در ایران اجرا شد. تدوین و اجرای این برنامه مهم‌ترین اقدام اقتصادی پهلوی دوم به‌شمار می‌رود.

این برنامه‌ها که با الگوهای پیشنهادی غرب برای تغییر در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صورت گرفت، با هدف وابستگی ایران به دنیای غرب صورت می‌گرفت؛ بدین بیان که در حوزه اقتصاد در پی صنعتی‌سازی وابسته ایران، در حوزه اجتماعی خواهان ایجاد طبقه متوسط جدید - به‌منظور ایجاد پایگاه اجتماعی برای دولت پهلوی و شکل‌گیری حامیانی برای آن - و در حوزه فرهنگی نیز به‌دنبال تضعیف و تخریب فرهنگ دینی و حاکم کردن فرهنگ غربی در ایران بود، اما در این راستا موفقیتی حاصل نشد. در بحث از علل ناکامی برنامه‌ها می‌توان به مواردی از این دست اشاره نمود:

۱. مذهبی بودن بسیاری از اعضای طبقه متوسط جدید که شکاف عمیق بین آنها و حکومت را تشدید کرد و سبب شد که هدف رژیم برای استفاده از فرهنگ شاهنشاهی و ترویج باستان‌گرایی با شکست روبه‌رو گردد.

۲. ایدئولوژی شاهنشاهی در دنیای مدرن، با الگوهای نوین حکومتی در جهان نیز همسو نبود و نمی‌توانست به‌مثابه یک ایدئولوژی توانمند و پویا، قشرهای تحصیل‌کرده را به خود جلب کند.

---

۱. بنگرید به: هزاوه‌ای، ***الگوهای مسلط توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران***، ص ۱۶۷.

۳. توجه نداشتن به فضای باز سیاسی بعد از سال ۱۳۴۲، مانع رشد نهادهای مشارکتی در ایران شد. ازسویی بی‌اعتنایی به نیازهای مردم و نخبگان و اعضای طبقه متوسط جدید در فرایند تصمیم‌گیری نیز سبب شد که سیاست‌های فرهنگی و برنامه‌های شاه با شکست روبه‌رو گردد.

۴. عدم‌مشروعیت سیاسی شاه به لحاظ تاریخی به‌خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد و اینکه آمریکایی‌ها وی را بر سر قدرت آورده بودند، برنامه‌های رژیم را به بن‌بست کشاند.

۵. ریشه‌های قومی و مذهبی و اثرپذیری فرهنگی مردم و طبقات مختلف از روحانیت و شعایر فرهنگ دینی، به‌گونه‌ای بود که ایدئولوژی شاهنشاهی سکولار نمی‌توانست در بین آنان طرف‌داری بیابد.

دو. ساختار سیاسی

در سال ۱۳۲۰ زمانی که محمدرضا پهلوی به عرصه سیاسی ایران پا نهاد، جوانی کم‌تجربه بود و به همین‌روی نتوانست در برابر نیروهای اجتماعی آزادشده، به‌سرعت دیکتاتوری پدرش را احیا کند، اما با کودتای ۲۸ مرداد روند فردمحوری در حکومت وی آغاز گردید. برخی تحلیل‌گران، آغاز فردمحوری در رژیم پهلوی دوم را به حمایت آمریکایی‌ها از وی مرتبط می‌دانند. البته پیداست اقدام دولتمردان آمریکایی در راستای سیاست آنها در حمایت از حکومت‌های دیکتاتوری جهان‌سوم بود تا منافع آمریکا حفظ گردد.

از سوی دیگر، محمدرضا پهلوی در جریان کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت به تاج‌وتخت با حمایت آمریکا، قدرت خود را مرهون آنها می‌دانست. بنابراین وی توانست به مدد آمریکا و با درآمد حاصل از نفت، روند فردمحوری را در حکومت خود آغاز کند. بدین‌سان، آمریکا نیز از این پس به‌عنوان قدرتِ برتر در سیاست خارجی ایران مطرح گردید.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با سرکوبی نیروهای سیاسی (ملی، مذهبی و چپ‌گرا) دولت به‌تدریج با حمایت‌های مالی آمریکا، ارتش و سازمان‌های امنیتی را - به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه‌های قدرت خود - گسترش داد و با افزایش درآمد نفت، استقلال عملی خود از گروه‌های اجتماعی را بیشتر کرد و بدین‌گونه، شاه را قادر ساخت که کنترل خود را بر حکومت تحکیم بخشد. نهادها و رویه‌های دموکراتیک در ظاهر و به صورت قانونی -

همچون انتخابات، مجلس و قوه قضائیه ـ هنوز پابرجا بود، ولی نبودِ یک جبهه مخالف سبب شد که شاه بتواند این نهادها و آشکال قانونی را براندازد؛ نهادها و آشکالی که جامعه به کمک آنها می‌توانست حکومت سلطنت را محدود سازد.[1]

سیاست‌گذاری حکومت به‌گونه‌ای روزافزون به‌سوی شخصی‌شدن پیش رفت و راه‌های قانونی گروه‌های اجتماعی نیز که بر حکومت تأثیر داشت، به‌تدریج از بین رفت. شاه در این سال‌ها به‌جای نوسازی نظام سیاسی، عمدتاً قدرتش را بر سه پایه نیروهای مسلح و امنیتی، شبکه حمایتی دربار و دیوان‌سالاری گسترده دولتی قرار داد و بدین‌سان فاصله و استقلال خود را از گروه‌های اجتماعی بیشتر کرد.[2]

در این زمینه افزایش شمار نیروهای مسلح و نیروهای امنیتی همچون ساواک و بازرسی شاهنشاهی و رکن دوی ارتش به‌عنوان مهم‌ترین پشتوانه حفظ نظام سیاسی، در اولویت قرار گرفت. شاه که در این راه از کمک‌های آمریکا نیز به‌شدت برخوردار بود، با قدرت نیروهای امنیتی خود به محدود کردن و برخورد شدید با گروه‌های سیاسی پرداخت؛ تا جایی‌که فعالیت احزاب سیاسی بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ممنوع شد.

با توجه به وابستگی خارجی ایجادشده در حکومت پهلوی دوم پس از کودتای ۲۸ مرداد، از این پس سرنوشت داخلی ایران با تحولات داخلی آمریکا گره خورد؛ آن‌سان که هرگونه تغییر در دستگاه سیاست خارجی آمریکا مستقیماً بر جامعه ایران تأثیر می‌نهاد. مهم‌ترین این تحولات در ابتدای دهه ۱۳۴۰، پیروزی کندی ـ کاندیدای دموکرات آمریکا ـ در انتخابات ریاست‌جمهوری این کشور است. وی شعار جدیدی مبنی بر اصلاح ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حکومت‌های دیکتاتوری در کشورهای جهان‌سوم سر داد؛ شعاری که در نظام سیاسی ایران نیز سایه افکند.[3]

روی‌کار آمدن کندی در سال ۱۳۳۹ شمسی و برنامه‌های اصلاحی وی، فشارهای بیشتری بر رژیم شاه برای ایجاد فضای باز سیاسی و انجام اصلاحات در ایران وارد آورد که موجب تحرک نیروهای مخالف ملی ـ مذهبی و حزب توده گردید، اما این آزادی‌های

---

۱. رزاقی، ***الگویی برای توسعه اقتصادی ایران***، ص ۱۴۵.

۲. گازیوروسکی، ***سیاست خارجی آمریکا و شاه***، ص ۳۲۶.

۳. بنگرید به: هراتی، ***روابط ایران و آمریکا در دوران نخست‌وزیری علی امینی***، ص ۷۲.

سیاسی نسبی، با سرکوب قیام مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دیگربار محدود شد و دوره جدیدی از تمرکز و استبداد - که از آن به استبداد نفتی تعبیر می‌شود - آغاز گردید.

از این دوران به بعد، شاه تا حد امکان در مقابل فشارهای داخلی یا خارجی - ازجمله فشار نهادهای بین‌المللی - برای کاهش استبداد ایستادگی می‌کرد. همچنین نهادهایی مانند بازرسی شاهنشاهی، ساواک، نیروهای مسلح شاهنشاهی، دادگاه‌های نظامی، افراد بانفوذ و نیز قدرت اقتصادی و سیاسی خانواده سلطنتی، درجهت منافع و خواسته شاه عمل می‌کردند. کابینه نیز هیچ تصمیم مهمی نمی‌گرفت و حداکثر اینکه وزرا برای اجرای تصمیمات‌شاه مشورت می‌کردند.

شاه نخست‌وزیری تشریفاتی می‌خواست و هویدا که از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶ این سمت را عهده‌دار بود، به‌خوبی این نقش را ایفا نمود. در این دوران تصمیمات را عموماً شخص شاه و با مشورت گروه محدودی از مشاوران قابل‌اعتماد اتخاذ می‌کرد؛ مشاورانی که بی‌گمان نمی‌توان آنها را نماینده منافع گروه‌های اجتماعی معینی دانست. عَلَم، اقبال، شریف‌امامی، هویدا، آموزگار، فردوست، نصیری، اویسی و طوفانیان، ازجمله مشاوران بودند.

به‌دلیل نقش بی‌چون‌وچرای شاه در تصمیم‌گیری، سازمان‌های حکومتی اختیارات مستقلی نداشته، یا از اندک اختیاری برخوردار بودند. این اقدامات سبب کنترل گسترده مقام‌های حکومتی ازسوی شاه شد؛ امری که بیش از پیش استقلال فردی آنان را تحت‌الشعاع قرار داد.

از دیگر سو، اختیارات استان‌ها نیز کاهش یافت و تمرکزگرایی بیشتر شد. از آنجاکه نیمی از سناتورهای سنا انتصابی بودند، این مجلس ابزاری در دست شاه به شمار می‌رفت و به همین‌رو هیچ‌گاه مقبولیتی نیافت. مجلس شورا نیز که قبل از کودتا اهمیتی خاص داشت، پس از کودتا زیر سلطه نیروهای امنیتی قرار گرفت و بدین‌سان تنها شماری اندک از نامزدهای محبوب به مجلس راه یافتند. در سال‌های بعد حتی این تعداد اندک نیز با فشار شدید حکومت روبه‌رو شده، از راهیابی به مجلس بازماندند. بدین‌ترتیب، مجلس (به‌ویژه پس از مجلس بیست‌ویکم) تنها تأییدکننده تصمیم‌های شاه بود.[1]

براساس قانون اساسی که در جریان نهضت مشروطیت تدوین شد، رژیم ایران مشروطه

---

۱. آبراهامیان، ***ایران بین دو انقلاب***، ص ۵۳۵.

سلطنتی بود. ازاین‌رو، ملت می‌توانست با تشکیل احزاب و انجمن و همچنین به کمک مطبوعات، خواسته‌ها و آرزوهای خود را اعلام و اعمال نماید. اصل مشروطیت نیز به‌عنوان نهادی که از استبداد و ظلم شاه جلوگیری می‌کرد، به شکل‌های مختلف ازسوی روحانی عالی‌مقامی به‌نام شیخ محمدحسین نائینی، تبیین و مؤیدات شرعی آن بیان شد. ازسویی در قانون اساسی نیز چنین آمده بود که باید پنج نفر مجتهد طراز اول دینی برای حفظ اسلامیت و مشروعیت نظام، بر مصوبات مجلس نظارت می‌کردند؛ اصلی که به کوشش شیخ فضل‌الله نوری در این قانون گنجانده شد.

پهلوی دوم در سیر تکاملی کسب و بسط قدرت خویش در آغاز چندبار قانون اساسی را دست‌کاری نمود و قوانین آن را زیر پا گذارد. برای نمونه، در سال ۱۳۲۸ شمسی به‌منظور تقویت سلطنت و استقرار حاکمیت شاه و تضعیف حقوق ملت، مجلس مؤسسان تشکیل شد و اصل ۴۸ قانون اساسی تغییر یافت و حتی اختیار انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سنا (به‌صورت جداگانه یا هر دو مجلس در آنِ واحد) به شاه سپرده شد. گفتنی است اصل ۴۸ قانون اساسی قبل از تغییر، به انفصال مجلس شورای ملی توسط شاه (پس از تأیید اکثریت دو سوم مجلس سنا و تصویب هیئت وزیران) اشاره داشت؛ آن‌هم زمانی که بین مجلسین درخصوص مطالب وزرا، اتفاق آرا حاصل نمی‌شد.[۱]

پس از آن، وی اصل نظارت مجتهدان بر مصوبات مجلس شورا را تعطیل نمود و سپس در انتخابات مجلس مداخله کرد؛ آن‌گونه که اسامی نمایندگان قوه مقننه فقط با اشاره و اجازه او از صندوق‌ها بیرون می‌آمدند و بر کرسی نمایندگی مردم تکیه می‌زدند. شاه همچنین در تعیین نخست‌وزیر، مستقیماً اقدام و حکم انتصابش را صادر می‌کرد. درواقع رئیس هیئت‌وزیران فقط مجری اوامر شاهانه بود. احزاب سیاسی نیز یکی پس از دیگری سرکوب و تعطیل می‌گردید و اجازه فعالیت رسمی و علنی به هیچ فرد و دسته مخالفی داده نمی‌شد.[۲]

درمجموع، سطح پایین نهادمندی سیاسی و ماهیت شخصی قدرت و انحصار آن و همچنین گسترش فساد، ازجمله ویژگی‌های اصلی حوزه سیاست در این دوره بود.[۳]

---

۱. عمید زنجانی، ***درآمدی بر فقه سیاسی (کلیات حقوق اساسی)***، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.
۲. هزاوه‌ای، ***الگوهای مسلط توسعه و توسعه نیافتگی ایران***، ص ۱۸۰.
۳. آبراهامیان، ***ایران بین دو انقلاب***، ص ۵۴۴ - ۵۴۲.

سه. هویت‌سازی، الگوی باستان‌گرایی

تجربه نشان می‌دهد روند نوسازی و توسعه در جوامع جهان‌سوم بدون توجه به شرایط فرهنگی و مقتضیات اجتماعی و عمدتاً با تکیه بر روش‌ها و برنامه‌های تحمیلی و تقلیدی صورت می‌گیرد؛ چنان‌که در دهه اخیر نیز نوسازی در این جوامع با سکولاریسم همراه، و با تشدید وابستگی و بروز ناکامی روبه‌رو بوده است. ازاین‌رو، غالب رژیم‌های سیاسی در بستر نوسازی و یا در فرایند توسعه، به سکولاریسم روی آوردند. این موضوع، پارادوکسی را در حکومت‌ها پدید می‌آورد که به جامعه تسری می‌یابد و به ظهور بحران هویت در سطوح مختلف اجتماعی منجر می‌گردد. در چنین اوضاعی، سیاست‌گذاران و متولیان قدرت، سخت به حوزه دین می‌تازند و بدین‌سان هنجارها، ارزش‌ها و هویت جمعی را ـ که از دین ملهم‌اند ـ نشانه می‌روند.[1]

دولت پهلوی نیز در همین راستا و به‌منظور نهادینه کردن هنجارها و ارزش‌های مربوط به توسعه تلاش کرد تا فرهنگ بومیِ برگرفته از دین را به چالش کشاند و به جای آن فرهنگ غرب را رواج دهد. پیش از این رضاشاه در فرایند نوسازی، تهاجم گسترده‌ای را علیه دین آغاز نمود و پهلوی دوم نیز برای پیشبرد فرایند توسعه، این حرکت را ادامه داد.

در این خصوص محمدرضا پهلوی از همان آغاز آشکارا الگوی راهبردی خود را بر سیاست‌ها و اقدامات پدرش استوار کرد؛ موضوعی که در بسیاری از سخنرانی‌های وی به‌صراحت آمده است. تا پیش از ورود مفاهیم و پدیده‌های نوگرایانه، هویت ملی ایرانیان با تکیه بر عناصر ملیِ بازمانده از ایران باستان و مذهب شیعه ـ که از ارکان استوار هویت ایرانی به شمار می‌آمدند ـ از انسجام و ثبات بیشتری برخوردار بود.

با آغاز فرایند نوسازی از زمان رضاشاه در ایران، ارزش‌های سنتی پیشین به چالش کشیده شد و از این سو ارزش‌های جدید نیز به‌دلیل بافت فرهنگی عمیق جامعه ایران کاملاً استقرار نیافت. این وضعیت، نوعی دوگانگی فرهنگی و ارزشی را در ایرانیان پدید آورد و این‌گونه بود که بحران هویت زاده شد.

ترویج باستان‌گرایی موجب شد تعریفی خاص از ایرانی‌گرایی و هویت ایرانی آغاز گردد؛ تعریفی که به‌عمد عنصر مذهب در آن مغفول ماند و به‌جای آن، سنت‌های باستانی از ارکان

---

۱. هنری لطیف‌پور، ***فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی***، ص ۱۱۳.

اساسی آن شد. برگزاری جشن‌های شاهنشاهی و تغییر تقویم هجری به شاهنشاهی، ازجمله اصلاحاتی بود که رژیم برای ترویج شبه ایران‌گرایی به راه انداخت. مبدأ تقویم شاهنشاهی، بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران به‌دست کوروش بود. این تغییر، ایرانیان را ناگهان از سال ۱۳۵۵ به سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی برد. محمدرضاشاه برای بقا و دوام سلطنت خود، با ادعای ظل‌اللهی بودن تخت و تاج پادشاهی، سعی می‌کرد مردم را به اطاعت از خود وادار و از طغیان مردم جلوگیری کند. بدین دلیل، ایدئولوژی شاهنشاهی به‌مثابه یکی از اجزای مهم نظام سلطنتی، «شاه شاهان» را به‌عنوان نماد حاکمیت بلامنازع معرفی کرد و او را سایه خدا شمرد.

چهار. پارادوکس‌های هویت در عصر پهلوی

هویت‌سازی پهلوی از یک‌سو با فرهنگ ایرانی متعارض بود و از سوی دیگر با آموزه‌های دینی رویارویی جدی داشت. این رویکرد، پارادوکس‌های متعددی در خود داشت که موجب تشدید بحران هویت نظام حاکم می‌گردید. بی‌تردید انقلاب سفید شاه و رفراندم شاه و ملت، برای نفی مظاهر مذهبی بود. اقدامات دیگری چون ایجاد سپاه دین و تأسیس دانشکده الهیات در دانشگاه تهران، حذف سوگند به قرآن‌مجید در مجلس و نیز تبعید رهبران مذهبی شیعه به‌ویژه امام خمینی، در همین راستا ارزیابی می‌شود.

یکی از پارادوکس‌های هویت‌سازی پهلوی، بازگشت به ایران باستان با احیای مظاهر فرهنگ غربی بود. اگر رژیم پهلوی مدافع هویت پیشین ایرانیان بود و از آن به‌عنوان آرمان مطلوب دفاع می‌کرد، برای تحقق چنین باوری می‌بایست فرهنگ متناسب با آن را تقویت می‌نمود. چنین نقضی آن‌هنگام آشکار می‌شود که بدین پرسش پاسخ دهیم: آیا اجبار به پوشش خاص مردان و یا کشف حجاب ـ که هر دو مبنای غربی داشتند ـ احیای فرهنگ و هویت ایرانی بود؟

اگر ادعای رژیم بازگشت به هویت سابق بود، باید در تولید و بازتولید مظاهر فرهنگی، به پوشش‌های سنتی بازمی‌گشتند، نه اینکه به نفی آن بپردازند. پهلوی دوم در احیای فرهنگ غرب گاه به‌قدری افراط کرد که خود غربی‌ها را نیز به حیرت می‌افکند؛ چنان‌که در مراسم جشن هنر شیراز در حضور سفرای بیگانه به‌بهانه جشن و سرور، عمل منافی عفتی انجام شد

که وقاحت آن به حدی بود که پارسونز (سفیر انگلیس) به شاه گفته بود اگر چنین نمایشی در شهر منچستر انگلیس برگزار می‌شد، اجراکنندگان با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌شدند.[1]

یکی دیگر از رفتارهای تناقض‌آمیز دولت پهلوی، شعار عزتمندی در کنار وابستگی به آمریکا بود. رژیم پهلوی خصوصاً محمدرضاشاه تلاش می‌کرد با اتکا به سابقه تمدن ۲۵۰۰ ساله، شاهنشاهی ایران را دیرپا و درخور توجه معرفی کند. ازاین‌رو، وی جشن‌های بسیاری را به مناسبت‌های مختلف برگزار می‌نمود که مهم‌ترین آن، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بود. ژست شاهنشاهی محمدرضا در سال‌های اواخر حکومتش - به‌تبع افزایش قیمت نفت - به حدی رسیده بود که حتی به کشورهای غربی وام می‌داد که البته به‌دلیل بی‌برنامگی، در اندک مدتی دچار کسر بودجه می‌شد. این کارها، مجاری هویت ایرانی و اعلام افتخار و عزت برای رژیم پهلوی بود.

اما پارادوکس عملکرد رژیم پهلوی در بحث از عزتمندی در آنجا ظاهر می‌شد که شاه در مقابل باج‌خواهی‌های آمریکا تمکین می‌کرد. شفاف‌ترین اقدامی که برای رژیم شاه هزینه سنگینی داشت، «لایحه کاپیتولاسیون» و تصویب آن در مجلس شورای ملی بود که مصونیت قضایی مستشاران و مأموران آمریکایی را در ایران تضمین می‌کرد؛ امری که حکایتگر وابستگی و سرسپردگی رژیم پهلوی بود.

دفاع از هویت ایرانی و تقابل با فرهنگ اسلامی نیز از دیگر رفتارهای متناقض دولت پهلوی به‌شمار می‌رود؛ درحالی‌که فرهنگ اسلامی و به‌ویژه شیعی به حدی در ایران در طول اعصار ریشه دوانده و جزئی از هویت این مرز و بوم شده است که حتی غیرمسلمانان ایرانی در ایام محرم و عاشورا - هماهنگ با سایر ایرانیان - به مراسم عزاداری می‌پردازند.

در چنین فضایی، مواضع رژیم پهلوی در معارضه با فرهنگ اسلامی به‌بهانه دفاع از هویت ایرانی، در خود دچار تناقض بود؛ زیرا اگر قصد رژیم واقعاً دفاع از هویت ایرانی بود، می‌باید به آنچه ایرانیان به‌عنوان هویت خود پذیرفته‌اند، ارج نهد و از آن صیانت کند، نه اینکه به‌بهانه دفاع از فرهنگ و هویت ملی، ایرانی بودن را تنها به ایران باستان محدود کند و با ایرانی مسلمان و مظاهر دینی او بستیزد.

---

۱. نظافتی، «کلاه فرنگی بر سر فرهنگ ایران»، ***روزنامه کیهان***، ۱۳۸۷/۱۱/۱۲.

چکیده

۱. رضاخان با اثرپذیری از روشنفکران در راستای شبه‌ترقی غربی به نفی اسلام پرداخت و تلاش نمود تا بر این مبنا، نوسازی اجتماعی و سیاسی را در ایران اجرا کند.
۲. در این راستا، باستان‌گرایی پهلوی نیز با هدف هویت‌سازی جدید در قالب شبه‌ترقی غربی، درخور ارزیابی است.
۳. پهلوی دوم نیز مانند پدر، الگوی شبه‌ترقی غربی را ادامه داد. در این دوران با توجه به تسلط گفتمان‌های توسعه در جهان و ازسویی برپایه برخی مقتضیات درونی، برنامه‌های توسعه در قالب توسعه‌گرایی غربی آغاز شد.
۴. پهلوی دوم برای تداوم الگوی شبه‌ترقی، به هویت‌سازی جدیدی دست یازید که متناسب با هویت القاشده گفتمان توسعه بود.
۵. برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و اسلام‌ستیزی را نیز می‌توان در راستای نفی اسلام و هویت‌سازی جدید ارزیابی نمود.
۶. این هویت‌سازی جدید و تجددگرایی، واکنشی اساسی در جامعه ایران به‌دنبال داشت و بدین‌سان بستری مناسب برای رویداد انقلاب اسلامی ایران فراهم آورد.

پرسش

۱. پیامدهای فرهنگی - اجتماعی غرب‌گرایی را در عصر رضاخان توضیح دهید.
۲. پیگیری الگوی شبه‌ترقی غربی در عصر پهلوی دوم چه پیامدهایی داشت؟
۳. هویت‌سازی در عصر پهلوی اول و دوم را تحلیل نمایید.

برای پژوهش

۱. رضاخان افزون بر آنکه تحت‌تأثیر برخی روشنفکران در عرصه نوسازی جامعه بود، بسیاری از آنها را نیز از بین برد. نوع رفتار رضاخان در قبال روشنفکران را بررسی نمایید.
۲. پهلوی دوم بر مبنای الگوی ترقی، به اقدامات و اصلاحاتی در عرصه‌های مختلف دست زد. این اقدامات را در عرصه ساختار سیاسی مورد واکاوی قرار دهید.

برای مطالعه بیشتر

۱. حمیدرضا ملک محمدی، **از توسعه لرزان تا سقوط شتابان**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، چ اول.
۲. یرواند آبراهامیان، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه کاظم فیروزمند، محسن مدیرشانه‌چی و حسن شمس‌آوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
۳. موسی نجفی، **تاریخ تحولات سیاسی ایران**، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.

فصل پنجم:

روند تکاملی الگوی «پیشرفت و تعالی» و شکل‌گیری انقلاب

اهداف

از دانشجویان انتظار می‌رود:

۱ با فرایند تکاملی الگوی پیشرفت و تعالی آشنا شوند.

۲ چالش دو الگوی ترقی و تعالی در عصر پهلوی را تحلیل نمایند.

۳ با فرایند پیروزی انقلاب اسلامی آشنا گردند.

مقدمه

هرچند در عصر پهلوی نگرش غرب‌گرایانه - که ازسوی حاکمیت ارائه می‌شد - در تلاش برای تغییر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی ایران و حذف مبانی اعتقادی بود، الگوی پیشرفت و تعالی نیز روند تکاملی خود را در این مدت طی نمود؛ آن‌گونه‌که در برخی موارد در واکنش به غرب‌گرایی، به حفظ هویت و نفی تسلط بیگانگان بر کشور پرداخت و برای پیشرفت، راهکارهایی را نیز براساس مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی عرضه داشت.

در این فصل می‌کوشیم تا با بررسی روند تکاملی الگوی تعالی در عصر پهلوی و در چالش با شبه‌ترقی‌خواهی غرب‌گرای وابسته، به تحلیل چگونگی شکل‌گیری انقلاب اسلامی بپردازیم.

فرایند تکاملی الگوی پیشرفت و تعالی براساس مبانی دینی، با نفی استعمار آغاز می‌گردد. این فرایند در عصر پهلوی اول در قالب اعتراضات و قیام‌های مردمی و در نقد غرب‌گرایی پهلوی اول ادامه یافت و سپس در قالب جنبش‌های استقلال‌طلبانه نظیر ملی‌شدن صنعت نفت تجلی نمود و در آخر نیز با طرح نظریه حکومت اسلامی و هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی (به منظور پیشرفت) زمینه‌های اساسی شکل‌گیری انقلاب اسلامی را فراهم آورد.

پیش‌تر گفته شد که در بحث از چیستی الگوی پیشرفت و تعالی

اسلامی، معتقدانِ به آن می‌گفتند نسخه برون‌رفت از وضعیت عقب‌ماندگی می‌باید بر مبنای مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی باشد و غرب‌گرایی چیزی جز وابستگی و عقب‌ماندگی ایران در پی نخواهد داشت. این الگو تلاش می‌کند تا راه پیشرفت ایران را برمبنای مقتضیات و فرهنگ داخلی تعریف نماید و آن را مبتنی بر مختصات هویت ایرانی - اسلامی تدوین کند. در این الگو برخلاف الگوی ترقی غربی، رسیدن به پیشرفت و تعالی در سایه دلبستگی به فرهنگ خودی (اسلام) و جلوگیری از تسلط بیگانگان میسر است؛ نگرشی که درحقیقت به‌دنبال استقلال‌طلبی و هویت‌خواهی شکل گرفت.

الف) فرایند تکامل الگوی پیشرفت و تعالی در عصر پهلوی

ابتدا باید تأکید داشت الگوی تعالی‌خواهی مردم ایران در تحولات سیاسی - اجتماعی معاصر همواره فعال و گسترده بوده است. مروری بر تحولات ایران معاصر و تأثیر علما و رهبران دینی بر نتایج حاصل از این تحولات، گویای حضور گرایش‌های تعالی‌خواهانه اسلامی در جامعه ایران است. در واقع نزاع درون‌قدرتی ایران معاصر به‌ویژه با هدف توسعه و با رویکردی هویت‌خواهانه، بین سه الگو بوده است: شبه‌ترقی‌خواهی از جنس غرب‌گرایی، شبه‌ترقی‌خواهی از جنس باستان‌گرایی و تعالی‌خواهی اسلامی. تعارض بین این رویکردها، به پیروزی انقلاب اسلامی با غلبه نگرش تعالی‌خواهانه اسلامی انجامید. متأسفانه سرنوشت نهضت‌هایی چون مشروطیت به‌دلیل خروج جریان‌های سیاسی ایران معاصر از مسیر اصیل فرهنگی و تمدنی اسلامی - ایرانی، آن‌گونه که انتظار می‌رفت، رقم نخورد. برای مثال، هرچند که نهضت مشروطیت برای قانون‌گرایی و نفی استبداد شکل گرفت، این حرکت به‌دلیل حاکم شدن غرب‌گرایان - که خواستار ترقی به شیوه غربی بودند - زمینه‌ساز استبداد رضاخانی شد و از آن پس نیز اقداماتی صورت گرفت که زمینه‌های وابستگی هرچه بیشتر ایران به غرب را فراهم نمود.

یک. الگوی پیشرفت و تعالی در دوره پهلوی اول

دوره پهلوی اول (۱۳۲۰ - ۱۳۰۴) را می‌توان دوره خصومت شدید علیه فرهنگ اسلامی

و نهادهای دینی دانست که این امر نیز واکنش اساسی متدینان را به‌دنبال داشت و پس از آن در روند تکاملی الگوی تعالی تأثیر نهاد. هرچند استبداد رضاخان راه را بر هرگونه جنبش و اعتراضی مسدود کرد، علمای دینی تلاش کردند به هر طریق این راه پیموده شود. بدین‌ترتیب، فعالیت در این دوران در قالب تحرکات فرهنگی و ایجاد بستر برای رشد فرهنگی جامعه نمود یابد.

تأسیس حوزه علمیه قم به کوشش آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی را می‌توان در این راستا تلقی کرد که عمده‌ترین نتیجه آن، انتقال مرکزیت مرجعیت شیعه از حوزه علمیه نجف به این حوزه بود که تأثیرات بسیاری بر جامعه و مردم ایران برجای نهاد.[1] دیری نپایید که این حوزه در مبارزه با افکار کمونیستی و اقدامات ضددینی رضاشاه معروف شد و خلأ موجود در پاسخگویی به پرسش‌ها و نیازهای جامعه در امور دینی را پر کرد.

آیت‌الله حائری شکل دیگری از مبارزه نهاد دینی را پدید آورد که پی‌ریزی حرکت فرهنگی حوزوی و اصیل شیعی در برابر امواج فزاینده و مخرب غرب‌گرایی بود. اگر علمای پیش از وی در بُعد سیاسی و انقلابی با دو ضلع استعمار و استبداد درگیر بودند، او به ضلع سوم، یعنی لائیتیسمِ در حال پیشروی توجه کرد و به‌عنوان جبهه اصلی در برابر دین، به مقابله با آن پرداخت. بی‌گمان تقویت فرهنگ دینی ازسوی آیت‌الله حائری بعدها سبب تفوق اندیشه دینی بر سکولاریسم شد.[2]

از رویدادهای مهم دیگر عصر حکومت رضاشاه، قیام مسجد گوهرشاد در تیر ۱۳۱۴ است. ماجرا از این قرار بود که یکی از علمای مشهد به نام آیت‌الله حسین قمی در اعتراض به ترویج کلاه‌های اروپایی به تهران آمد تا شکایتش را به رضاشاه تسلیم کند، اما او دستگیر و زندانی شد. در واکنش به دستگیری وی، تجمعات اعتراض‌آمیزی در مسجد گوهرشاد مشهد اتفاق افتاد که با کشتار مردم به‌دست نظامیان سرکوب شد. در مجموع، رویکرد غیردینی حکومت رضاشاه در اداره جامعه ایران سبب ایجاد شکاف بین حکومت و مردم و بروز برخوردهای خشن و یا موجب فعالیت پنهانی نیروهای مذهبی شد.[3]

---

۱. بصیرت‌منش، ***علما و رژیم رضاشاه***، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۲. نجفی، ***تاریخ تحولات سیاسی ایران***، ص ۴۲۷ - ۴۲۴.

۳. قدسی‌زاده، «پهلوی، سلسله؛ عصر پهلوی اول دانش و اندیشه معاصر»، ***دانشنامه جهان اسلام***، ج ۵، ص ۸۳۳ - ۸۳۸.

دو. الگوی پیشرفت و تعالی در دوره پهلوی دوم

دوره شانزده ساله حکومت رضاخان به پایان رسید و پس از آن فضای بازی در دهه بیست برای فعالیت گروه‌های مختلف در ایران پدید آمد. از این دوران به بعد، با چالش اساسی دو الگوی ترقی غربی و پیشرفت و تعالی روبه‌روییم؛ بدین‌بیان که ترقی‌خواهی پس از تسلط خود و اجرای الگوهای موردنظر و انحراف از سنت‌های اسلامی - ایرانی، ناتوانی خود را در حل مشکلات جامعه اثبات نمود و ازسویی برای جامعه ایران دشواری‌هایی را نیز فراهم آورد، اما پیشرفت و تعالی پس از فراز و فرود بسیار، روند تکاملی خود را پیمود و به نقطه عطفی در تاریخ خود رسید که همان انقلاب اسلامی است.

با شکست دیکتاتوری رضاشاه و تبعید وی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ به‌یکباره زنجیرهای استبداد از هم گسست و نیروهای مذهبی و احیاگران تفکر دینی همچون دیگر نیروها از بند حکومت رضاشاه آزاد شدند. در این فضای نسبتاً آماده سیاسی، نیروهای مذهبی روحانی و غیرروحانی کوشش خود را برای از میان بردن فضای ضددینیِ تحمیل‌شده بر جامعه و احیای اندیشه دینی و بیداری اسلامی آغاز کردند. در این میان، حوزه علمیه قم با وارد کردن نخستین نسل دانش‌آموختگان نواندیش خود، حیات نوینی را برای هدایت مذهبی جامعه به ارمغان آورد.

نیروهای مذهبی در اوایل دهه ۱۳۲۰، با اندیشه‌های احمد کسروی، مبانی کمونیسم و باورهای بهائیت مبارزه می‌کردند که البته در این میان تلاش برای گسترش حجاب زنان را نیز نمی‌توان نادیده انگاشت. درمورد هریک از موارد ذکرشده، تبلیغات فراوان و کتاب‌های بسیاری نوشته و منتشر شد که مشخص‌ترین آنها کتاب ***کشف اسرار*** امام خمینی ﷺ است. بی‌تردید از پدیده‌های جریان احیای تفکر دینی در دهه ۱۳۲۰، ظهور امام خمینی ﷺ در صحنه سیاسی - مذهبی ایران است.

ورود آیت‌الله بروجردی به عرصه مرجعیت نیز رخداد دیگر این دهه بود. ایشان در سال ۱۳۲۳ با ورود به حوزه علمیه قم سرآغاز تحولی عظیم در مرجعیت شیعه شد. پیش از این، وی در حوزه علمیه نجف از مراجع شیعه به‌شمار می‌آمد، ولی او این پیشوایی را به حوزه علمیه قم منتقل کرد.[1] در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ دو رکن دیگر نیز به ارکان فعالیت جنبش بیدارگری اسلامی افزوده شد: یکی مطبوعات دینی و دیگری شاخه یا گرایش دین‌باور

۱. ولایتی، ***پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی***، ج ۴، ص ۲۴۵.

جنبش دانشجویی. البته مطبوعات دینی در دهه‌های گذشته نیز سابقه فعالیت داشت، ولی در این دو دهه از حیث چندوچون گسترش بسیاری یافت. ویژگی جدید فعالان مذهبی مطبوعات این بود که افزون بر روحانیان، دانش‌آموختگان دانشگاه‌های داخل و خارج نیز به نویسندگی مذهبی روی آوردند و در شناساندن اسلام به نسل جوان کوشیدند.[1] نکته درخور توجه در دوره پهلوی، وجود جنبش‌ها و جریانات سیاسی متنوع و هدفمند است. ازاین‌رو برای شناسایی این جریانات و عملکرد آنها، مروری بر برخی از تحولات عمده این دوره ضروری می‌نماید.

۱. جنبش ملی شدن صنعت نفت

یکی از بارزترین صحنه‌های پیروزی جنبش بیداری اسلامی و حرکت در راستای تعالی‌خواهی، در نهضت ملی شدن صنعت نفت نمودار شد. این نهضت مهم‌ترین حرکت ضداستعماری دهه ۱۳۲۰ به شمار می‌رود. در جریان ملی شدن صنعت نفت، دو گرایش فکری ملی و مذهبی به‌هم رسیدند و با اقدامات متحدانه خود در دفاع از حقوق مردم و با تکیه بر قاعده «نفی سبیل»، به نفی سلطه انگلیس بر ایران پرداختند. بدین‌ترتیب با توجه به پایگاه مردمی آیت‌الله کاشانی و مذهبی بودن جامعه ایران، وی توانست همچون پلی ارتباطی، مردم مذهبی را به اندیشه‌های جبهه ملی پیوند دهد.

آیت‌الله کاشانی با اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها و فتاوای خود، به مبارزه مردم مشروعیت دینی بخشید و ازسویی با برهان‌های عقلی و شرعی خود لزوم ملی شدن نفت را نیز تبیین کرد. او در این زمینه با روحانیان و دیگر نیروهای مذهبی در تهران و شهرستان‌ها ارتباط برقرار کرد و آنها را به حضور در صحنه مبارزه فراخواند. ایشان با مصاحبه‌های متعدد خارجی نیز استدلال‌ها و دیدگاه‌های خود و مردم را به گوش جهانیان رسانید.[2] قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که با فتوای آیت‌الله کاشانی صورت گرفت، یکی دیگر از نمودهای بیداری اسلامی در ایران بود که درواقع اوج قدرت و نیرومندی مرجعیت شیعه و نهاد دینی را در مسائل سیاسی می‌نمایاند.

---

۱. جعفریان، ***جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ایران***، ص ۹۱ - ۷۴.
۲. گل‌بیدی، ***آیت‌الله کاشانی و نفت***، ص ۲۲۰ - ۳۵.

۲. رویارویی با اندیشه شبه ترقی پهلوی دوم (دهه ۱۳۳۰)

تلاش آیت‌الله بروجردی برای خروج روحانیت شیعه از انزوای مذهبی در جهان اسلام را می‌توان گام دیگری در این خصوص دانست. او ابتدا هیئت‌هایی از مبلّغان جوان و اندیشمندان مذهبی حوزه علمیه قم را برای رسیدگی به امور شیعیان و مسلمانان به کشورهای گوناگون روانه کرد و در اروپا، آمریکا، آفریقا و آسیا نیز مراکز اسلامی ویژه شیعیان تأسیس کرد.[۱]

در دانشگاه‌ها نیز که کانون برخورد افکار مختلف بود، تفکر دفاع از اسلام و هویت دینی و فراهم نمودن زمینه‌ای برای رسیدن به پیشرفت بر مبنای دیدگاه‌های اسلامی، به‌تدریج رشد کرد. هدف این حرکت، پیراستن اسلام از باورهای نادرست و معرفی اسلام به‌عنوان دینی سازگار با علم، عدالت اجتماعی، برابری و آزادی بود که درضمن با جهل، ظلم و نابرابری و استبداد و استعمار نیز در تعارض است. بخش عمده‌ای از شکل‌گیری این جنبش، درنتیجه فعالیت‌های متفکران روحانی و استادان و معلمان اسلام‌گرا و دین‌باور بود.[۲]

ترقی‌خواهی روشنفکران غرب‌گرا و تأکید پهلوی اول بر حرکت در این راستا و همچنین توسعه‌گرایی با استفاده از الگوهای بیرونی و مبتنی بر وابستگی به بیگانگان، بر روند تکاملی الگوی تعالی در این دوران تأثیر شایانی داشت. درحقیقت فرایندی که در عصر پهلوی دوم با سرعت به‌سوی ترقی‌خواهی در جریان بود، موجد چالش‌های مختلف ازجمله بحران هویت در ایران گردید. از سوی دیگر نیز ترقی‌خواهی که از زمان مشروطیت به بعد در ایران به‌عنوان گفتمان غالب، ظهور آشکاری داشت، ناکارآمدی خود را در عرصه عمل به اثبات رسانید. بدین‌ترتیب، زمینه برای تکامل مبانی الگوی تعالی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی فراهم گردید.

دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با توجه به احیای تفکر دینی و روند تکاملی تعالی‌طلبی، در تاریخ معاصر ایران و شکل‌گیری زمینه‌های پیروزی انقلاب اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. در این دو دهه، جریانی اصیل در شکل و محتوای حقیقی آن در عرصه تفکر نوین دینی پدید آمد که رهبر واقعی و بی‌منازع آن امام خمینی رحمه‌الله بود.

آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ درگذشت، پس از رحلت ایشان جریانی پدید آمد

---

۱. ولایتی، ***پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی***، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲. کریمیان، ***جنبش دانشجویی در ایران***، ص ۱۲۰ - ۱۱۵.

که گردانندگان آن با تشکیل نشست‌های هفتگیِ همایش‌گونه، به طرح دیدگاه‌های خود درباره مسئله مرجعیت و وحدت یا کثرت آن پرداختند. در واقع اغلب آنان دریافتند که تنها راه نجات اسلام از تسلط مکتب‌های فکری رقیب، پرداختن به مبارزه‌ای عقیدتی - سیاسی و روی آوردن به مرجعیت دینی - سیاسی است. بی‌تردید این رویکرد با جهت‌گیری فکری قشرهای متوسط، میانه‌رو و روشنفکر جامعه نیز سازگاری بیشتری داشت.[1]

در موج جدید احیای تفکر دینی، برخی روحانیان و در رأس آنها امام خمینی ﷺ می‌کوشیدند سیاست را به محور مرجعیت بازگردانند. اسلام سیاسیِ احیاشده به کمک آرای امام خمینی ﷺ که به طور مشخص با انتشار کتاب ***کشف اسرار*** انتشار یافت، به‌تدریج اساس فعالیت و رقابت سیاسی شد و در طول دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ به صورت ایدئولوژی برتر درآمد و توانست توده‌ها را بسیج نماید. همچنین الگوی «ولایت‌فقیه» در دیدگاه امام خمینی ﷺ فرایند تکامل الگوی تعالی را رونق بسیاری بخشید؛ چه‌آنکه اصول و مبانی این تفکر، حاکی از نفی صریح سلطنت و «ضرورت تشکیل حکومت اسلامی» (برای رسیدن به تعالی) بود.

تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ فصل دیگری را در این زمینه گشود. امام خمینی ﷺ در واکنش صریح به این مصوبه خواستار لغو آن گردید و از این زمان به بعد، ایشان رسماً فعالیت‌های خود را با فراخوانی و تشکیل جلسات مشورتی میان علمای قم آغاز کرد.

با موضع‌گیری‌های آشکار امام خمینی ﷺ رویکرد به مرجعیت سیاسی نیز فزونی یافت. شاگردان ایشان بیش از پیش دریافتند که مبارزه سیاسی درصورتی مورد اقبال عمومی قرار خواهد گرفت که در بستر دینی قرار گیرد و از آموزه‌های شریعت بهره جوید. بنابراین افزایش مقلدان امام خمینی ﷺ مانند عضویت در حزبی سیاسی دانسته شد که رنگ و جلای مذهبی داشت. در چنین اوضاعی برای بسیاری از دین‌داران نواندیش، در انتخاب مرجع‌تقلید به‌جز احراز دیگر شرایط مرجعیت، توجه به مواضع سیاسی ایشان نیز عامل مهمی به‌شمار می‌رفت.[2]

---

۱. بروجردی، ***روشنفکران ایرانی و غرب***، ص ۱۴۰.

۲. روح‌بخش، «میراث آیت‌الله بروجردی»، **گفتگو**، ش ۳۲، ص ۳۰.

مرحله اول نهضت اسلامی با عقب‌نشینی رژیم پهلوی و لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آذر ۱۳۴۱ با موفقیت به پایان رسید.[۱] تحولات بعدی زمینه را برای قیام پانزدهم خرداد آماده نمود؛ قیامی که بی‌گمان نقطه عطفی در تاریخ تکامل الگوی تعالی به‌شمار می‌آید.

۳. قیام پانزدهم خرداد

به‌دنبال سخنرانی امام خمینی در روز عاشورا (۱۳ خرداد ۱۳۴۲)، ایشان و بسیاری از علما، وعاظ و مبارزان در قم، تهران و دیگر شهرها دستگیر شدند. اخبار مربوط به دستگیری امام با وجود سانسور شدید، در مدتی کوتاه در سراسر کشور پخش شد و موجی از اعتراض و انزجار علیه حکومت پهلوی و شاه را برانگیخت و حتی در بسیاری از شهرها بازارها را به تعطیلی کشاند. بی‌تردید قیام سراسری پانزده خرداد و سرکوبی خونین آن در شهرهای گوناگون نقطه اوج این بحران بود.[۲]

قیام پانزده خرداد درواقع نمودار گرایش جدی‌تر روحانیان به فعالیت‌های سیاسی بود. بازاریان نیز با چرخشی معنادار، از ایدئولوژی ملی‌گرایانه دهه‌های پیش به‌سوی ایدئولوژی اسلام سیاسی - به‌رهبری مراجع تقلید و روحانیان - روی آوردند. بدین‌ترتیب، رویکرد نوین بازاریان نیز از ویژگی‌های بیداری اسلامی دهه ۱۳۴۰ است. نکته درخور تأمل دیگر، سرعت بالای پیام‌رسانی این قیام و شرکت طبقات گوناگون مردم در آن بود.[۳] بدین‌سان، با قیام پانزدهم خرداد، تعالی‌خواهی به جریان قدرتمندی بدل گردید.

در فاصله ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۱۳ آبان ۱۳۴۳ امام خمینی ﷺ با حکومت پهلوی مبارزه‌ای جدی و آشکار داشت که سرانجام نیز در اعتراض به تصویب لایحه اعطای مصونیت قضائی به اتباع آمریکایی (کاپیتولاسیون) در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ دستگیر و به ترکیه و سپس عراق تبعید شد. در این مدت امام خمینی ﷺ اصول مبارزه‌ای را بنیاد نهاد که قواعد آن از سنت پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ برگرفته شده بود و به همین‌رو به حرکت‌های سیاست‌مداران

۱. حسینیان، ***بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (1340 - 1320)***، ص ۱۵۷ - ۱۵۳.
۲. ولایتی، ***پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی***، ج ۴، ص ۲۵۴.
۳. روح‌بخش، «میراث آیت‌الله بروجردی»، **گفتگو**، ش ۳۲، ص ۶۸ و ۶۹.

حزبی هیچ‌گونه شباهتی نداشت. اما در کنار مبارزه روحانیت و در رأس آن امام خمینی ﷺ، گروه مذهبی جنبش دانشجویی نیز در بیدارگری اسلامی در این سال‌ها نقش بسزایی داشته است. دانشجویان مذهبی با شخصیت‌های فعال و مبارز روحانی ارتباط داشتند که نامدارترین آنان در سال‌های نخستین دهه ۱۳۴۰ علامه طباطبایی، آیت‌الله مطهری و آیت‌الله طالقانی بودند. این افراد در نخستین کنگره این جنبش نیز که در سال ۱۳۴۱ تشکیل شد، شرکت جستند.

فعالیت‌های انجمن اسلامی در این سال‌ها بر محور دفاع از دین در برابر افکار مارکسیستی و اندیشه‌های غربی بود که بر همبستگی ملل مسلمان نیز تأکید می‌کرد. با آغاز نهضت امام خمینی ﷺ، این دانشجویان با ایشان ارتباط برقرار کردند.[1] حضور علمی آیت‌الله مطهری در این دوره سرآغاز ترویج و تبلیغ اندیشه‌های اصیل و ناب اسلامی با رویکردی حوزوی - دانشگاهی گردید.

نیمه دوم سال ۱۳۴۳ از لحاظ سیاسی سرآغازی دیگر برای استبداد سلطنتی بود. تبعید امام خمینی ﷺ، سرکوبی جنبش‌ها، محاکمه و محکومیت رهبران نهضت آزادی ایران و شماری از روحانیان و نیز ایجاد فضای وحشت و پنهان شدن فعالیت‌های سیاسی، گواهی بر این مدعاست. از این دوره به بعد براثر سرکوب گسترده رژیم، نهضت تا سال ۱۳۴۶ دچار رکود مقطعی گردید، تا اینکه به‌تدریج اندکی از اختناق سیاسی کاسته شد و گروه‌ها و احزاب سیاسی مجال بیشتری برای فعالیت یافتند.

در این دوران در کنار احیاگران و مصلحان روحانی در دهه ۱۳۴۰، اندیشه‌های افرادی چون جلال آل‌احمد و علی شریعتی نیز در خدمت تعالی‌خواهی و نفی ترقی‌خواهی بود. آل‌احمد که با کنار نهادن اندیشه مارکسیسم بار دیگر به اسلام پناه آورده بود، با نگارش کتاب‌های **غرب‌زدگی** و **در خدمت و خیانت روشنفکران**، به تبیین ابعاد غرب‌زدگی و روشنفکری پرداخت. او اسلام شیعی را عنصری تفکیک‌ناپذیر از هویت ایرانی معرفی کرد و برای روحانیان - به‌عنوان مهم‌ترین قشر اجتماعی که در برابر غرب تسلیم نمی‌شوند - جایگاهی شایسته قائل شد. آل‌احمد از اینکه روشنفکران به ابعاد و علل قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ چندان توجهی نکردند، بر آنها خرده گرفت. او معتقد بود همراهی و اتحاد روحانیان و

---

۱. ولایتی، **پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی**، ج ۴، ص ۲۵۵.

روشنفکران گامی به‌سوی تکامل و دگرگونی است. در نظر آل‌احمد، مذهب شیعه ایدئولوژی مناسبی برای بسیج سیاسی است. وی با تبیین این موضوع درصدد برآمد که روحانیان و روشنفکران و دیگر قشرهای متدین جامعه را علیه استبداد حکومت پهلوی بسیج کند.[1]

فعالیت‌های فکری دکتر شریعتی نیز به‌سبب ایجاد تحرک اسلامی در قشر دانشگاهی و دور کردن آنها از تفکرات غرب‌گرایانه و مارکسیستی، اهمیت شایانی دارد. او با طرح گفتمان «بازگشت به خویشتن»، گفتمان «غرب‌زدگی» آل‌احمد را پی‌گرفت.[2]

۴. تبیین نظریه حکومت اسلامی و ولایت‌فقیه

بیداری اسلامی و روند تکاملی تعالی‌طلبی از سال ۱۳۴۸ با طرح نظریه حکومت اسلامی ازسوی امام خمینی ﷺ وارد مرحله تازه‌ای گردید. ایشان نظریه حکومت اسلامی را با عنوان «ولایت‌فقیه» در مسجد شیخ انصاری نجف آغاز کرد. امام ﷺ در طول جلسات گوناگون کوشید تا اثبات کند فقها و علمای مسلمان، حکومت و ولایت دارند؛ دین از سیاست جدا نیست؛ ایدئولوژی اسلامی فراتر از عبادات است و اسلام واقعی، دینی سیاسی - اجتماعی است.

امام ﷺ در این بحث‌ها علیه رژیم ایران و کشورهای اسلامی نیز موضع می‌گرفت و آنها را عامل عقب‌ماندگی مسلمانان معرفی می‌کرد. ایشان همچنین خطر صهیونیسم در کشورهای اسلامی و از این‌سو مسئولیت‌های سیاسی - اجتماعی روحانیان در برخورد با مشکلات پیشِ‌روی مسلمانان و جهان اسلام را مطرح نمود و اندیشمندان را به تأمل درباره حکومت اسلامی فراخواند.[3]

در سال ۱۳۵۶ به دلایل مختلف، فضای مساعدی برای جنبش بیداری اسلامی به وجود آمد. یکی از این عوامل، روی‌کار آمدن دموکرات‌ها در آمریکا بود. با مطرح شدن شعار حقوق بشر ازسوی دموکرات‌ها، زمینه فشار بر شاه برای ایجاد فضای باز سیاسی فراهم گردید، هرچند بعدها آنان از اقدامات سرکوب‌گرانه شاه نیز حمایت کردند. ازسویی دیگر، درگذشت مشکوک آیت‌الله سیدمصطفی خمینی، فرزند ارشد امام خمینی ﷺ در سال ۵۶ و

---

۱. بروجردی، ***روشنفکران ایرانی و غرب***، ص ۱۲۳ - ۱۱۸.
۲. همان، ص ۱۶۷.
۳. روحانی، ***نهضت امام خمینی***، ج ۲، ص ۷۲۵ - ۷۱۲.

مهم‌تر از همه درج مقاله توهین‌آمیز در روزنامه اطلاعات نسبت به امام ﷺ، بستر مناسبی برای حرکت علیه دولت پهلوی و تحقق انقلاب اسلامی فراهم نمود.

الگوی پیشرفت و تعالی درحقیقت به‌دنبال رسیدن به پیشرفت برپایه مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی بود. این الگو برخلاف ترقی غرب‌گرا که راه رسیدن به پیشرفت را صرفاً از طریق تقلیدگرایی و وابستگی به غرب می‌دانست، استقلال از بیگانگان را از لوازم رسیدن به پیشرفت می‌دانست. بدین دلیل، الگوی تعالی برآن بود که هرچند می‌باید در این راستا از تجربه دیگران استفاده نمود، بی‌شک برگرفتن مبانی معرفتی و انسان‌شناسی غربی موجب وابستگی هرچه بیشتر به غرب و عدم‌پیشرفت واقعی خواهد داشت. بر این بنیاد، انقلاب اسلامی به‌دنبال ارائه الگویی بود که جامعه ایران را به‌دور از وابستگی به غرب، به پیشرفت رساند.

ب) فرایند بسیج سیاسی و وقوع انقلاب اسلامی در سال‌های ۵۶ و ۵۷

اگر نقطه آغاز وضعیت انقلابی در ایران را ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶، یعنی زمان چاپ مقاله توهین‌آمیز رشیدی‌مطلق به امام خمینی ﷺ (در روزنامه اطلاعات) بدانیم، روز ۱۹ دی، نخستین روز حرکت جمعی است که به‌گونه‌ای گسترده و سازماندهی‌شده ادامه یافت و از آن روز بر جمعیت بسیج‌شده علیه رژیم نیز افزوده گردید.

گروه‌ها و احزابی که در اواخر دهه ۱۳۴۰ و نیمه اول دهه ۱۳۵۰ فعالیت مسلحانه داشتند، تا پایان سال ۱۳۵۵ کاملاً به دست رژیم سرکوب شدند. بنابراین در وضعیت انقلابی سال‌های ۵۶ و ۵۷ هیچ حزب یا گروه انقلابیِ مدعی قدرت وجود نداشت. تنها با سازماندهی خارق‌العاده رهبر کبیر انقلاب بود که اکثریت مردم در زمره مخالفان قرار گرفتند؛ آن‌گونه‌که رژیم باوجود تمهیدات مختلف نه‌تنها بر وضعیت انقلابی فائق نیامد، بلکه روزبه‌روز ضعیف‌تر شد.

بسیج مردمی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ هرگز به حزب، منطقه، سازمان یا صنف خاصی محدود نبود، بلکه در ورای آنها قرار داشت و چون بخشی از جمعیت را برمی‌انگیخت، جنبشی اجتماعی را پدید می‌آورد. ازسویی، میزان سازمان‌یافتگی بین جمعیت یا گروه بسیج‌گر، در کار بسیج سخت مؤثر است. هرچه روابط درونی و فرهنگ مشترک در داخل

گروه بسیج‌گر، گسترده‌تر باشد، احتمال پیروزی آن بیشتر است؛ چراکه این دو مؤلفه موجب داشتن نگاهی یکسان نسبت به امور می‌شود.[1]

فرایند بسیج سیاسی در ایران با نارضایتی‌های عمومی و آگاهی‌بخشی به مردم شروع شد. مسلط کردن ضدارزش‌ها بر جامعه و جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی مردم در میان این نارضایتی‌ها بیشتر به‌چشم می‌آید. در پی وخیم شدن اوضاع، کادر برجسته انقلابی، مردم را از وضعیت نابسامانی که داشتند، آگاه کرد و همچنین آنها را برای استفاده از امکانات و توانایی‌هایشان در جهت تغییر اوضاع هوشیار نمود.[2] البته در این مقطع، نقش امام خمینی ﷺ در دوران تبعید و ارتباط ایشان با نیروهای داخلی نیز بسیار مهم است.

علل پیوستن مردم به مخالفین: اینکه چرا مردم به صورت گسترده به جبهه مخالفان رژیم پیوستند، دلایلی چند دارد:

۱. شاه هرگز به گروه‌های مخالف اجازه فعالیت نداد و برای نیروهای جدید اجتماعی نیز فضای باز سیاسی به‌وجود نیاورد. او بین رژیم و طبقات اجتماعی ارتباطی برقرار نکرد و پایگاه سلطنت استبدادی را که به‌کمک کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زنده مانده بود، وسیع‌تر ساخت. شاه از این سو، پایگاه سیاسی رژیم را محدودتر کرد و حتی رشته‌هایی را که در گذشته، سلطنت مطلقه را با طبقات متوسط سنتی پیوند می‌داد، از هم گسلاند.[3]

۲. توانایی روحانیان در بسیج مردم بسیار زیاد بود؛ توانی که عمدتاً حاصل دیدگاه احیاگرانه اسلامی به‌شمار می‌رفت. این دیدگاه که پرورش انسان نوین و پاک‌سازی جامعه از نشانه‌های فرهنگ و تمدن غربی را وعده می‌داد، مردم را به صحنه آورد و بدین‌ترتیب پشتیبانی، مبارزه و حتی فداکاری‌های این مردمِ «همیشه در صحنه» را ممکن ساخت.[4]

۳. وجود یک رهبر که فرمانش برای مردم در حکم واجب شرعی بود، سبب می‌گردید که پیام‌هایش قدسی و الهی دانسته شود؛ آن‌سان که در راه تحقق آنها از هیچ تلاشی دریغ نمی‌شد.[5]

---

۱. گل‌محمدی، «زمینه بسیج مردمی در انقلاب اسلامی»، **راهبرد**، ش ۹، ص ۸۹.
۲. بنگرید به: مدرسی، ***استراتژی اسلامی***، ص ۷۸.
۳. گل‌محمدی، «زمینه بسیج مردمی در انقلاب اسلامی»، **راهبرد**، ش ۹، ص ۸۹.
۴. عیوضی، ***جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون عصر پهلوی***، ص ۱۷۵.
۵. همان، ص ۱۷۶.

به‌طورکلی اگر نقطه شروع حرکت انقلاب را ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ در نظر گیریم، روند تحولات تا پیروزی انقلاب اسلامی به چهار دوره تقسیم‌پذیر است که بدانها روی می‌کنیم.

یک. مرحله تظاهرات در سطح محلی (از دی ماه ۵۶ تا تیر ۵۷)

در پی درج مقاله توهین‌آمیز رشیدی مطلق نسبت به امام خمینی ﷺ در روزنامه اطلاعات (۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶) واکنش‌ها علیه رژیم شروع شد. در آغاز، خشم مردم قم به چنان تظاهراتی بدل گردید که رژیم مجبور شد در شدت عملی وحشیانه، جمعی از مردم را به خاک و خون کشد. با این اقدام، موجی از خشم و نفرت سراسر ایران را فراگرفت و در شهرهای مختلف نیز مراسم بزرگداشت آنها برگزار گردید. امام ﷺ نیز خطاب به ملت ایران پیامی فرستاد[1] که موجب گسترش دامنه مبارزه علیه رژیم شد.

مراسم چهلم شهدای قم همراه با تظاهرات در تهران، تبریز و دیگر شهرستان‌ها برگزار شد که در این بین تظاهرات تبریز به خشونت گرایید و جمعی از مردم نیز کشته شدند. با وقوع این حوادث، عید نوروز به عزای عمومی بدل گردید. پس از آن، برگزاری مراسم چهلم شهدای تبریز در یزد نیز به تظاهرات گسترده‌ای انجامید. بدین‌ترتیب اعتراض‌های مردمی به مناسبت‌های مختلف تا مرداد ۱۳۵۷ ادامه یافت. از مجموع این حوادث می‌توان نتیجه گرفت:

۱. از شروع حرکت انقلابی (دی‌ماه ۵۶)، گروه‌ها و احزاب سیاسیِ شناخته‌شده نقشی در تحولات نداشتند.

۲. بیشتر تظاهرات از مساجد شروع می‌شد و به همین‌رو جنبه مذهبی آن مشهود بود.

۳. دعوت به راهپیمایی و تظاهرات عمدتاً ازسوی رهبران انقلاب و به‌ویژه ازجانب امام خمینی ﷺ بود.

دو. مرحله گسترش تظاهرات مردمی در سطح کشور (مرداد تا مهر ۵۷)

این مرحله، با آغاز ماه رمضان در سراسر کشور آغاز شد. در این ماه حوزه‌های علمیه بنا به سنت دیرین خود تعطیل شد و روحانیون مدارس دینی برای تبلیغ، راهی مناطق مختلف شدند.

---

۱. بنگرید به: موسوی خمینی، **صحیفه نور**، ج ۱، ص ۴۵۲ - ۴۴۹.

اغلب این روحانیان به‌خصوص طلاب جوان، حاملان پیام انقلاب بودند. رژیم شاه نیز با آنکه از اقدامات احتمالی طلاب و نقش آنان در بسیج سیاسی و سازماندهی مردم کم‌وبیش آگاهی داشت، با توجه به شمار فراوان و پراکندگی جغرافیایی آنها، قادر به واکنش لازم نبود.[1]

دور جدید تظاهرات از اصفهان شروع شد، اما با حمله نیروهای امنیتی به مردم، در شهرْ حکومت نظامی اعلام گشت. در پی این اقدام، امام خمینی ﷺ در پیامی به مردم اصفهان فرمود:

> فاجعه اخیر اصفهان را به عموم اهالی محترم تسلیت عرض می‌نمایم. این فاجعه به دنبال فجایع بسیار دیگر، نمونه‌ای است از رفتارهای حکومت ستمگر شاه که وحشیانه به ملت مسلمان ایران هجوم آورده و آنان را به خاک و خون کشیده است. این فاجعه آخرینِ آن نیست و تا حکومت این دودمانِ ستم‌پیشه برقرار است، فاجعه، به‌دنبال فجایع، مصیبت پشت مصائب و حادثه به‌دنبال حوادث عظیم ادامه خواهد داشت.[2]

در پی حادثه دلخراش سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد - که در آن نزدیک به چهارصد نفر در آتش سوختند - رژیم ابتدا سعی کرد با تبلیغات وسیع، آن را اقدامی ازجانب گروه‌های مخالف نشان دهد، ولی پس از چند روز مردم پی‌بردند که خود رژیم در این فاجعه دست داشته است. این امر خود موجب تشدید راهپیمایی‌های سراسری شد.

در راهپیمایی عظیم و سراسری بعد از نماز عید فطر در سال ۱۳۵۷ - که بی‌سابقه‌ترین تظاهرات خیابانی بود - بار دیگر قدرت مردم به نمایش گذارده شد. رژیم نیز برای فائق آمدن بر مردم، در ۱۷ شهریور، کشتار فجیع جمعه سیاه را در میدان ژاله به‌راه انداخت؛ کشتاری که نمایش فیلم پنجاه دقیقه‌ای آن در سینماهای اروپا و آمریکا، دنیا را در بهت و اعجابی تأثرانگیز فروبرد. این فاجعه یکی از مهم‌ترین وقایع دوران انقلاب بود که موج اعتصابات و تظاهرات وسیع‌تری را به‌دنبال داشت و بازتاب آن در سطح جهانی، جایگاه رژیم را به‌شدت تضعیف کرد. پس از این اقدامِ خشونت‌بار رژیم، آتش خشم مردم برافروخته‌تر شد و سرعت جریان انقلاب شتاب بیشتری گرفت.[3]

---

۱. عیوضی، ***جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون در ایران***، ص ۲۱۱

۲. بنگرید به: موسوی خمینی، ***صحیفه نور***، ج ۱، ص ۵۵۲.

۳. عمید زنجانی، ***انقلاب اسلامی ایران و ریشه‌های آن***، ص ۲۸۲.

سه. مرحله اعتصابات و تظاهرات گسترده (مهر تا آذر ۵۷)

در پی فاجعه خونین ۱۷ شهریور، رژیم درصدد برآمد تا با انجام برخی اصلاحات و اقدامات، خشم مردم را فرونشاند، ازاین‌رو امیرعباس هویدا، وزیر دربار و نصیری، رئیس ساواک را زندانی کرد و تقویم شاهنشاهی را نیز لغو نمود. از این‌سو، روحانیان شناخته‌شده و برخی زندانیان سیاسی نیز از زندان آزاد شدند و تعدادی از مراکز فساد و قمار نیز تعطیل گردید. اما این اقدامات جز به عقب‌نشینی دولت در مقابل خواست‌های مردم تعبیر نشد.[۱]

با بازگشایی مدارس، دانشگاه‌ها و حوزه‌ها، زنگ خطر برای رژیم زده شد؛ چراکه آنها مبارزه منسجم‌تری را علیه رژیم آغاز کردند. هم‌زمان با این اقدامات، موج اعتصابات نیز شروع شد. در نوزدهم مهرماه، مطبوعات اعتصابات سه روزه خود را در اعتراض به سانسور، اختناق و سلب آزادی مطبوعات آغاز نمودند. در ۲۴ مهرماه نیز کشور به‌مناسبت چهلم کشتار ۱۷ شهریور شاهد اعتصاب سراسری بود.[۲]

با هجرت امام خمینی رحمه‌الله از نجف به پاریس در مهرماه ۵۷ روند تحولات، چهره روشن‌تری به خود گرفت؛ زیرا برخلاف تصور رژیم که می‌پنداشت با مسافرت امام رحمه‌الله به فرانسه، نام و افکارش در کشوری اروپایی محو خواهد شد، ایشان در مرکز توجه مطبوعات و محافل سیاسی جهان قرار گرفت و حتی هر روز با رادیو و تلویزیون‌های دنیا مصاحبه می‌کرد. بدین‌ترتیب، «چهره استثنایی این مرد روحانی که در زیر درختی در حومه پاریس نشسته بود و با سخنان دلنشین خود بر ضدشاه، از هزاران کیلومتر آن‌طرف‌تر انقلابی را رهبری می‌کرد، توجه همه جهانیان را به خود جلب کرده بود.»[۳] در واقع او توانست صدای انقلاب را از قلب اروپا به گوش جهانیان برساند. این‌گونه بود که نهضت در آستانه یک سلسله تحولات جدید و سرنوشت‌ساز قرار گرفت و موج اعتصابات نیز شدت یافت.[۴]

در همین اوضاع، دانشجویان برخی دانشگاه‌ها نیز خواسته‌های سیاسی خود را اعلام کردند و در پی آن، استادان نیز به پشتیبانی آنها و در اعتراض به بازداشت دانشجویان، پیش‌گام حرکت در آموزش عالی شدند. پس از آن، موج اعتراض و اعتصاب به بیمارستان‌ها،

---

۱. عیوضی، ***جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون عصر پهلوی***، ص ۱۷۹.
۲. عمید زنجانی، ***انقلاب اسلامی ایران و ریشه‌های آن***، ص ۲۸۴.
۳. بنگرید به نراقی، ***از کاخ شاه تا زندان اوین***، ص ۷۰۱.
۴. سولیوان، ***مأموریت در ایران***، ص ۱۸۳.

وزارتخانه‌های مختلف و مؤسسات دولتی مانند بانک‌ها، گمرک و راه‌آهن کشیده شد و آنها نیز جسارت یافته، وارد معرکه شدند.

البته اعتصاب و اعتراض در مؤسسات آموزشی، اعلام خطری بزرگ برای نظام حاکم است، ولی آنچه دولت را به بن‌بست می‌رساند، اعتصاب کارمندان است که خوشبختانه این مهم در جریان نهضت انقلابی ایران اتفاق افتاد. اعتصاب کارگران و کارکنان صنعت نفت و تعطیلی صدور نفت در ۲۲ مهرماه ۱۳۵۷، به منزله قطع رگ حیاتی اقتصاد ایران بود.[۱] رژیم نیز با استفاده از شیوه‌های تشویق و تهدید تلاش کرد کارگران را به سر کار بازگرداند، ولی ناکام ماند. امام خمینی ﷺ نیز در پیامی این کار انقلابی کارکنان صنعت نفت را ستود.[۲] پس از آن کارکنان مخابرات، سازمان آب، نیروگاه‌های برق و دیگر سازمان‌های دولتی نیز اعتصاب کردند.

در ۱۳ آبان ۵۷ همبستگی دانش‌آموزان و دانشجویان در دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده شد و به همین‌رو در ۱۵ آبان تمامی دانشگاه‌ها و مدارس تعطیل گردید. قضات دادگستری نیز به اعتصاب عمومی پیوستند و مطبوعات کثیرالأنتشار نیز دست به اعتصاب ۶۱ روزه زدند که تا پایان حکومت ازهاری ادامه یافت.[۳]

اعتصابات سراسری بنا به درخواست جامعه روحانیت در ۲۲ آبان، همراه با تعطیلی بازار و فریادهای شبانه الله‌اکبر بر فراز بام‌ها - که تاکتیک جدید مبارزه علیه رژیم بود - فراگیر شد. ویژگی عمده این مرحله، استفاده از روش مقاومت بدون خشونت و راه‌اندازی اعتصابات بود؛ اعتصاب‌هایی که ظهور دیگری از میل به وحدت علیه استبداد شاه و حرکت رو به مرکز را نشان می‌داد. به‌تدریج اعتصاب‌ها در مدتی کوتاه در سراسر کشور گسترش یافت و قاطعیت پیگیر امام ﷺ نیز آن را تقویت کرد.[۴]

چهار. مرحله سرنوشت‌ساز و کنش‌های جمعی (آذر تا بهمن ۵۷)

فرارسیدن ماه محرم، فرصت خوبی برای گسترش موج حرکات انقلابی و تعیین تکلیف نهایی رژیم بود. ازاین‌روی، امام خمینی ﷺ در آستانه این ماه در پیام تاریخی اول آذر

۱. بازرگان، ***انقلاب ایران در دو حرکت***، ص ۴۵ و ۴۶.
۲. موسوی خمینی، ***صحیفه نور***، ج ۲، ص ۴۱.
۳. عمید زنجانی، ***انقلاب اسلامی ایران و ریشه‌های آن***، ص ۲۸۷.
۴. بازرگان، ***انقلاب ایران در دو حرکت***، ص ۴۲.

۱۳۵۷، حلول ماه محرم را سرآغاز پیروزی بر جنود ابلیس و محو کلمه باطل شمرد و عموم ملت را برای ادامه و گسترش مخالفت با شاه و به زیر کشیدن او، به قیامی یکپارچه دعوت نمود. ایشان در پیام خود به‌صراحت اعلام داشت: همه و همه، هم‌صدا و پشت هم به سوی هدف مقدس اسلام، یعنی برچیده شدن سلسله ستمگر پهلوی و انهدام نظام شاهنشاهی و برقراری جمهوری اسلامی - مبتنی بر احکام مترقی اسلام - به پیش می‌رویم که پیروزی از آنِ ملت به‌پاخاسته است.[1]

در شب اول ماه محرم، مردم سراسر کشور تظاهرات کردند. در تهران راهپیمایی کم‌نظیری - که موجب کشتار مردمی شد - دستگاه حاکمیت را به وحشت افکند. امام خمینی ﷺ در واکنش به این حادثه، بی‌درنگ در همان روز اول محرم پیامی صادر کرد و این جنایت را به شاه نسبت داد و عاملان آن را سفاکان خونخوار، دزدان غارتگر و چپاولگران بی‌وطن نامید.[2]

اوج نمایش حرکت مردمی در سطح بسیار گسترده، در راهپیمایی‌های سرنوشت‌ساز تاسوعا و عاشورا نمایان شد که کالبد رژیم را از حاکمیت ظاهری تهی و ارتش را نیز از اختیار آن خارج نمود. اهمیت این راهپیمایی‌ها در سقوط شاه، بسیار تعیین‌کننده بود؛ زیرا جمعیت چند میلیونی همواره شعار «مرگ بر شاه» سر می‌دادند که در قطعنامه پایانی آن نیز این موضوع تأکید گردید.[3]

امام خمینی ﷺ پس از این حرکت تاریخی و سرنوشت‌ساز، پیامی خطاب به ملت ایران فرستاد و از این اقدام آنان تجلیل کرد. ایشان این راهپیمایی‌های بزرگ را به‌منزله رفراندومی مجدد شمرد که برای هیچ‌کس ابهامی باقی نگذاشت.[4] ویژگی عمده این مرحله، کنش یا عمل سیاسی مردم بود که در مواقعی مستقیماً با سربازان دولتی درگیر می‌شدند، یا حتی پادگان‌ها را تصرف و سلاح‌ها را خارج می‌کردند. این در حالی بود که حتی برخی شهرها کاملاً به تصرف مردم درآمد.

در چنین اوضاعی که رژیم در آستانه فروپاشی بود، شاه و خاندانش در ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷

---

۱. موسوی خمینی، **صحیفه نور**، ج ۲، ص ۴۳۴ - ۴۳۲.
۲. همو، **صحیفه امام**، ج ۵، ص ۱۵۲.
۳. مدنی، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۰۴.
۴. موسوی خمینی، **صحیفه امام**، ج ۵، ص ۲۲۱.

از کشور خارج شد. با پخش این خبر، ناگهان موج تظاهرات و جشن شادی سراسر ایران را فراگرفت؛ تا جایی‌که تمامی مجسمه‌های شاه پایین کشیده شد و پرچم‌های الله‌اکبر به‌جای آنها نصب گردید. با فرار شاه صحبت از آمدن امام خمینی ﷺ شد، ولی دولت شاپور بختیار مخالفت کرد؛ زیرا روشن بود که با ورود حضرت امام آخرین بازماندگان رژیم نیز سقوط خواهند کرد.

با فرارسیدن اربعین و انتظار مردم برای ورود امام خمینی ﷺ به ایران، جمعیت زیادی از سراسر کشور وارد تهران شدند. این جمعیت انبوه در تهران و شهرستان‌ها به خروش آمدند و عظیم‌ترین راهپیمایی تاریخی را برگزار نمودند. در قطعنامه پایانی، راهپیمایان برقراری جمهوری اسلامی، تشکیل شورای انقلاب، حفظ ماهیت اسلامی انقلاب، ادامه تظاهرات تا پیروزی کامل و کناره‌گیری اعضای شورای سلطنت را خواستار شدند.[1]

امام خمینی ﷺ در پیامی به مناسبت اربعین، خطاب به ملت ایران وعده داد که به‌زودی به ملت خواهد پیوست. ایشان همچنین از اعضای شورای سلطنت خواست تا از شورا کناره‌گیرند و با ملت مخالفت نکنند. وی به نیروهای مسلح نیز توصیه نمود که در حفظ نظم بکوشند.[2] اشغال نظامی فرودگاه مهرآباد ازسوی دولت بختیار برای ممانعت از ورود هواپیمای حامل امام خمینی ﷺ، با اعتراض سراسری ملت روبه‌رو شد. با بسته شدن فرودگاه‌ها، جمعی از روحانیان در مسجد دانشگاه تهران دست به تحصن زدند و روزبه‌روز بر تعداد متحصنان نیز افزوده شد.

در روز هفتم بهمن، در سراسر ایران راهپیمایی عظیمی به راه افتاد و راهپیمایان خواستار بازگشت امام خمینی ﷺ به وطن شدند. آنها هشدار دادند که در مراحل مختلف از همه امکانات و شیوه‌های مناسبِ مقابله استفاده خواهند نمود.

در نهم بهمن، تظاهرات مردم تهران به جنگ خونین شش ساعته‌ای بدل شد. در این روز آیت‌الله طالقانی به جمع متحصنان در مسجد دانشگاه تهران پیوست و استادان و طلاب حوزه علمیه قم نیز در مسجد اعظم قم متحصن شدند.

بدین‌ترتیب در سایه همبستگی کم‌نظیر مردمی، امام خمینی ﷺ در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

---

۱. مدنی، ***تاریخ سیاسی معاصر ایران***، ج ۲، ص ۴۳۴.
۲. بنگرید به: موسوی خمینی، ***صحیفه امام***، ج ۵، ص ۴۷۷.

با استقبال پرشور مردم، وارد ایران شد. پس از آن، ملت مبارزه با دولت غیرقانونی بختیار را ادامه دادند، تا اینکه در روز ۲۲ بهمن، نظام پهلوی واژگون شد و مبارزه ملت ایران به‌رهبری امام خمینی ﷺ به ثمر نشست.

ج) احزاب و جریان‌های فکری در آستانه انقلاب اسلامی

در پی قیام مردم به‌رهبری روحانیت در ۱۹ دی ۱۳۵۶ و گسترش سریع آن در دیگر شهرها و حتی روستاها، فصل نوینی از مبارزات مردم مسلمان ایران آغاز شد. گستردگی و توفندگی قیام و تظاهرات مردمی سبب شد فعالیت سیاسی و مسلحانه احزاب و گروه‌های مختلف، کوچک جلوه نماید. ازاین‌رو، آنها برای آنکه از حرکت پرشتاب انقلاب اسلامی عقب نمانند، ناگزیر با آن همراه شدند، ولی این همراهی تا جایی ادامه داشت که حرکت انقلاب تضادی با اهداف و منافعشان پیدا نمی‌کرد. حتی برخی گروه‌های سیاسی در کشاکش انقلاب اسلامی به‌دنبال تغییر مسیر انقلاب درجهت دلخواه خود بودند.

تضاد یا تغایر احزاب سیاسی با انقلاب اسلامی از حیث اهداف و خواسته‌ها، موجب گردید که بیشتر احزاب به مخالفت با انقلاب برخیزند و یا تا حدودی با آن همراه گردند و سپس راه خود را جدا نمایند. در این میان هیئت‌های مؤتلفه اسلامی همراه با مردم و در جهت اهداف انقلاب عمل کردند. اینک خلاصه‌وار به بررسی وضعیت جریان‌های فکری و احزاب در آستانه انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

یک. حزب توده

حزب توده که یکی از احزاب مارکسیستی است و پس از کودتای ۲۸ مرداد منفعل و منزوی گردیده بود، در جریان انقلاب اسلامی سعی داشت با تغییر شعار مردم از «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» به «استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی»، درواقع به نفی جمهوری اسلامی بپردازد. آنان همچنین کوشیدند تا از راه‌های مختلف، شعار «نه شرقی» را از شعار معروف «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» حذف کنند و ازسویی به گستردن دیدگاه‌های کمونیستی خود در میان مردم بپردازند. اما پایبندی مردم به اسلام و شمار کم اعضای حزب در مقابل انبوه هواداران انقلاب اسلامی، موجب ناکامی آنها گردید.

از سوی دیگر با توجه به فراگیر شدن گفتمان اسلام‌گرایی، حزب توده نتوانست نیروهای عمده‌ای برای تحقق اهداف خود جذب نماید و حتی رهبران آن در زمان انقلاب مجبور شدند با توجه به فضای غالب اسلامی، وجهه اسلامی از خود نشان دهند. این حزب پس از پیروزی انقلاب اسلامی سعی کرد خود را مدافع انقلاب، اسلام و خط امام ﷺ بنمایاند. آنها در این راه حتی اصطلاحات خاص اسلامی را به‌کار گرفتند؛ چنان‌که مثلاً به جای سوسیالیسم از عبارت «بینش توحیدی» و به جای پرولتاریا نیز از واژه «مستضعفین» استفاده می‌کردند.[1]

بدین‌ترتیب، حزب توده و اغلب جریان‌های فکری - مارکسیستی در جریان و پس از پیروزی انقلاب با اقبال مردمی روبه‌رو نشدند. عدم‌تجانس اعتقادی، وابستگی به قدرت‌های بیگانه و مخالفت با اهداف و شعارهای انقلاب اسلامی، ازجمله دلایل روی‌گردانی مردم از حزب توده بود. سرانجام در سال‌های اولیه پس از انقلاب، سران این حزب به همراه شمار زیادی از اعضای نفوذی در ارتش و سایر ادارات، دستگیر و محاکمه شدند.

دو. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

این گروه مارکسیستی که در اوایل دهه ۴۰ با فعالیت مسلحانه، مبارزه خود را شروع کرده بود، در اوایل دهه پنجاه تقریباً از میان رفت. در آن سال‌ها رهبران اصلی چریک‌های فدایی خلق دستگیر شدند و پرونده این گروه در همین سال‌ها بسته شد و به همین دلیل در فضای انقلابی نیز حضور نداشتند. البته چریک‌های فدایی خلق نه پیش و نه پس از انقلاب به‌دلیل مسلمان بودن مردم، در میان آنان پایگاهی نیافتند.

این سازمان در جریان پیروزی انقلاب اسلامی نقشی ایفا نکرد. سبب این امر نیز همانند حزب توده، ناهماهنگی اعتقادی و اخلاقی یا به بیانی، تضاد ایدئولوژیکی و بی‌اعتقادی آنها بود و همچنین وابستگی مستقیم یا غیرمستقیم آنان به قدرت‌های خارجی.

تضاد چریک‌های فدایی خلق با انقلاب اسلامی، پس از پیروزی آن به اوج خود رسید. آنها از همان ابتدا شورش در گنبد را سازمان‌دهی کردند و بر شورش خلق عرب در خوزستان نیز دامن زدند. آنان شورش قشقایی‌ها در فارس را تشویق و در بسیاری از شهرهای شمالی

---

۱. لطیفی پاکده، ***احزاب و تشکیلات سیاسی در ایران***، ص ۶۶.

کشور فتنه‌گری کردند. همچنین در کردستان با همکاری احزاب ضدانقلاب به جنگ با حامیان و پاسداران انقلاب اسلامی برخاستند. سرانجام در سال ۱۳۶۲ با دستگیری بیشتر اعضای این سازمان، عملاً قدرت هرگونه فعالیتی از آنها گرفته شد.[۱]

سه. جبهه ملی ایران

جبهه ملی که یکی از احزاب تاریخ سیاسی اخیر ایران است، از چند حزب کوچک‌تر تشکیل شده بود: حزب ایران، حزب پان‌ایرانیسم، حزب مردم ایران و نیروی سوم. وجه اشتراک این احزاب در ترجیح ایرانی بودن بر اسلامی بودن، جدا دانستن دین از سیاست و عملکرد غیرمذهبی بوده است. این جبهه در آبان ۱۳۲۸ ازسوی شماری از ملی‌گرایان ایرانی در شرایط خاص سیاسی دهه بیست با هدف رهانیدن ایران از سیطره انگلیس تأسیس شد.

ملی‌گراها درحالی‌که با حضور انگلیس در ایران مخالف بودند و هدف اعلام‌شده آنها مخالفت با نفوذ انگلیس در ایران و ملی کردن صنعت نفت کشور بود، به آمریکایی‌ها روی‌خوش نشان می‌دادند و خواستار گسترش رابطه با آنها بودند. جبهه ملی در سال‌های نزدیک به شروع انقلاب اسلامی فعالیتی نداشت، اما بار دیگر در سال ۱۳۵۶ به‌دنبال اعلام فضای باز سیاسی ازجانب حکومت شاه ـ که در ارتباط با سیاست حقوق بشر کارتر انجام پذیرفته بود ـ به فعالیت پرداخت، اما همچون گذشته رشد نکرد؛ چراکه رهبریِ پرجاذبه امام خمینی ﷺ موجب شده بود که علاقه‌مندان به فعالیت‌های سیاسی، بدان گرایش نیابند.

در جریان انقلاب اسلامی، جبهه ملی با تکیه بر قانون اساسی مشروطیت و تأکید بر اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، نشان داد که به موفقیت انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن باور ندارد. آنها در آن اوضاع به‌گونه‌ای افراطی کوشیدند تا نظر قدرتمندان خارجی به‌ویژه آمریکا را به خود جلب کنند تا مقدمات حاکمیت خود را فراهم آورند. این در حالی بود که رهبر انقلاب آشکارا ستیز خود را با بیگانگان اعلام داشته بود؛ چراکه مسبب بسیاری از مشکلات مردم ایران را قدرت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا و حمایت آنها از شاه می‌دانست.

جبهه ملی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی اوضاع را برای قرار گرفتن در رأس قدرت،

---

۱. مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۲، ص ۱۴۵.

مناسب ارزیابی کرد، ازاین‌رو یکی از رهبران این جبهه، یعنی شاهپور بختیار نخست‌وزیر حکومت شاهنشاهی شد. پذیرفتن این منصب در لحظات پایانی حکومت شاه، مورد مخالفت امام خمینی ﷺ و مردم انقلابی ایران قرار گرفت و موجب رسوایی و افشای این جبهه در نزد مردم شد. با افشای اسناد جاسوسی و آشکار شدن وابستگی بسیاری از رهبران جبهه ملی در جریان اشغال لانه جاسوسی آمریکا، این رسوایی بیشتر شد؛ تا جایی‌که بسیاری از آنها ناگزیر به غرب گریختند.

جبهه ملی که با سماجت اهداف خود را دنبال می‌کرد، پس از انقلاب در جریان تصویب لایحه قصاص در مجلس شورای اسلامی، علیه این لایحه موضع گرفت و از مردم خواست تا در اعتراض به آن راهپیمایی کنند. این امر با مخالفت شدید امام خمینی ﷺ روبه‌رو شد و ایشان با اعلام ارتداد بانیان این راهپیمایی،[1] به زندگی سیاسی جبهه ملی در داخل کشور پایان داد.[2]

چهار. نهضت آزادی ایران

نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ با جدا شدن از جبهه ملی ایران اعلام موجودیت کرد، اما در یکی دو سال اول رشد چندانی نداشت. با شروع مجدد فضای اختناق شاهنشاهی در سال‌های نخستین دهه چهل، از این رشد اندک نیز کاسته شد. نهضت آزادی با این هدف که یک گروه سیاسی - مذهبی باشد، تشکیل شد، ولی عمدتاً به فعالیت سیاسی پرداخت؛ چراکه اساساً فلسفه تأسیس آن نوعی مبارزه سیاسی بود، نه مبارزه با بی‌دینی. این در حالی بود که بازرگان در مقام یکی از بنیان‌گذاران این نهضت نیز هدف از تشکیل آن را «حفظ اصالت نهضت ملی در چارچوب وحدت با جنبش نوین اسلامی» عنوان کرده بود.

رهبران نهضت آزادی با وجود انتقادهایشان از شاه، می‌کوشیدند تا از حدود قانون اساسی خارج نشوند. این نهضت با استفاده از این فرصت، اندکی رشد کرد و بر فعالیت خود نیز افزود. در آستانه پیروزی انقلاب، اطلاعیه‌های نهضت آزادی و حتی جبهه ملی رنگ مذهبی نیز به خود گرفت.

با اوج‌گیری مبارزات مردم، نهضت آزادی همچون دیگر گروه‌های سیاسی ناگزیر

---

۱. موسوی خمینی، ***صحیفه امام***، ج ۱۴، ص ۴۶۲.

۲. عیوضی، ***جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون عصر پهلوی***، ص ۲۴۵.

با امواج خروشان مردمی همراه شد، اما بین دیدگاه‌های آنها با دیدگاه رهبری انقلاب و مردم، تغایر وجود داشت. برای مثال، بازرگان طی مصاحبه‌ای در سوم بهمن ۱۳۵۷ درمورد بختیار (نخست‌وزیر وقت) اظهار داشت: «او مردی وطن‌پرست، بسیار منطقی و دارای تشخیص درست است.» این در حالی بود که مردم، بختیار را نوکر بی‌اختیار می‌خواندند. بازرگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در دوران نخست‌وزیری خود، از خائن شمردن بختیار خودداری کرد؛ حال‌آنکه امام خمینی ﷺ بختیار را «ته‌مانده استعمار، خائن، ذخیره استعمار، نوکر و مأمور، آدمکش، به‌تباهی‌کشاننده مملکت و جانی» معرفی کرد.[1]

نهضت آزادی تا آن زمان هرچند ضعف‌ها و انحرافاتی از خود نشان داده بود، برخی سران انقلاب امیدوار بودند که آنان هدایت و اصلاح گردند. در همین راستا، امام خمینی ﷺ در چهارمین روز بازگشت به ایران، مهندس بازرگان را صرف‌نظر از گرایش گروهی ایشان، با پیشنهاد شورای انقلاب[2] به نخست‌وزیری منصوب کرد و پس از پیروزی انقلاب نیز این دولت با نام «دولت موقت انقلاب اسلامی ایران»، اداره کشور را برعهده گرفت. اما متأسفانه دولت موقت، جایگاه عناصر جبهه ملی، نهضت آزادی و روشنفکرانی شد که فاقد حساسیت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نسبت به غرب بودند. ترکیب و عملکرد دولت موقت به همان اندازه که آمریکا را نسبت به حوادث آینده انقلاب خوش‌بین می‌ساخت، نیروی مذهبی و مردم انقلابی را - که با رهبری امام ﷺ وحدت می‌یافتند - دچار تردید و اضطراب می‌کرد.[3]

نهضت آزادی پس از در دست گرفتن دولت موقت گسترش زیادی یافت، اما به‌دنبال ملاقات مهندس بازرگان با یکی از مقامات بلندپایه آمریکا و در پی افشای اسناد جاسوسی، به یکباره از وجاهت نهضت آزادی تا حد زیادی کاسته شد و کار به‌جایی کشید که بازرگان استعفا نمود. آنچه موجب تغایر دیدگاه‌ها و عملکرد نهضت آزادی با جریان انقلاب اسلامی شد، عبارت است از: اعتقاد به جدایی دین از سیاست، علم‌زدگی، وابستگی و خوش‌بینی به قدرت‌های جهانی به‌ویژه آمریکا و نداشتن شم سیاسی.

---

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. درباره اعضای شورای انقلاب و وظایف آن مراجعه شود به: مدنی، ***تاریخ سیاسی معاصر ایران***، ج ۲، ص ۴۳۸ - ۴۴۰.

۳. پارسانیا، ***حدیث پیمانه***، ص ۳۸۵.

پنج. سازمان مجاهدین خلق

این سازمان در سال ۵۲ تا ۵۴ دچار تحول عمیق در درون خود گردید و بسیاری از نیروهای آن به مارکسیسم گرویدند. کسانی هم که با این اقدام مخالفت کردند، کشته شدند و بدین‌رو تنها تنی چند در زندان باقی ماندند که پس از آزاد شدن، در آستانه انقلاب اسلامی بار دیگر این سازمان را فعال کردند. این گروه پس از چند سال کار فکری، به اقدامات نظامی علیه شاه روی آورد که البته به سرعت نیز سرکوب شد.[۱]

آشنایی آنان با مذهب اغلب از طریق آثار مهندس بازرگان بود؛ چنان‌که به نوشته خود سازمان، پس از قرآن و نهج‌البلاغه، آموزش‌های دینی آنها بر محور کتاب ***راه طی‌شده*** (از آثار مهندس بازرگان) بود که مورد بحث و واکاوی قرار می‌گرفت.[۲] ایدئولوژی آنان نشان می‌داد که سازمان به روحانیت و مرجعیت اعتقادی ندارد و تنها در اندیشه استفاده ابزاری از آنهاست. یکی از مظاهر بی‌اعتقادی مجاهدین به اسلام حوزوی، عدم‌باور به رساله عملیه بود که آن را محصول شرایط دوره فئودالیسم می‌دانستند. آنها همچنین در مسائل اعتقادی برداشت ویژه خویش را داشتند.[۳]

با وجود اختلاف فکری سازمان با روحانیت، مجاهدین تلاش می‌کردند با روش‌های منافقانه، از جایگاه و نفوذ روحانیان و حتی شخص حضرت امام ﷺ استفاده کنند. در این زمینه، سازمان فعالیت ویژه‌ای را آغاز کرد تا شاید از امام ﷺ برای خود تأییدیه بگیرد، ولی ایشان با وجود توصیه برخی روحانیون انقلابی، در اقدامی دوراندیشانه از تأیید سازمان مجاهدین خودداری نمود و از آنها کمترین حمایتی نکرد.

سازمان مجاهدین در پیروزی انقلاب اسلامی نقش درخوری نداشت، اما هنگامی که پیروزی را قطعی دید، به ظاهرسازی و روش‌های منافقانه روی آورد و خود را همراه انقلاب و حرکت مردمی نشان داد و در واقع از همین‌روی بود که به منافقین شهرت یافتند. اعضای این گروه پس از انقلاب نیز برای یارگیری، باز با همان چهره منافقانه حرکت کرد. پخش گسترده عکس امام خمینی ﷺ با آرم سازمان، از اولین شگردهایی بود که در این راستا انجام شد.[۴]

---

۱. جعفریان، ***مقالات تاریخی***، دفتر هشتم، ص ۳۴۹.
۲. همو، ***جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران*** (سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰)، ص ۲۳۳.
۳. همان، ص ۲۴۴.
۴. پارسانیا، ***حدیث پیمانه***، ص ۳۸۵.

منافقین در جذب برخی جوانان موفقیت‌هایی نیز به‌دست آوردند؛ آن‌گونه‌که توانستند چندین هزار نفر را درجهت اهداف خود سازمان‌دهی کنند. امام خمینی ﷺ با شناخت دقیق ماهیت آنان، چهره حقیقی‌شان را برای توده مردم آشکار کرد.[۱] سرانجام نیز منافقین به ترور و جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی روی آوردند و بسیاری از رهبران انقلابی و مردم عادی را به شهادت رساندند.

شش. هیئت‌های مؤتلفه اسلامی

این جمعیت با نظر امام ﷺ و پس از تشکیل جلسات مخفی، ارکان خود را در دو بخش کمیته مرکزی و شورای روحانی - با عضویت جمعی از روحانیون - تنظیم کرد، اما بعدها شاخه نظامی نیز به ارکان آن افزوده شد. مؤتلفه کوشید تا مبارزه منسجمی را براساس آرمان‌های امام ﷺ آغاز کند. بدیهی است این تشکل به‌دلیل وابستگی‌اش به مرجعیت، به‌مانند مجاهدین خواهان تدوین ایدئولوژی مستقلی نبود. به‌واقع آنها در امر دین‌شناسی، تنها به مرجعیت نظر داشتند.[۲]

این جمعیت از سازمان‌دهی کارآمدی برخوردار بود و در طول سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶ پیام‌های امام خمینی ﷺ را به‌سرعت در سراسر کشور توزیع می‌کرد. هیئت‌های مؤتلفه اسلامی با سازمان‌دهی مردم و هیئت‌های مذهبی برای شرکت در راهپیمایی‌ها و اعتصابات، در پیروزی انقلاب نقش بسزایی داشت. پس از پیروزی انقلاب نیز این تشکیلات اسلامی همچنان در خط امام ﷺ و انقلاب باقی ماند.[۳]

چکیده سخن اینکه، وقتی در سال ۱۳۵۶ موج عظیم مردمی - براساس آموزه‌های اسلامی و با رهبری روحانیت - شروع به حرکت کرد، گروه‌ها و احزاب سیاسی همچون قطراتی کوچک ناگزیر با آن همراه شدند، اما بیشتر این گروه‌ها همراهی را با همدلی قرین نکردند و در هرجا که توانستند، حرکت انقلاب اسلامی و ایثارگری مردم را به نفع خود مصادره نمودند و از کمترین فرصت‌ها نیز برای رسیدن به اهداف خود سود جستند.

---

۱. موسوی خمینی، ***صحیفه امام***، ج ۹، ص ۳۳۶؛ ج ۱۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.
۲. جعفریان، ***جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران*** (سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰)، ص ۱۹۱.
۳. عیوضی، ***جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون عصر پهلوی***، ص ۱۸۲.

چکیده

۱. الگوی پیشرفت و تعالی اسلامی از اواخر عصر قاجاریه فرایند تکاملی خود را طی کرد.
۲. نقطه عطف تاریخی در این زمینه، شکل‌گیری جنبش تنباکو است که برمبنای نفی استعمار و از سویی برپایه قاعده نفی سبیل بنیان گشت.
۳. شکل‌گیری جنبش عدالت‌خانه از دیگر مراحل این الگو بود که براساس مدل بومی، نفی استعمار را طلب می‌کرد.
۴. با وجود استبداد عصر پهلوی، الگوی پیشرفت و تعالی اسلامی مسیر تکاملی خود را طی نمود و در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ با طرح نظریه حکومت اسلامی، بستری مناسب را برای تحول انقلابی و اجرای الگوی تعالی فراهم آورد.
۵. انقلاب اسلامی نقطه عطفی در فرایند تکاملی الگوی پیشرفت و تعالی به‌شمار می‌آید.
۶. با توجه به سرکوب احزاب و گروه‌ها تا پایان ۱۳۵۵، در فضای انقلابی سال‌های ۵۶ و ۵۷ هیچ حزب یا گروه انقلابیِ مدعی قدرت وجود نداشت.
۷. تنها با سازمان‌دهی مؤثر رهبری انقلاب بود که مردم در زمره مخالفان وضع موجود قرارگرفتند.
۸. فرایند بسیج سیاسی در ایران، با نارضایتی‌های عمومی و آگاهی‌بخشی به مردم آغاز شد.
۹. در طول سال‌های ۵۶ و ۵۷، اجتماع سنتی شهرنشین ایران، در بسیج هسته مرکزی مقاومت مردمی و تداوم آن، نقشی انکارناپذیر داشت.
۱۰. به‌طورکلی اگر نقطه شروع حرکت انقلاب را ۱۹ دی‌ماه ۱۳۵۶ در نظر گیریم، روند تحولات تا پیروزی انقلاب اسلامی به چهار دوره تقسیم‌پذیر است: مرحله تظاهرات در سطح محلی (دی‌ماه ۵۶ تا تیر ۵۷)، مرحله گسترش تظاهرات مردمی در سطح کشور (مرداد تا مهر۵۷)، مرحله اعتصابات و تظاهرات گسترده (مهر تا آذر ۵۷) و مرحله سرنوشت‌ساز و کنش‌های جمعی (آذر تا بهمن ۵۷).

پرسش

۱. فرایند تکاملی الگوی پیشرفت و تعالی در اواخر عصر قاجار را توضیح دهید.
۲. فرایند تکامل الگوی تعالی در عصر پهلوی دوم را شرح دهید.
۳. نقش احزاب را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی تبیین کنید.
۴. فرایند بسیج سیاسی را در وقوع انقلاب اسلامی بیان دارید.

برای پژوهش

۱. ویژگی‌های انقلاب اسلامی را در مقایسه با الگوی ترقی بررسی کنید و وجوه تمایز آن را برشمرید.
۲. درباره نقش رهبری انقلاب اسلامی در فرایند بسیج مردمی تحقیق کنید.

۳. حوادث مهم دیگری را در سال‌های ۵۶ و ۵۷ ذکر کنید که منتهی به انقلاب اسلامی شد.

برای مطالعه بیشتر

۱. علی‌اکبر ولایتی، **پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی**، ج ۴، تهران، چاپ و انتشارات وزارت امورخارجه، ۱۳۸۳.

۲. حمید بصیرت‌منش، **علما و رژیم رضاشاه**، تهران، عروج، ۱۳۷۶.

۳. یدالله هنری لطیف‌پور، **فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی ایران**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.

۴. روح‌الله حسینیان، **بیست سال تکافوی اسلام شیعی در ایران(۱۳۴۰-۱۳۲۰)**، تهران، مرکزاسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

۵. محمدرحیم عیوضی، **جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون عصرپهلوی**، تهران، قومس، ۱۳۸۶.

۶. احمد گل‌محمدی، «زمینه بسیج مردمی درانقلاب اسلامی»، **فصل‌نامه راهبرد**، ش۹، بهار ۱۳۷۵.

فصل ششم:
انقلاب اسلامی؛ هویت خواهی و استقلال طلبی

اهداف

از دانشجویان انتظار می‌رود:

۱ هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی را با استفاده از شعارهای انقلابی توضیح دهند.

۲ دلایل شکل‌گیری انقلاب اسلامی برمبنای آرای امام خمینی ﷺ را تحلیل نمایند.

۳ با برخی از نظریه‌های مطرح‌شده درباره انقلاب اسلامی آشنا شوند و بتوانند آنها را نقد کنند.

۴ با استفاده از نقد نظریه‌های انقلاب، بتوانند هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی تبیین نمایند.

مقدمه

با توجه به فرایند تکاملی الگوی پیشرفت و تعالی در انقلاب اسلامی - که به‌دنبال نفی غرب‌گرایی و وابستگی بدان بود - می‌توان ماهیت این انقلاب را استقلال‌طلبانه و هویت‌خواهانه دانست. درحقیقت انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌ها تفاوتی اساسی داشت. از عمده‌ترین این تفاوت‌ها می‌توان به فرهنگی و هویتی بودن این انقلاب اشاره نمود. بنابراین بجاست انقلاب اسلامی را از منظر هویت فرهنگی - به‌عنوان زمینه اصلی وقوع این انقلاب - بررسی نمود.

اینکه انقلاب اسلامی، انقلابی هویتی بوده و در پاسخ به بحران هویت رخ داده، با استفاده از شواهد مختلف، دریافتنی است که یکی از آنها، دیدگاه‌های رهبر انقلاب دراین‌باره است. بی‌شک دیدگاه‌های رهبر هر انقلاب به‌عنوان نظریه‌پرداز، در فهم علل و زمینه‌های انقلاب نقش بسزایی دارد.

روش دیگر برای این منظور، بررسی شعارهایی است که در این دوران ازسوی مردم و گروه‌ها اعلام شده است. اغلب خواسته‌ها در انقلاب‌ها و جنبش‌ها در شعارها هویدا می‌شود که با بررسی محتوایی آنها می‌توان فرهنگی و هویتی بودنشان را دریافت.

ارزیابی نظریه‌های انقلاب اسلامی نیز از دیگر روش‌ها برای دانستن زمینه‌ها و دلایل انقلاب است تا دریابیم انقلاب اسلامی ایران با دیگر انقلاب‌ها متفاوت است. در این فصل می‌کوشیم تا با بررسی سه موضوع، اهمیت هویت و فرهنگ را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی مورد واکاوی قرار دهیم.

الف) مبانی هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی انقلاب اسلامی در آرای امام خمینی ﷺ

ماهیت فرهنگی و هویت‌خواهی در انقلاب اسلامی را می‌توان در کلام و دغدغه‌های رهبر و بنیان‌گذار انقلاب اسلامی جستجو کرد و ازسویی نیز می‌توان استمرار این نوع نگاه و توجه به تحول مزبور را در سیاست‌ها، راهبردها و روش‌های اجرایی و عملیاتی ایشان مشاهده نمود.

تأکید بر فرهنگی بودن انقلاب اسلامی و اصرار بر استقلالِ از دیگر قدرت‌ها و بازیابی هویت خودی، ازجمله مسائلی است که در آرای امام ﷺ درخصوص انقلاب اسلامی مطرح شده است. از این منظر، انقلاب اسلامی پاسخی به بحران هویتِ شکل‌گرفته براثر سیاست‌های عصر پهلوی بوده است. به‌همین‌رو، ایشان از انقلاب اسلامی با عنوان انقلابی فرهنگی یاد می‌کند:

> ما می‌خواهیم که این انقلابمان را، انقلاب فرهنگی‌مان را، انقلاب اسلامی‌مان را به همه ممالک اسلامی صادر کنیم.[1]

باید دانست نگاه امام ﷺ به عنصر «فرهنگ» نگاهی مبنایی و زیربنایی است؛ عنصر مهمی که شکوفایی‌اش می‌تواند موفقیت‌های مستمری را برای بشری خسته از قطب‌بندی‌های مبتنی بر زر و زور به ارمغان آورد. فرهنگ در اندیشه امام خمینی ﷺ به قدری مهم است که هجوم به آن در رأس تمامی اهداف استعمارگران قرار می‌گیرد. بنابراین یکی از موضوعاتی که امام ﷺ درهمین‌باره از آن به‌عنوان دستاورد انقلاب اسلامی یاد می‌کند، استقلال فرهنگی است.[2]

---

۱. موسوی خمینی، **صحیفه نور**، ج ۱۳، ص ۹۱.
۲. همو، **صحیفه امام**، ج ۹، ص ۷۵.

امام خمینی ﷺ در بیانات خود بر ضرورت اتکا به فرهنگ خودی و نفی غرب تأکید دارد و این نکته را متذکر می‌شود که حرکت انقلابی مردم ایران در راستای نفی فرهنگ غربی بود. ایشان در این زمینه می‌فرماید:

> ازجمله نقشه‌ها که مع‌الأسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیز ما گذاشت، بیگانه‌نمودن کشورهای استعمارزده از خویش، و غرب‌زده و شرق‌زده نمودن آنان است؛ به‌طوری‌که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، [این] دو قطب قدرتمند را نژاد برتر، و فرهنگ آنان را والاتر دانستند و وابستگی به یکی از دو قطب را از فرایض غیرقابل اجتناب معرفی نمودند.[1]

بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران مغلوب شدن در برابر ایدئولوژی یکسان‌سازی غرب را از دلایل به وجود آمدن این وضعیت برمی‌شمارد. بنابراین ایشان انقلاب اسلامی را راهی برای رسیدن به استقلال و بازیابی هویت خودی می‌داند.[2]

امام خمینی ﷺ کینه تمام‌ناشدنی استکبار نسبت به ملت ایران را واکنشی در برابر اعتقادات و استقلال مردم و شعار نه شرقی و نه غربی آنان می‌شمارد. در واقع از همین‌روست که ایشان از روشنفکران می‌خواهد تا از غرب‌زدگی و شرق‌زدگی دست بشویند. وی دراین‌باره می‌گوید:

> این انقلاب برای اسلام بوده است، نه برای کشور، نه برای ملت، نه برای به‌دست‌آوردن یک حکومت؛ برای اینکه اسلام را از شر ابرقدرت‌ها و جنایتکارهای خارجی و از شر سلیقه‌های کج داخلی ... نجات بدهد.[3]

حضرت امام ﷺ انقلاب را ناشی از تحول درونی، برگرفته از هویت خودی و پاسخی به چالش‌های هویتی می‌دانست:

> انقلابی که در ایران واقع شد، یک انقلابی در باطن مردم حاصل شد ... این انقلابِ درونی است که پیدا شد در این کشور و در این مملکت، و نیست الا به عنایات خدای تبارک و تعالی.[4]

---

۱. همو، ***وصیت‌نامه سیاسی - الهی***، ص ۲۶.
۲. همو، ***صحیفه نور***، ج ۹، ص ۱۲.
۳. همان، ج ۲۰، ص ۲۰۳.
۴. همان، ص ۴۷۸.

پیروزی را ما باید از انقلاب درونی مردم جستجو کنیم و تا این معنا حاصل نشود، انقلاب‌ها یک انقلاب‌های تحویل قدرت از او به قدرت دیگر است و وضع برای ملت همان جور که بوده، می‌باشد.[1]

امام ﷺ همچنین دو روز پس از ورود به پاریس، در پیامش به طلاب، دانشجویان و دانش‌آموزان سراسر کشور، خواسته‌های مقدماتی ملت را این‌گونه بازمی‌گوید: «رسیدن به سعادت، آزادی، استقلال، حکومت عدل اسلامی، عدالت حقیقی و برخورداری از نعمت‌های الهی».[2] در این خواسته‌ها نیز به‌خوبی می‌توان موضوع استقلال و رسیدن به سعادت از این طریق را مشاهده نمود.

در پیامی دیگر، امام ﷺ این‌گونه تأکید می‌کند: «در این نهضت مقدس، تشکیل حکومت اسلامی سرلوحه اهداف آن است و ضمانت از آزادی و استقلال [نیز] از ثمرات آن.»[3] در این زمان شعار استقلال[4] به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شعارها نقش مهمی دارد.

در آرای امام خمینی ﷺ که درباره انقلاب اسلامی مطرح گردیده، بر پاره‌ای مسائل تأکید بسیار شده که از آن جمله، موضوع هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی در اهداف انقلاب اسلامی است که آن را از دیگر انقلاب‌ها متمایز می‌سازد.

ب) مبانی انقلاب اسلامی در شعارهای مردم

یکی دیگر از روش‌هایی که به‌منظور فهم عوامل و زمینه‌های هر انقلاب مورد استفاده قرار می‌گیرد، بررسی شعارهای مردم و گروه‌ها به‌عنوان شعارهای انقلابی است. درحقیقت هر انقلابی دارای شعارهایی است که در ایدئولوژی انقلاب و فرهنگ آن جامعه ریشه دارد. این شعارها بیان‌کننده نگرش انقلابیون و توده‌های انقلابی نسبت به وضع نابسامان موجود، اهداف و ویژگی‌های نظام آرمانی است. ازاین‌روست که شعارهای انقلاب از اسناد گرانبها و یکی از مهم‌ترین منابع مطالعه ارزش‌ها و آرمان‌های آن به‌شمار می‌رود.

---

۱. همان، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.
۲. همو، **کوثر**، ج ۲، ص ۸۵ و ۸۶.
۳. همو، ***صحیفه امام***، ج ۴، ص ۳۱۲.
۴. همو، ***صحیفه نور***، ج ۱، ص ۵۹۲ - ۵۹۰.

در شعارهای انقلابی اغلب بر موضوعاتی نظیر نظام رهبری و رهبر، راه نجات یا ایدئولوژی‌های نجات‌بخش و اهداف انقلابی تأکید می‌شود. این شعارها ویژگی‌هایی دارند که از آن جمله می‌توان به فهم‌پذیر بودن، ریشه داشتن در پیشینه تاریخی مشترک، جذابیت و سادگی اشاره نمود.[1]

برپایه پژوهشی که در سال ۸۳ انجام گرفته، در شعارهای مطرح‌شده در انقلاب اسلامی، بر ارزش شهادت و جانبازی (۴۱ درصد)، اهمیت دین اسلام و ضرورت توجه به آن (۳۱ درصد) و ارزش حجاب اسلامی (۶ درصد) تأکید رفته است. همچنین براساس این تحقیق، وضعیت نظام پیشین سیاسی ایران - به دلایل مختلف - برای مردم، نظامی فاسد، تحمیلی، ضدمردمی و فاقد مشروعیت سیاسی بوده است.[2] در بخشی از این پژوهش، اهداف انقلاب اسلامی به سه زیرمجموعه تقسیم شده که در جدول پیش‌رو آمده است.

نوع اهداف و ارزش‌ها	تعداد	درصد
اهداف و ارزش‌های سیاسی	۲۶۱	۴۰
اهداف و ارزش‌های فرهنگی	۳۵۹	۵۴
اهداف و ارزش‌های اقتصادی	۳۹	۶
جمع	۶۵۹	۱۰۰

جدول شعارهای مربوط به اهداف و ارزش‌های انقلاب اسلامی

این جدول نشان می‌دهد که از ۶۵۹ شعار مطرح‌شده درباره اهداف و ارزش‌های انقلاب اسلامی، ۲۶۱ شعار (حدود ۴۰٪) درباره اهداف و ارزش‌های سیاسی بوده و ۳۵۹ شعار (حدود ۵۴٪) نیز درباره ارزش‌های فرهنگی. این حجم از شعارهای انقلابی درباره فرهنگ، بی‌گمان نشان‌دهنده نارضایتی بیشتر مردم از وضعیت فرهنگی جامعه و رژیم بوده است. این درحالی است که اهداف و ارزش‌های اقتصادی نیز شامل ۳۹ شعار (حدود ۶٪) بوده که نشان‌دهنده آن است که مسائل اقتصادی اولویت اساسی در حرکت انقلابی مردم نبوده است.

۱. بنگرید به: پناهی، «بررسی زمینه‌ها و اهداف انقلاب اسلامی ایران براساس شعارهای انقلاب»، **نشریه معارف**، ش ۲۳، بهمن ۱۳۸۳.
۲. همان.

از آنجاکه بیشترین شعارهای انقلاب اسلامی مربوط به اهداف و آرمان‌های انقلاب در بُعد فرهنگی بوده، این نیز گویای آن است که نارضایتی مردم از وضعیت فرهنگی جامعه شدیدتر از سایر ابعاد بوده و شاید مهم‌ترین علت انقلاب اسلامی بوده باشد. اما این نارضایتی به نارضایتی سیاسی بدل شده و در قالب شعارهای سیاسی نمود یافته است.[1]

نتیجه اینکه، بی‌شک وضعیت نامطلوب فرهنگی و نیز ماهیت سیاسی نامطلوبِ منتج از آن، اساسی‌ترین ریشه وقوع انقلاب اسلامی بوده است. به‌همین‌رو از این منظر می‌توان انقلاب اسلامی را در راستای هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران تحلیل نمود.

ج) نقد و ارزیابی نظریه‌های انقلاب براساس هویت انقلاب اسلامی

تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، انقلاب‌های متعددی در جهان روی داده بود. انقلاب‌های فرانسه، روسیه و یا انقلاب دهقانی چین، جامعه‌شناسان را به تکاپو واداشت تا با به‌دست دادن نظریه‌هایی منسجم، به واکاوی علل وقوع انقلاب‌ها بپردازند. اما با ظهور انقلاب اسلامی، جامعه‌شناسان سیاسی با پدیده‌ای جدید روبه‌رو شدند که اساساً با انقلاب‌های پیشین متفاوت بود، ازاین‌رو برای تحلیل آن می‌بایست به مسائل دیگری - غیر از آنچه در انقلاب‌های دیگر مطرح شده - توجه می‌شد. در این بین، برخی جامعه‌شناسان، تجدیدنظر در نظریه‌های پیشین خود را پذیرفتند، اما پاره‌ای دیگر همچنان بر استفاده از نظریه‌های پیشین اصرار ورزیدند.

به‌طورکلی براساس یک تقسیم‌بندی، نظریه‌های به‌دست داده‌شده درباره انقلاب‌ها را می‌توان به نظریه‌های سطح خُرد و سطح کلان بخش‌بندی نمود. در نظریات سطح خُرد، به فرد و برداشت‌های وی از وضعیت اجتماعی یا شخصیت خاص کسی که می‌تواند سبب عصیان یا انقلابی‌شدن او شود، توجه می‌گردد. در این نظریه‌ها برای تبیین دیدگاه‌ها و کنش‌های سیاسی افراد، برداشت‌های ذهنی و فرایندهای فکری آنها و همچنین عوامل محیطی مطمح‌نظر قرار می‌گیرد.[2]

از آنچه درباره نظریات سطح خرد انقلاب گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که

---

۱. بنگرید به: همان.

۲. کشاورز، «نگرشی اجمالی به نظریه‌های انقلاب»، ***مجموعه مقالات اولین سمینار انقلاب اسلامی ایران***، ج ۱، ص ۴۸.

این نظریات در تحلیل چگونگی انقلاب، بر روان‌شناسی افراد تأکید بسیار دارند. از میان دیدگاه‌هایی از این دست می‌توان به نظریه «تد رابرت‌گر» اشاره نمود. وی در کتاب خود با نام ***چرا انسان‌ها شورش می‌کنند***، نظریه «محرومیت نسبی» را مطرح نموده که براساس آن، محرومیت مقوله‌ای ذهنی و روان‌شناختی است. به سخنی دیگر، ممکن است افراد از نظر دیگران، انسان‌های خوشبختی باشند، اما در ذهن خود به دلایلی احساس محرومیت کنند و یا ممکن است افرادی در نظر دیگران در محرومیت به‌سر برند، اما در ذهن خود احساس محرومیتی نداشته باشند. نتیجه آنکه از نگاه تد رابرت‌گر، محرومیت مقوله‌ای نسبی است که زمینه ایجاد انقلاب را فراهم می‌آورد. از دیگر کسانی که در تحلیل وقوع انقلاب بر روان‌شناسی تأکید دارند، می‌توان به جیمز دیویس اشاره نمود که بدان خواهیم پرداخت.

برخلاف نظریات سطح خرد انقلاب، نظریات کلان به مسائل فراگیر که همان ساختارهای اجتماعی است، توجه ویژه‌ای دارند. برپایه این نظریات، ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که انقلاب در چارچوب آنها روی می‌دهد. پاره‌ای از این نظریات در وقوع انقلاب به ساختارهای اقتصادی نظر دارد و برخی به ساختارهای اجتماعی و دسته‌ای نیز به ساختارهای سیاسی.

نظریات سطح کلان را می‌توان به نظریات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دسته‌بندی نمود. در این میان نظریات اقتصادی عمده‌ترین عامل انقلاب را در مسائل و نارضایتی‌های اقتصادی می‌جوید. این نظریه‌ها اغلب برگرفته از اندیشه‌های مارکس است که اقتصاد را عامل زیربنایی هر جامعه می‌دانست. دسته دیگری از نظریه‌ها، انقلاب را از منظر سیاسی می‌نگرند. از این منظر، ساختار سیاسی و نیاز به مشارکت سیاسی و سرانجام نارضایتی سیاسی عامل اصلی انقلاب است. برخی دیگر از نظریه‌ها نیز با رهیافتی چندگانه، عوامل مختلف را در تبیین انقلاب مؤثر می‌دانند.

در این قسمت می‌کوشیم تا با مطرح نمودن و نقد برخی نظریه‌های مطرح، ضمن اشاره به ناتوانی آنها در تبیین انقلاب اسلامی، بر این نکته تأکید نماییم که آنچه در این انقلاب نقش کلیدی داشته، موضوعی است که به هیچ‌رو در این نظریه‌ها ـ که عموماً بر مبنای اقتصادی یا سیاسی است ـ نمی‌گنجند؛ چراکه انقلاب اسلامی مبنایی هویت‌خواهانه و استقلال‌طلبانه داشت.

یک. تدا اسکاچ‌پل (نظریه دولت تحصیلدار)

از نظریه‌پردازانی که درباره علل رویداد انقلاب‌ها به عوامل اقتصادی توجه داشته، تدا اسکاچ‌پل است. او معتقد است انقلاب در جوامع کشاورزی رخ می‌دهد که تحت فشار بین‌الملل برای توسعه‌اند و در این توسعه، دولت برای تأمین هزینه‌ها بر مردم فشار می‌آورد. این فشارها در نهایت موجب نارضایتی و شورش مردم می‌گردد که در صورت ناتوانی حکومت در سرکوب آن، انقلاب رخ می‌دهد. وی در همین زمینه برآن است که انقلاب‌ها غیرارادی‌اند و مسائل اقتصادی خارج از اراده افراد، موجب ایجاد انقلاب می‌گردد.[1]

پس از انقلاب اسلامی ایران اسکاچ‌پل نتوانست نظریه عام خود را درباره انقلاب‌ها، با انقلاب اسلامی ایران تطبیق دهد؛ چراکه وضعیت جامعه ایران با جامعه موردنظر او در نظریه‌اش مطابقت نداشت. ازاین‌رو، وی با نوشتن مقاله‌ای با عنوان «دولت تحصیلدار و اسلام شیعی» تلاش نمود تا با استفاده از ساختار دولت‌های رانتیر و شکافی که در دولت‌های رانتیر میان دولت و جامعه ایجاد می‌شود، رویداد انقلاب اسلامی را توجیه کند.

همچنین وی در این مقاله بیان می‌دارد که تنها انقلاب آگاهانه، انقلاب اسلامی ایران بود. نکته حائز اهمیت برای اسکاچ‌پل، توان ایدئولوژی اسلام شیعی در متحد کردن همه ایرانیان (حتی در خارج از مرزها) است. وی در تحلیل این توان می‌گفت اسلام شیعی با رهبری سازش‌ناپذیرش توانست یک کانال ملی - بومی برای ابراز مخالفت با شاه ایجاد نماید؛ به‌گونه‌ای‌که حتی ایرانیان غیرمذهبی می‌توانستند تحت چنین لوایی گردآیند.

نتیجه آنکه، اسکاچ‌پل نظریه‌اش را درباره انقلاب اسلامی به‌کلی تغییر داد. البته اشکال دیگر نظریه دولت تحصیلدار، فراگیر نبودن آن است؛ بدین معنا که براساس این نظریه می‌باید در دولت‌های تحصیلداری که شمار آنها نیز در منطقه خاورمیانه کم نیست، انقلاب رخ می‌داد.

دو. جیمز دیویس (نظریه توقعات فزاینده)

نظریه جیمز دیویس وجهه‌ای روان‌شناسانه دارد و برهمین بنیاد نیز وی عامل انقلاب را نوع نگرش افراد به عالم خارج معرفی می‌کند. برخی تحلیل‌گران تلاش نموده‌اند تا این

---

۱. ملکوتیان، *سیری در نظریات انقلاب*، ص ۱۴۴.

نظریه را با انقلاب اسلامی ایران تطبیق کنند. در این بخش ابتدا به‌اختصار کارآمدی این نظریه را در تحلیل انقلاب اسلامی ایران برمی‌رسیم.

جمیز دیویس پس از بررسی دیدگاه‌های متفاوت درباره چگونگی وقوع انقلاب‌ها، نقش بهبود شرایط را در وقوع انقلاب در نظر می‌گیرد. وی می‌گوید احتمال وقوع انقلاب زمانی است که پس از مدتی طولانی از رشد اقتصادی و اجتماعی یک دوره عقب‌گرد سریع پیش آید؛ عقب‌گردی که با آثار روانی خود زمینه انقلاب را فراهم می‌کند. به دیگر بیان، رشد اقتصادی طولانی موجب افزایش انتظارات می‌شود و رکود و عقب‌گرد کوتاه‌مدت نیز سبب ایجاد فاصله زیاد بین انتظارات و واقعیات خارجی توسعه می‌گردد و این فاصله تحمل‌ناپذیر بسترساز انقلاب است.[1] از منظر جیمز دیویس، ثبات و بی‌ثباتی سیاسی به وضعیت فکری جامعه بستگی دارد. درحقیقت از نگاه وی، وجود نارضایتی است که انقلاب را می‌سازد، نه شرایط ملموس اقتصادی.

آبراهامیان، یکی از تحلیل‌گران انقلاب اسلامی تلاش نموده تا این نظریه را با علل رویداد انقلاب اسلامی ایران بسنجد. وی در تطبیق «نظریه توقعات فزاینده» جیمز دیویس بر انقلاب اسلامی ایران ضمن اشاره به دستاوردهای رژیم در توسعه اقتصادی، به فزایندگی انتظارات مردم (ناشی از افزایش درآمدهای نفتی) و ناتوانی رژیم از پاسخ‌گویی به این توقعات اشاره می‌کند. از دیدگاه او ناتوانی رژیم در این پاسخ‌گویی موجب قرار گرفتن ایران در لبه انقلاب گردید. آبراهامیان دراین‌باره معتقد است که پنج برابر شدن ناگهانی درآمدهای حاصل از نفت در سه سال آخر عمر رژیم موجب بالاتر رفتن توقعات مردم گردید و از این رهگذر شکاف بین وعده‌ها و دستاوردهای رژیم از یک‌سو و خواسته‌ها و داشته‌های مردم از سوی دیگر عمیق‌تر شد.[2] وی در توضیحِ این نوع تبیینِ روان‌شناختی اجتماعی از انقلاب، به ذکر دلایل خود می‌پردازد و در ادامه می‌افزاید:

> راست بود که در چهارده سال پس از انقلاب سفید ... جهش‌های بزرگی در عرصه‌های بهداشت و آموزش صورت گرفته بود؛ تعداد پزشکان سه برابر شده، میزان مرگ و میر کودکان به میزان کمتر از ۱۲ برابر کاهش یافته، سوادآموزی از ۲۶٪ به ۴۲٪ رسیده بود ... . اما این نیز حقیقت داشت و معمولاً مخالفان نیز

---

۱. همان، ص ۱۲۹ - ۱۱۱.

۲. آبراهامیان، ***ایران بین دو انقلاب***، ص ۴۰۹.

به آن اشاره می‌کردند که پس از ۱۴ سال از به‌اصطلاح انقلاب سفید، ایران هنوز یکی از بدترین نسبت‌ها را درخصوص پزشک، بهیار و یکی از بالاترین میزان مرگ و میر اطفال و ... را در کل خاورمیانه داشت. درست بود که انقلاب سفید به روستائیان کمک کرد ... اما این هم حقیقت داشت که ۹۶٪ روستائیان بدون برق ماندند و در برابر هر دو خانوار که زمین دریافت کردند، یک خانوار بی‌زمین ماند ... روشن بود که سطح زندگی بسیاری از خانواده‌ها ... بهبود یافت، اما این هم روشن بود که کیفیت زندگی بسیاری از خانواده‌ها با گسترش حاشیه‌نشینی، حصیرآبادها، حلبی‌آبادها و ... نقصان گرفت.[1]

باید دانست که تحلیل انقلاب اسلامی براساس این نظریه، با اشکالاتی چند روبه‌روست. اشکال عمده تطبیق این نظریه با انقلاب اسلامی ایران در این است که نظریه‌پردازان معتقدند روند شبه‌مدرنیزاسیونی که در ایران از سال‌ها پیش از انقلاب شروع شده بود، نقطه آغاز افزایش انتظارات بود که بعدها بالارفتن بهای نفت و برخورداری عمومی از امکانات فراوان و سپس کاهش قیمت نفت، این فاصله تحمل‌ناپذیر را ایجاد کرد.

روند شتابان مدرنیزاسیون در ایران از اوایل دهه ۵۰ آغاز شد. با بررسی دقیق‌تر درمی‌یابیم که این نظریه اساساً فعالیت‌ها، مبارزات و نارضایتی‌ها علیه رژیم پهلوی دوم را قبل از مدرنیزاسیون، در نظر نگرفته و به‌همین‌رو انقلاب را تنها ناشی از مدرنیزاسیون می‌داند. این در حالی است که برخی تحلیل‌گران، ریشه‌های نارضایتی‌ها و قیام‌ها علیه دولت پهلوی را به مدت‌ها پیش از آغاز روند مدرنیزاسیون در ایران بازمی‌گردانند.

همچنین این نظریه اگرچه ممکن است برخی عوامل شتابزا در وقوع انقلاب را توضیح دهد، در بیان علت وقوع انقلاب اسلامی به تحلیلی یک‌جانبه پرداخته است؛ حال‌آنکه عوامل مختلفی در پیدایش هر انقلاب مؤثر است و انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده بیرون نیست. بنابراین نمی‌توان مدرنیزاسیون را عامل اصلی انقلاب ایران دانست.

سه. میشل فوکو (نظریه فرهنگی انقلاب)

یکی از اندیشمندان علوم اجتماعی فرانسه میشل فوکوست که به انقلاب اسلامی ایران

۱. همان، ص ۴۰۹ و ۴۱۰.

توجهی خاص داشته و تلاش نموده تا از منظر فرهنگی، انقلاب ایران را بکاود. البته نگاه فوکو به انقلاب اسلامی ویژگی‌هایی خاص دارد، اما چون او انقلاب ایران را انقلابی برخلاف جریان جنبش‌های مدرنیته تحلیل می‌کند، از این حیث پرداختن به دیدگاه او سودمند خواهد بود.

فوکو در بررسی‌هایش تأکید می‌کند که این انقلاب نمی‌تواند با انگیزه‌های اقتصادی و مادی صورت گرفته باشد؛ زیرا اگر این انگیزه‌ها در کار بود، مرفهان و متمولان هیچ‌گاه در آن شرکت نمی‌کردند. وی زمانی که وحدت کلمه مردم یا به تعبیر خود «اراده جمعی» مردم ایران را می‌بیند، شگفت‌زده می‌شود. او عامل اصلی این جریان را شکست مدرنیسم می‌داند و معتقد است که دوران نوسازی در ایران به‌سر آمده است.

اما پرسش اساسی در برابر نظریه فوکو این است که چرا ایران پس از یک قرن تلاش برای مدرن شدن (نهضت مشروطه و دوران پهلوی)، در مقابل مدرنیته قیام کرد، درحالی‌که به صورت طبیعی این اتفاق می‌بایست در غرب که مهد مدرنیته است، رخ می‌داد؟ چنان‌که پیش‌تر در غرب، قیام‌های کمونیستی در تقابل با مدرنیته به‌وجود آمد.

فوکو معتقد است که سبب این امر را باید در مذهب تشیع کاوید. او بر این باور است که مذهب تشیع دارای ویژگی‌هایی است که فرهنگ غرب از آن تهی است. از منظر وی، دو ویژگی اثرگذار در حرکت‌های مذهب تشیع وجود دارد:

۱. اعتقاد به امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و نقش او در زندگی مردم شیعه که براساس آن مردم نه‌تنها تحصیل وضع مطلوب را ناممکن نمی‌دانند، بلکه وقوع آن را نیز حتمی و لازم می‌شمرند؛ امری که بی‌تردید در برانگیختن آنها به قیام و تلاش برای بهبود اوضاع تأثیری به‌غایت دارد.

۲. وجود روحانیت شیعه و نقش آنها در حفظ دین و به‌ویژه حضور مرجعیت در جایگاه رهبران حقیقی مردم.

از نگاه فوکو، مرجعیت شیعه بدون این هزینه‌ها حاکمیت جامعه را به‌دست می‌گیرد و مردم نیز در عمل، کارگزار او می‌شوند. وی وقتی با یک خلبان بوئینگ مصاحبه می‌کند، با لحن آمرانه‌ای جواب می‌شنود که گرانبهاترین ثروتی که ایران از قرن‌ها پیش تاکنون داشته، در فرانسه نزد شماست؛ از او به‌خوبی نگهداری کنید![1] همچنین هنگامی که با

۱. رمضان نرگسی، «دغدغه‌های میشل فوکو درباره انقلاب اسلامی ایران»، *آموزه*، ش ۷، ص ۵۷ و ۵۸.

کارگران صنعت نفت سخن می‌گوید، درمی‌یابد که آنها به احدی جز امام خمینی ﷺ اعتماد ندارند.[1]

نتیجه آنکه، فوکو انقلاب اسلامی ایران را برخلاف جریان مدرنیسم و اساساً متفاوت با انقلاب‌های دیگر می‌داند. او این انقلاب را برگرفته از مبانی اعتقادی شیعه دانسته، بر این بنیاد نیز به تحلیل آن می‌پردازد.

در آخر باید گفت نظریه‌های مطرح درباره انقلاب اسلامی بسیار است، اما اغلب اینها نتوانسته‌اند انقلاب اسلامی را به‌درستی واکاوی کنند. اغلب تحلیل‌گران در بررسی انقلاب اسلامی آن را انقلابی هویتی و بر مبنای فرهنگ و نظریه‌های فرهنگی دانسته‌اند.[2] بنابراین با بررسی و نقد نظریه‌های مربوط به انقلاب درمی‌یابیم که انقلاب اسلامی در راستای هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران روی داد.

۱. همان، ص ۴۰.

۲. افزون بر آنچه درباره نظریه‌های انقلاب گفته شد، برخی دیگر از نظریات نیز انقلاب ایران را از منظر فرهنگی و هویتی و بر مبنای تلاش برای احیای اندیشه شیعی توصیف نموده‌اند. دیدگاه حامد الگار و حمید عنایت در این زمره قرار دارد.

چکیده

۱. انقلاب اسلامی ایران را می‌توان انقلابی در راستای هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران تلقی نمود که برای تأیید این مدعا می‌توان به آرای امام خمینی ﷺ نظری افکند. ایشان در این زمینه همواره بر هویت و استقلال به‌عنوان ماهیت انقلاب اسلامی ایران تأکید داشت.

۲. یکی دیگر از منابعی که درباره هویت و استقلال می‌توان به آن استناد نمود، شعارهای انقلابی مردم ایران است که بررسی آنها، هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران را در فرایند انقلاب اسلامی می‌نمایاند.

۳. منبع دیگر در این زمینه، رجوع به نظریه‌هایی است که درباره انقلاب اسلامی ایران مطرح گردیده است. بسیاری از نظریه‌پردازان خارجی در تحلیل انقلاب اسلامی بر این باورند که ماهیت این انقلاب با دیگر انقلاب‌های جهان متفاوت است. اینان معتقدند که عنصر فرهنگ و هویت در انقلاب اسلامی ایران نقش مؤثری دارد، ازاین‌رو انقلاب مزبور در راستای استقلال‌طلبی و هویت‌خواهی مردم ایران روی داد.

پرسش

۱. استقلال‌طلبی و هویت‌خواهی در انقلاب اسلامی را برمبنای دیدگاه‌های امام خمینی ﷺ توضیح دهید.

۲. تدا اسکاچ‌پل درباره شکل‌گیری انقلاب اسلامی چه نظریه‌ای به‌دست داد؟

۳. دیدگاه میشل فوکو را درباره انقلاب اسلامی شرح دهید.

۴. هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران را برپایه شعارهای انقلابی تحلیل نمایید.

برای پژوهش

۱. برای فهم هویت‌خواهی و استقلال‌طلبی در انقلاب ایران، دیدگاه امام خمینی ﷺ و نقد نظریه‌های موجود درباره انقلاب اسلامی را بررسی نمایید.

۲. یکی از نظریه‌هایی که درباره انقلاب مطرح شده، نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون است. این دیدگاه را درباره انقلاب اسلامی مورد بحث قرار دهید.

۳. تفاوت انقلاب اسلامی ایران با دیگر انقلاب‌های جهان را از نظر موضوع «هویت‌خواهی» بررسی نمایید.

منابع برای مطالعه بیشتر

۱. محمدحسین پناهی، «بررسی زمینه‌ها و اهداف انقلاب اسلامی ایران براساس شعارهای انقلاب»، **نشریه معارف**، قم، ش ۲۳، بهمن ۸۳.

۲. مصطفی ملکوتیان، **سیری در نظریات انقلاب**، تهران، قومس، ۱۳۸۰.

۴. محمدجواد هراتی، **رهیافت‌هایی در تبیین انقلاب اسلامی ایران**، همدان، شوق دانش، ۱۳۸۶.

فصل هفتم:

تحلیلی بر تحولات دوران تثبیت و تداوم انقلاب اسلامی

اهداف

از دانشجویان انتظار می‌رود:

۱ چالش‌های درونی در دوران تثبیت انقلاب اسلامی را توضیح دهند.

۲ چالش‌های بیرونی در دوران تثبیت انقلاب اسلامی را بیان دارند.

۳ با زمینه‌های شکل‌گیری جنگ تحمیلی و مهم‌ترین تحولات دوران تثبیت نظام آشنا شوند.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران پس از پیروزی نیازمند حرکت در راستای اهداف و آرمان‌های خود بود، اما از وضعیت انقلابی تا رسیدن به نظام مطلوب، چالش‌ها و مسائل داخلی و بین‌المللی فراوانی پیش رو بود که می‌بایست تا تثبیت نظام بر آنها فائق می‌آمد. بنابراین در چند سال نخستین انقلاب به این مسائل و مشکلات پرداخته شد، ولی در همین میان تهاجم نظامی گسترده عراق، زمینه چالش گسترده خارجی را برای جامعه پس از انقلاب فراهم نمود. البته تلاش برای حل این چالش‌ها به پویایی نظام کمك نمود و در تثبیت آن نیز مؤثر افتاد، اما خساراتی را نیز برای جامعه ایران به‌بار آورد؛ ازجمله اینکه بخشی از ظرفیت نیروهای انقلابی صرف دفع تجاوز دشمن خارجی گردید و بسیاری از بهترین نیروهای انقلابی و نظریه‌پردازان نظام نیز در ترورهای داخلی و تهاجم خارجی از بین رفتند که این خود آسیبی جدی برای نظام به‌شمار می‌آمد.

در این فصل می‌کوشیم تا ضمن واکاوی تحولات پس از انقلاب، به مسائل ایران در دو دوره تثبیت و تداوم انقلاب اسلامی بپردازیم.

الف) دوره تثبیت نظام

به‌طورکلی دوره اول پس از انقلاب اسلامی که دوره تثبیت نظام است، در قالب دو مقوله درخور بررسی است: یکی چالش حفظ و بقای انقلاب و نظام جدید در برابر موانع داخلی (۱۳۵۹ - ۱۳۵۷) و دیگری چالش حفظ و بقای انقلاب در مقابل موانع خارجی و داخلی (۱۳۶۷ - ۱۳۵۹).

با پیروزی انقلاب اسلامی، پویش بیداری ایرانیان که در هویت و استقلال‌خواهی آنان ریشه داشت، فرصتی تاریخی پیش‌روی خود یافت که از جنبش تنباکو در جستجوی آن بود. هویت و استقلال که تا پیش از این در بعد نفی نظام ظاهر می‌شد، این‌بار دستاوردی بزرگ برای انقلاب اسلامی به‌شمار می‌آمد. تأکید بر ماهیت اسلامی و ضداستعماری انقلاب اسلامی در این دوران، نشانه‌هایی از اولویت‌یافتن عناصر هویت و استقلال در مدیریت کشور بود که حرکت به‌سوی پیشرفت را به‌دنبال داشت. این نوع نگاه درحقیقت بدعتی در عرصه بین‌الملل بود و به همین دلیل، هم از جانب نظام بین‌الملل و هم از درون، ازسوی برخی جریان‌های فکری غرب‌گرا مورد هجوم واقع شد. بدین‌ترتیب، انقلاب اسلامی با چالش حفظ و بقای انقلاب روبه‌رو گردید.

یک. چالش حفظ و بقای انقلاب و نظام جدید در برابر موانع داخلی (۵۹ - ۵۷)

با پیروزی انقلاب اسلامی نیاز به حفظ و تداوم انقلاب در عرصه داخلی و در پی آن نیاز به امنیت و انسجام، بیشتر احساس شد؛ چراکه ناامنی‌های به‌وجودآمده بیش از هر چیز انقلاب را تهدید می‌نمود. حوادث سال‌های اولیه انقلاب و درگیری‌های خیابانی بیانگر این مدعاست.

تأسیس نهادهای انقلابی، مقابله با نیروهای گریز از مرکز، پیگیری وظایف مشخص‌شده برای دولت انتقالی (با نظارت شورای انقلاب)، زمینه‌سازی برای نهادینه کردن حضور مردم در سیاست و همچنین پرسش از نوع حکومت و قانون اساسی، در این راستا درخور بحث است.

افزون بر تأسیس نهادهای انقلابی برای گذر از وضعیت انقلابی، با روشن شدن نوع نظام سیاسی کشور، انتخابات مختلفی به‌منظور تدوین قانون اساسی و پس از آن مشخص

نمودن مجریان آن برگزار شد. این پویش‌ها البته گاه با چالش‌هایی نیز روبه‌رو گردید. به بیانی دیگر، پدیده «انقلاب ـ نظام» که هم مقتضیات انقلاب و هم نیازهای نظام را از ایرانِ پس از انقلاب طلب می‌نمود، اجماع نظر در مدیریت قدرت و سیاست را با دشواری‌هایی مواجه می‌ساخت که تهدیدی برای بقای انقلاب و نظام تازه‌تأسیس به‌شمار می‌آمد.

آنچه روابط قطب‌های قدرت در دوره اولیه پس از انقلاب، یعنی دولت انتقالی (موقت) و شورای انقلاب را توجیه‌پذیر می‌سازد، وجود نگرش‌های متفاوت آنها در پیشبرد و اصلاح امور کشور است. تأکید دولت انتقالی بر تدبیرهای اداری و معمول بروکراتیک در جامعه انقلابی و غفلت از ابتکارهای انقلابی، از گستره فعالیت این دولت کاست. ازآن‌رو که دولت موقت می‌بایست زمینه انتقال قدرت را فراهم می‌آورد، نتوانست تا پایان کار، این موضوع را دنبال کند و به همین‌رو سرانجام نیز از قدرت کناره‌گیری کرد. در مقابل، شورای انقلاب ضمن در نظر داشتن نیازهای انقلابی، ملاحظات سازمانی و تشکیلاتی را برای کنترل و هدایت امور مورد توجه ویژه قرار داد. برای مثال، دولت موقت از ابتدا با نهادهای انقلابی هماهنگی نداشت؛ تا جایی‌که به گفته مهندس بازرگان، این دولت از همان آغاز در مقابل کمیته‌ها قرار گرفت.[1]

دولت موقت وظیفه داشت زمینه تثبیت را تا انتخابات ریاست‌جمهوری فراهم آورد، اما در این راه توفیقی نیافت و تنها توانست انتخابات خبرگان قانون اساسی و همه‌پرسی تعیین نوع نظام «جمهوری اسلامی» را برگزار نماید. شورای انقلاب بر پدیده «انقلاب نظام» تأکید داشت، اما دولت موقت بر پدیده «نظام» اصرار می‌ورزید.

شهید بهشتی در این زمینه می‌گوید:

> ما معتقد بودیم که در داخل مملکت باید خارج از فرم بروکراتیک عمل کرد، اما آقای مهندس بازرگان عجیب تکیه داشتند روی اینکه همه کارها باید توی کانال بروکراتیک پیش برود. به همین دلیل، ما خیلی ضربه خوردیم ... ما معتقدیم که این ملت، امروز به کارهای بنیادی و ضربتی احتیاج دارد.[2]

نتیجه آنکه، قطب‌بندی سیاسی در دوران نخستین، به سمت تمرکز بر نیروها و نهادهای

---

۱. بازرگان، ***انقلاب ایران در دو حرکت***، ص ۱۲۲.

۲. واحد فرهنگی بنیاد شهید بهشتی، ***اسطوره‌ای بر جاودانگی***، ص ۱۰۳۸.

سیاسی پیش رفت. چالش‌های ناشی از تقابل نگرش‌های مذکور در طول دولت انتقالی، تا روز پس از تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ ادامه داشت. بدین‌ترتیب با پایان یافتن این مسئله و محوریت یافتن تفکر انقلابی در مدیریت کشور، دولت موقت از قدرت کناره‌گیری نمود.

درحقیقت آخرین حادثه قبل از کناره‌گیری دولت انتقالی، تسخیر سفارت آمریکا بود که از آن به «انقلاب دوم» یاد می‌شود. آمریکا با از دست دادن پایگاه‌های رسمی خود تنها از طریق سفارت‌خانه می‌توانست بر انقلاب نظارت کند و این سببِ تبدیل شدن آنجا به مرکز جاسوسی شد. پس از آن نیز سفارت آمریکا به دست دانشجویان تسخیر گردید.

آمریکا برای خروج از این بن‌بست عملیات طبس را در اردیبهشت ۱۳۵۹ تدارک دید، اما در عمل ناکام ماند. بدین‌ترتیب، تهدیدهای آمریکا برای حمله به ایران آغاز شد؛ حرکتی که راهپیمایی ضدآمریکایی مردم را در پی داشت. پیام امام خمینی ﷺ و همچنین فتوای ایشان مبنی بر ضرورت یادگیری استفاده از سلاح برای افراد بیست سال به بالا و تشکیل ارتش بیست میلیونی برای آمادگی درصورت حمله آمریکا، برای مقابله با این تهدید نیز تأثیر بسزایی داشت.[1]

بی‌تردید شعار «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، قدرت نوظهور جمهوری اسلامی ایران را در ابعاد جدیدی نمایاند. سرانجام قطع رابطه سیاسی ایران و آمریکا از سال ۵۸ به بعد نیز به رابطه سلطه‌آمیز آمریکا پایان داد.

در سال‌های ۵۷ تا ۵۹ مسئله مهم دیگر، روی آوردن ضدانقلاب به ترور شخصیت‌های فکری، سیاسی و مذهبی انقلاب بود؛ امری که صدمات جبران‌ناپذیری بر پیکره نظام وارد آورد. مسئله دیگر برای انقلاب که از بیرون حمایت می‌شد، کودتای ناموفق نوژه در سال ۱۳۵۹ بود که پیش از اجرا به‌دست نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خنثی گردید. با شکست این موارد، گزینه جنگ مطرح گردید.

توضیح اینکه، وقتی انقلاب اسلامی ایران ایده جدیدی را در مسائل مختلف داخلی و بین‌المللی مطرح نمود، ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل به چالش کشیده شد. از همین‌رو، ابرقدرت‌ها برای مهار انقلاب اسلامی و جلوگیری از گسترش آن در کشورهای منطقه،

---

۱. موسوی خمینی، ***صحیفه امام***، ج ۱۵، ص ۳۸۶.

تهاجم نظامی را در دستورکار قرار دادند و بدین‌ترتیب از سال ۵۹ به بعد چالش خارجی نیز به مشکلات انقلاب اسلامی افزوده شد.

دو. چالش حفظ و بقای انقلاب در برابر موانع داخلی و خارجی (۶۷ - ۵۹)

تهاجم نظامی به انقلاب نوپای ایران ضمن آنکه امنیت و آسایش کشور را سلب می‌نمود، دستاورد پیروزی حاصل از انقلاب را نیز به چالش می‌کشید. مسئله مهم دراین‌باره تقویت قوای داخلی بود؛ چراکه جنگ تحمیلی، آزمونی برای ارزیابی قدرتمندی ایران در زمینه‌های مختلف - ازجمله مدیریت استراتژیک و انسجام ملی - به‌شمار می‌رفت. با آغاز جنگ، همه‌چیز ظاهراً پیروزی سریع، آسان و کم‌هزینه عراق را نوید می‌داد؛ چنان‌که کسینجر چند روز پس از آغاز جنگ پیش‌بینی کرد که عراق طی ده روز در جنگ پیروز می‌شود. بختیار نیز که به خارج از کشور رفته بود، سقوط نظام اسلامی را محقق می‌دانست.[۱]

در این زمان کشور در مسئله هماهنگی مدیریت، در چالشی اساسی قرار گرفت و این در حالی بود که هجوم دشمن در مرزها عملاً پنج استان کردستان، کرمانشاه، ایلام، آذربایجان غربی و خوزستان را مستقیماً درگیر جنگ کرده بود. ناهماهنگی بنی‌صدر با قوای انقلابی، مانع از تحرک لازم نیروهای مردمی داوطلب برای حضور در جبهه‌ها گردید. البته «ستاد جنگ‌های نامنظم» در جبهه‌ها با مدیریت دکتر مصطفی چمران و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نخستین هسته‌های مقاومت سازمانی در برابر نیروهای مهاجم در عراق را بنیان‌گذاری نمود، ولی گستردگی حملات، انسجام بیشتری را می‌طلبید.

تمرکز قوا و دفاع از حمله خارجی، موانع داخلی را برای انسجام بیشتر مرتفع نمود. در این مسیر، مخالفان به تجمیع قوای خود پرداختند و بدین‌سان ناسازگاری‌ها آشکارتر شد؛ آن‌گونه که هنگام طرح بی‌کفایتی سیاسی بنی‌صدر در مجلس (خرداد ۱۳۶۰)، گروه‌های مجاهدین خلق، پیکار، رنجبران و اقلیت‌های دیگر، حملات وسیعی برای جلوگیری از کار مجلس تدارک دیده بودند که این خود به‌نوعی اعلان مبارزه مسلحانه بود. با کنار رفتن بنی‌صدر، موضوع انحلال و ادغام نهادهای انقلابی - که با فشار گروه‌های مرتبط با او انجام می‌گرفت - کم‌رنگ شد و نیروهای دفاعی، انسجام بیشتری یافتند، اما متأسفانه در

۱. انصاری، **حدیث بیداری**، ص ۱۴۰.

واکنش به این برکناری، موجی از ترورها ازسوی نیروهای طرف‌دار بنی‌صدر صورت گرفت که در جریان آن بسیاری از نیروهای انقلابی به شهادت رسیدند.

پس از آن حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان سومین رئیس‌جمهور ایران انتخاب شد و عملیات گسترده بیت‌المقدس برای آزادسازی خرمشهر آغاز گردید که درنتیجه آن، خرمشهر در سوم خرداد سال ۱۳۶۱ آزاد شد و بدین‌گونه نقطه‌عطفی در تاریخ جنگ پدید آمد. همچنین با وجود ترورهای هدفمند و تلاش‌های حاصل از آن، با هدایت امام ﷺ، جنگ ماهیت دفاعی پیدا کرد و ازاین‌رو هرچند ترورها صدمات سنگینی را وارد آورد، اما عملاً بر پیوستگی و انگیزه مقاومت و تقدس دفاعی افزوده شد.

بدین‌ترتیب با تعریف جدید از قدرت و مدیریت دفاع مقدس ازسوی حضرت امام ﷺ، نتایج از پیش تعیین‌شده حامیان و عاملان جنگ محقق نشد؛ تا جایی‌که آنان را به تجدیدنظر درباره ارزیابی خود واداشت. در این جنگ مروری بر اظهارات بهره‌جویان از جنگ، تلخی تغییر موازنه به نفع ایران را به‌خوبی روشن می‌کند.

در هر حال، با وجود خسارت‌های فراوانی که در جنگ به نظام نوپای انقلابی وارد گردید، جنگ تحمیلی عملاً به عرصه‌ای برای پویش و شکوفایی فرهنگ اسلامی در ایران بدل شد. در این میان مهم‌ترین نکته، نقش پرفروغ اسلام در بسیج و هدایت قوای کشور بود؛ موضوعی که آمریکایی‌ها را سخت شگفت‌زده کرده بود.

مقاومت همه‌جانبه مردم ایران در تهاجم نظامی سبب گردید که قطعنامه هفتم شورای امنیت درمورد جنگ ایران و عراق در سال ۶۷ نسبت به قطعنامه‌های پیشین انعطاف بیشتری داشته باشد و حتی موضوع تجاوز و تعیین متجاوز را مطمح‌نظر قرار دهد. در این زمینه نگرانی‌های قدرت‌های بزرگ از قدرتمندی ایران - در اواخر سال ۱۳۶۵ تا ماه‌های نخست سال ۱۳۶۶ - به ایجاد جریانی منجر شد که می‌توان آن را «استراتژی فشار همه‌جانبه» علیه جمهوری اسلامی نامید. اهمیت این جریان از آنجا ناشی می‌شود که پنج کشور عضو دائم شورای امنیت[1] - که هر یک در فروش اسلحه به عراق یا حمایت‌های سیاسی و اقتصادی از آن نقش داشتند - عزم خود را جزم کرده بودند تا با اجرای طرح‌های سرّی، از ادامه جنگ ایران و عراق که احتمالاً به پیروزی ایران ختم می‌شد، جلوگیری کنند.

۱. آمریکا، انگلیس، چین، روسیه و فرانسه.

هم‌زمان با فشارهای سیاسی و دیپلماتیک بر جمهوری اسلامی مبنی بر پذیرش قطعنامه شورای امنیت، کشورهای عضو ناتو به‌رهبری آمریکا با افزایش نیروهای نظامی و رزمی خود در خلیج‌فارس و ایجاد درگیری، فشار جدی نظامی را نیز بر ایران وارد آوردند. آمریکا و انگلیس ناوهای خود را در خلیج‌فارس متمرکز کردند و در راستای این استراتژی، ناو هواپیمابر آمریکایی در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، هواپیمای مسافربری ایرباس ایران را مورد هدف قرار داد.

بدین‌ترتیب با افزایش همه‌جانبه فشارهای بین‌المللی بر جمهوری اسلامی ایران و با علم به طولانی بودن راه و مسئولیت سنگین ناشی از دستاوردهای پیروزی انقلاب و صیانت از موفقیت‌های حاصل‌شده در این زمینه، جمهوری اسلامی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت؛ قطعنامه‌ای که امام ﷺ راحل پذیرش آن را به نوشیدن جام زهر تعبیر نمود.[1]

تجربه چندین انتخابات در دوره هشت‌ساله دفاع مقدس و پذیرش سختی‌های ناشی از استقلال و هویت‌یابی، به همراه دستاوردهای مهمی چون روحیه ایثار و شهادت، عملاً ایرانی نوین و پویا را پی‌ریزی نمود؛ آن‌گونه که با اتمام جنگ، بازسازی و سازندگی برای رفع خسارت‌ها به‌سرعت آغاز گردید.

از دیگر رخدادهای این دوره می‌توان به انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی اشاره نمود که در آن رقابت انتخاباتی، گروه سیاسی جدیدی به نام «مجمع روحانیون مبارز» شکل گرفت؛ رخدادی که گویای تکوین چارچوب جدید اندیشه‌ای در دستگاه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کشور بود.

ب) دوره تداوم انقلاب اسلامی

بی‌تردید جنگ تحمیلی و خسارت‌های ناشی از آن، از تحقق برخی آرمان‌های انقلاب اسلامی برای پیشرفت در راستای تعالی جلوگیری نمود، اما با خاتمه جنگ و دست‌خالی ماندن تجاوزگران و حامیان آنها و احساس قدرت حاصل از پایداری و توانایی حفظ دستاوردهای پیروزی، دوره جدیدی از پویش‌های داخلی برای پیشرفت آغاز گردید تا آرمان‌های انقلابی تحقق یابد.

---

۱. موسوی خمینی، ***صحیفه امام***، ج ۲۱، ص ۹۵.

ازسویی حوادث مهم در سال‌های ۶۷ و ۶۸ نیز تأثیرات مهمی در ماهیت برنامه‌ریزی‌ها و روند نیازهای آینده کشور برجای نهاد. روحیه عمل و امیدواری به آینده نیازمند سازمان‌دهی و جهت‌گیری بود تا در جستجوی «تغییر»، از مسیر «هویت» و «استقلال» کشور منحرف نگردیم. ازاین‌رو در مهرماه ۶۷ امام ﷺ در پیامی نُه ماده‌ای بدین مهم پرداخت. بخشی از این پیام به این موارد اشاره داشت: تأکید بر سیاست نه شرقی و نه غربی، استفاده از نظر کارشناسان، توسعه و تکامل بنیه دفاعی کشور، توجه به بازسازی مراکز صنعتی، برنامه‌ریزی برای رسیدن به رفاه توأم با شعائر اسلامی، پرهیز از فرهنگ مصرفی و نیز تأکید بر حفظ ارزش‌ها و شئون اخلاقی جامعه.[۱]

با وجود این رهنمودها، اختلاف‌نظرهایی میان گروه‌های سیاسی رخ داد. این‌بار نیز امام ﷺ ضمن طبیعی دانستن اختلاف‌نظرها، بر وحدت و پافشاری بر اصول تأکید کرد. در پیام ایشان در سال ۶۷ که به «منشور برادری» معروف شد، آمده است:

> در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد ... اختلاف اگر زیربنایی و اصولی شد، موجب سستی نظام می‌شود.[۲]

در دی‌ماه سال ۶۷ هیئتی به سرپرستی آیت‌الله جوادی آملی، از سوی امام خمینی ﷺ برای دیدار با گورباچف و رسانیدن پیام ایشان به مسکو رفت. امام ﷺ در نامه‌ای نکات مهمی را متذکر شد که گویای توجه به مسئولیت‌ها و وظایف در ابعاد فراملی نهضت اسلامی است. در بخشی از این نامه آمده است که مشکل شما مبارزه بیهوده با خداست که مبدأ آفرینش است. از این پس می‌باید کمونیسم را در موزه‌های جهان جستجو کرد؛ زیرا مکتب مادی نمی‌تواند با مادیت پاسخگوی نیازهای بشر باشد.[۳]

پس از آن، مقابله‌های جدیدی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی آغاز شد که نوشتن کتاب ***آیات شیطانی*** نمونه‌ای از این جهت‌گیری‌ها بود. صدور حکم ارتداد سلمان رشدی در تاریخ ۲۵

---

۱. بنگرید به: همان، ص ۱۵۹ - ۱۵۵.
۲. همان، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
۳. همان، ص ۲۲۶ - ۲۲۰.

بهمن ۱۳۶۷، از سوی امام ﷺ بار دیگر اهمیت و جایگاه ایران را در قوت رهبری و گردهم آوردن اعتراضات پراکنده (وحدت مسلمین) نشان داد. نکته مهم در این رخداد، توجه به وحدت سریع غرب و سپس سستی و فروپاشی آن در مقابله با نظام جمهوری اسلامی ایران است.

شش روز پس از این حکم، جامعه اقتصادی اروپا سفرا یا رؤسای هیئت‌های دیپلماتیک خود را فراخواند و بدین‌ترتیب مبارزه علنی‌تر علیه اسلام آغاز شد.[1] با این همه، در فاصله کمتر از دو هفته، جامعه اقتصادی اروپا خواستار از سرگیری روابط عادی با جمهوری اسلامی ایران شد و سرانجام وزیر خارجه اسپانیا ـ که ریاست جامعه اقتصادی اروپا را برعهده داشت ـ اعلام کرد که جامعه اروپایی می‌خواهد با ایران روابط عادی سازنده داشته باشد. این‌گونه بود که قدرت‌ها به‌ناچار قدرت جدید ایران را پذیرفتند.

در ۱۴ خرداد سال ۱۳۶۸ امام خمینی ﷺ پس از یک عمر مبارزه در راه اسلام و احیای اندیشه اسلامی، دعوت حق را لبیک گفت. با رحلت امام ﷺ گویی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران ناگهان در انبوه مسائل و مشکلات داخلی و خارجی رها شد. خلأ رهبری برای انقلاب و نظام، امید دشمنان را برای جلوگیری از انتشار اسلام سیاسی زنده کرد. اما مجلس خبرگان رهبری، این نهاد قانونی و منتخب مردم که از آغاز انقلاب تأسیس گردیده بود، به‌سرعت یکی از شخصیت‌های باسابقه انقلاب و نظام را به رهبری برگزید. بی‌گمان گزینش رهبری جدید با این سرعت بار دیگر قوام و قدرت ایران اسلامی را به نمایش گذارد.

پس از آن انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار گردید و رئیس‌جمهور جدید براساس قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸ که در آن که سمت نخست‌وزیری حذف شده بود، زمام امور اجرایی کشور را به‌دست گرفت. از این پس می‌بایست سیاست‌هایی دنبال می‌شد تا آرمان‌های انقلاب محقق گردد، هرچند که از دوران انقلاب تا سال ۶۷ امکان تحقق این آرمان‌ها به‌دلیل درگیر شدن در چالش‌های خارجی و داخلی، کمتر فراهم گردید.

یک. گفتمان سازندگی و توسعه اقتصادی

با توجه به خرابی‌های پس از جنگ، کشور به لحاظ اقتصادی در وضعیت دشواری قرار گرفت. ازاین‌رو، لازم بود به‌سرعت برنامه بازسازی کشور و متعاقب آن حرکت به سوی

۱. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ***آیات شیطانی***، ص ۴۷.

پیشرفت آغاز شود. دولت وقت نیز به این جمع‌بندی رسیده بود که با خاتمه یافتن جنگ، امکان تدوین و اجرای برنامه توسعه برای پیشرفت ایران اسلامی فراهم شده است. به همین‌رو، در سازمان برنامه و بودجه و دستگاه‌های اجرایی دیگر، گام‌های نخستین برای تدوین برنامه اول توسعه کشور برداشته شد.[1]

بدین‌ترتیب، تلاش‌هایی برای تحقق آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی صورت گرفت که هدف آن، سازندگی و رفع مشکلات اقتصادی کشور بود. از همین‌رو می‌توان از فضای حاکم بر سیاست‌های این دوران با عنوان «گفتمان سازندگی و توسعه اقتصادی» نام برد.

دولتمردان در این دوران برای بازسازی کشور به‌دنبال بهترین الگو بودند تا مشکلات موجود رفع گردد، ولی از آن‌رو که فرصت تدوین این الگو نبود، از الگوهای خارجی و سازمان‌های بین‌المللی استفاده شد.

برنامه اول توسعه اقتصادی پس از طی مراحل قانونی به تصویب رسید، اما به‌جای آن دولت وقت برنامه دیگری را به نام «برنامه تعدیل اقتصادی» اجرا نمود که برنامه پنج‌ساله اول تحت‌الشعاع جهت‌گیری‌های آن قرار گرفت. برنامه تعدیل اقتصادی که در سه برنامه دیگرِ توسعه اقتصادی نیز اثرگذار بود، قرائتی از مکتب مدرنیزاسیون توسعه بود که در بحران‌های اقتصادی دهه هشتاد مطرح گردید. این برنامه اساساً یکی از پیشنهادهای سازمان‌های بین‌المللی برای رفع مشکلات در کشورهایی بود که دچار بحران‌های اقتصادی بودند. طبیعتاً غلبه نگاه حاکم بر این سیاست نیز تحت‌تأثیر اقتصاد سرمایه‌داری بود.

با توجه به نگاه خاص سیاست تعدیل درخصوص مسائل اجتماعی، اجرای آن در جامعه ایران پس از گذشت مدتی پیامدهایی پیش‌بینی‌نشده را به‌دنبال داشت و زمینه بروز مشکلات اقتصادی بیشتر را برای جامعه ایران فراهم نمود. سیاست تعدیل درحقیقت تلاشی سازمان‌یافته برای رشد اقتصادی کشورهای درحال‌توسعه به‌شمار می‌آید. این کشورها عموماً با مشکلات و مخاطرات زیادی در زمینه بازسازی ساختار اقتصادی روبه‌رویند و به همین‌رو نیازمند نوعی ابتکار در بازسازی‌اند و بدین‌سبب از این سیاست بهره می‌گیرند.[2]

این سیاست به توصیه نهادهای بین‌المللی نظام سرمایه‌داری برای توسعه در کشورهای

---

۱. مؤمنی، ***کالبدشکافی یک برنامه توسعه***، ص ۱۳۰.

۲. مصلی‌نژاد، ***آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی در ایران***، ص ۲۷.

جهان‌سوم عملی می‌گردد و بدیهی است کشورهایی که قادر به ایجاد تغییر در ساختار اقتصادی خود نباشند، مورد حمایت این نهادها قرار نمی‌گیرند. در این‌خصوص بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در تنظیم ساخت‌های داخلی کشورهای جهان‌سوم از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند.

بدین‌ترتیب، الگوی ارائه‌شده دارای پیش‌شرط‌هایی مبتنی بر ضرورت‌های بین‌المللی است و به‌منظور اجرای آن نیز می‌باید برخی شروط - که نهادهای بین‌المللی برای پرداخت وام دارند - پذیرفته می‌شد. ازسویی، در این روند نیاز درونی کشورها مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه توسعه اقتصادی تحت‌تأثیر فرایندهایی انجام می‌پذیرد که ازسوی نهادهای بین‌المللی سازمان‌دهی شده‌اند.[1]

بنابراین آنچه به‌عنوان برنامه اول در قالب برنامه تعدیل اقتصادی اجرا شد، تابعی از ضرورت‌های نظام بین‌المللی در جهت هماهنگ‌سازی ساختار اقتصادی با نهادهای اقتصادی بین‌المللی است.[2]

۱. تحولات فرهنگی

اجرای برنامه‌های توسعه مستلزم بهره‌گیری از الگوهای فرهنگی خاصی در کشور بود که از آن به «فرهنگ توسعه» تعبیر می‌شود. به‌واقع در اجرای این برنامه‌ها نیاز به نوعی فرهنگ‌سازی - با تأکید بر اقتصاد مطلوب‌تر، رفاه حداکثری و افزایش ثروت - مطمح‌نظر قرار می‌گیرد. بنابراین اگرچه این برنامه، عنوان برنامه توسعه اجتماعی و فرهنگی را نیز در کنار توسعه اقتصادی به‌همراه داشت، در آن توجه کمتری به موضوع فرهنگ شده بود.[3]

البته در بعد فرهنگی، برنامه‌های دیگر توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز وضعیت مشابهی داشت و بدون ارائه راهکارهای عملیاتی در بعد فرهنگی دنبال شد. در این برنامه‌ها با وجود اختصاص یافتن بودجه‌ای به موضوع فرهنگ، مکانیسمی برای فرهنگ‌سازی و تقویت فرهنگی در نظر گرفته نشده بود.

---

۱. استیگلیتز، ***جهانی‌سازی و مسائل آن***، ص ۳۵ و ۳۶.
۲. هزاوه‌ای، ***الگوهای مسلط توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران***، ص ۱۶۷.
۳. بنگرید به: قانون برنامه اول توسعه اقتصادی و اجتماعی.

بی‌اعتنایی به فرهنگ در دو برنامه اول و دوم را می‌توان به‌سادگی با مطالعه قانون برنامه اول و دوم و همچنین برنامه‌های تعدیل اقتصادی دریافت.[1] بنابراین باید به این موضوع مهم توجه داشت که عموماً فرهنگ توسعه به‌سهولت و به‌آرامی در جامعه نهادینه می‌شود و هویت فرهنگی را با چالش روبه‌رو می‌سازد؛ آن‌گونه‌که حتی صرف اختصاص بودجه نمی‌تواند به رفع آن کمک کند.

ازسوی دیگر، اجرای برنامه‌های توسعه باتوجه به نگرش خاص فرهنگی دراین الگوها، زمینه را برای تغییر در فرهنگ و رفتار عامه مردم فراهم می‌نمود. بنابراین به‌هنگامی که برنامه‌های توسعه اجرا می‌شد، ناگهان در بالاترین سطح تصمیم‌گیری کشور و به‌ویژه ازسوی رهبری نظام، بحث تهاجم فرهنگی مطرح گردید. بدین‌رو، از سال‌های میانی برنامه توسعه به بعد، مهم‌ترین نگرانی‌های مسئولان نظام و دیگر قشرهای جامعه، مقابله با تهاجم فرهنگی بود.

نکته دیگر اینکه، تدوین‌کنندگان برنامه‌های یادشده برای رفع مشکلات اقتصادی جامعه از الگوهای بیرونی یاری جستند. از آنجاکه اجرای این الگوها متناسب با مقتضیات فرهنگی جامعه ایران نبود، ناخواسته برخی چالش‌های فرهنگی برای جامعه پدید آمد. افزون بر این، تأکید بر الگوهای بیرونی توسعه، دستاوردهای فکری، سیاسی و اقتصادی خاصی مانند سکولاریسم، سودآوری نامحدود، صنعتی شدن نامحدود، دولت‌سالاری، حاکمیت مطلق بخش خصوصی، فردگرایی مطلق و دنیاپرستی در پی داشت.[2] از سویی دیگر، چون الگوهای وارداتی بر عقاید و ارزش‌های خاصی متکی هستند، بدیهی است که با باورهای این جوامع در تعارض‌اند؛ امری که موجب بروز بحران‌های هویتی، تنش‌ها، ناآرامی‌ها و مشکلات دیگر در جهان‌سوم گردید.

۲. تحولات اقتصادی

در بعد اقتصادی، صاحب‌نظران اقتصادی و اجتماعی بر این باورند که اجرای این الگوها ناخواسته موجد مشکلات اقتصادی و اجتماعی نظیر نابرابری اجتماعی نیز گردید. درحقیقت براثر اجرای این برنامه‌ها ـ که برپایه نگاهی خاص به اقتصاد بود ـ گروهی

۱. بنگرید به: قانون برنامه اول و دوم توسعه.

۲. سریع‌القلم، ***توسعه جهان سوم و نظام بین‌الملل***، ص ۵۰ و ۵۱.

از ثروتمندانْ ثروتمندتر گردیدند و قشرهای آسیب‌پذیر جامعه نیز در وضعیت بدتری قرار گرفتند. این امر تغییرات ارزشی و فرهنگی نیز در پی داشت که خود چالشی برای برنامه‌های بعدی به‌شمار می‌رفت. یکی از این تغییرات، تجمل‌گرایی و نیز تبدیل شدن ثروت به ارزش اجتماعی در میان برخی قشرهای جامعه بود.[1]

درحقیقت فرایند بازسازی اقتصادی در ایران که با عنوان توسعه ارائه گردید، با توجه به ویژگی‌هایی که داشت، موجب بروز شکاف‌هایی در جامعه از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شد. در این زمان هنگام آغاز برنامه اول توسعه اقتصادی، سخنان برخی مسئولان نشان‌دهنده نوع نگاه خاصی بود که برای پیشرفت ایران برگزیده بودند. به همین دلیل در پی آن ارزش‌هایی در جامعه شکل گرفت که ارزش‌های پیشین را به چالش کشید. بدین‌ترتیب به اقتضای ضرورت‌های سیاست و به‌دنبال ظهور گروه‌های جدید که خواهان نوسازی سیاسی بودند، به‌تدریج ارزش‌هایی که دارای رنگ و بوی ملی و اساطیری‌اند، احیا شد و بر هویت ملی ایرانی در کنار هویت اسلامی تأکید گردید.

با آشکارتر شدن خطوط گسست میان ارزش‌های سنتی و ارزش‌های جدید، مشکلاتی در عرصه فرهنگ نمایان شد. بحث‌های تهاجم فرهنگی ـ که بعدها شدت یافت و رهبر انقلاب نیز آن را «شبیخون فرهنگی» نامید ـ در راستای واکنش به این چالش‌ها مطرح گردید. این وضعیت با ظهور نسل جدیدِ وابسته به طبقات مدرن ـ که در گذشته دچار انفعال شده بود ـ پس از دوم خرداد ۷۶ عرصه‌های تازه‌ای را برای گسترش گفتمان‌های مربوط به رابطه سنت و مدرنیسم فراهم ساخت.

دو. گفتمان اصلاحات و توسعه سیاسی

گفتمان سازندگی به شیوه توسعه‌گرایی و با استفاده از الگوهای بیرونی، بر تحولات دوره بعد و تصمیم‌گیری‌های پس از آن نیز تأثیر نهاد؛ آن‌گونه که دولت‌های بعدی با توجه به گرایش توسعه‌گرایی، موضوع توسعه سیاسی را به‌عنوان مهم‌ترین مسئله در این دوران مطرح نمودند.

---

۱. برای مطالعه بیشتر درباره تأثیر برنامه‌های اول و دوم توسعه بر نابرابری اجتماعی و تغییرات ارزشی و فرهنگی بنگرید به: رفیع‌پور، ***توسعه و تضاد***.

شاید بتوان گفت گفتمان سازندگی و توسعه اقتصادی زمینه شکل‌گیری گفتمان اصلاح‌طلبی را فراهم نمود. توضیح اینکه، گرایش برنامه‌های دولت سازندگی به الگوهای بیرونی، بستری را آماده نمود تا گرایش به استفاده از الگوهای بیرونی در موضوعات مختلف ازجمله موضوعات سیاسی - که چندان با فرهنگ جامعه ایران و مبانی انقلاب اسلامی سازگاری نداشت - فراهم گردد.

در ابتدا تصور می‌شد که گفتمان اصلاحات در واکنشی نقادانه به سیاست‌های دولت سازندگی مطرح گردیده، اما با توجه به فضای ایجادشده در این دوران و شعار آزادی که مبنای اساسی گفتمان اصلاحات قرار گرفت، بعدها مشخص گردید که گفتمان اصلاحات با تأکید بیشتر بر استفاده از الگوهای بیرونی، گام برداشته است.

ازسویی در گفتمان اصلاحات، توسعه سیاسی نیز مطرح گردید که براساس دیدگاه برخی از افراطیون آن، تغییر در ساختار سیاسی و عدول از برخی آرمان‌های انقلابی - برای رسیدن به پیشرفت - ضرورت دارد و برای رسیدن به ترقی نیز می‌باید نگاه خود را به تجربه غرب معطوف نمود. این دیدگاه، دولت‌های غربی را برای تضعیف ساختار قدرت سیاسی امیدوار کرد و چالش جدیدی برای نظام به وجود آورد.

یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی که در گفتمان اصلاحات مطرح گردید، موضوع تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی بود. براساس این نگاه، برای رسیدن به پیشرفت‌های اقتصادی می‌باید به تحول در ساختارهای سیاسی دست یازید.

در بحث اقتصادی نیز در دولت اصلاحات، نگرش قالب همان برنامه تعدیل اقتصادی بود. به بیانی دیگر، برنامه‌های توسعه در این دولت نیز تحت‌تأثیر برنامه‌های تعدیل اقتصادی قرار گرفت، اما نقطه مرکزی گفتمان اصلاحات، بحث از توسعه سیاسی بود. تأکید دوران اصلاحات بر توسعه سیاسی، برآمده از دیدگاه‌های بیرونی بود. برپایه این نگرش، رسیدن به توسعه اقتصادی مستلزم توسعه سیاسی و تغییر در ساختار سیاسی جامعه است.

درحقیقت نظریه‌پردازان توسعه اولیه - که پس از جنگ‌جهانی دوم درباره توسعه نظریه‌پردازی نموده و آن را به‌عنوان الگویی برای کشورهای توسعه‌نیافته مطرح می‌کردند - پس از مدتی دریافتند که این کشورها به توسعه نرسیدند. آنها سبب این امر را در ساختار سیاسی کشورها تشخیص دادند و بر این باور شدند که توسعه در ساختارهای سیاسی غرب

روی می‌دهد. به همین‌رو، این کشورها نیز برای رسیدن به توسعه می‌باید ساختار سیاسی خود را متناسب با ساختارهای کشورهای توسعه‌یافته تغییر دهند.

بهره‌گیری گفتمان اصلاحات از این نگاه سبب شد بحث‌های عمده‌ای درباره توسعه سیاسی در این دوران صورت گیرد. چنان‌که یاد شد، اصلاح‌طلبان توسعه سیاسی را بر توسعه اقتصادی مقدم می‌دانستند و بر این باور بودند که گفتمان سازندگی و توسعه اقتصادی گام‌های کمتری در این زمینه برداشته است. به همین دلیل بود که برخی اصلاح‌طلبان افراطی زمینه بسیاری از تنش‌های اجتماعی را در این دوران فراهم آوردند.

بر اثر این نوع نگاه، جدای از مشکلاتی که درخصوص مسائل فرهنگی و اجتماعی برای جامعه ایران پدید آمد، در عرصه اقتصاد نیز موفقیتی حاصل نشد. درحقیقت مقایسه برنامه سوم با کارکرد برنامه‌های اول و دوم می‌تواند آزمون دیگری از موفقیت و یا ناکامی برنامه سوم باشد؛ زیرا زمینه‌های تحقق اهداف آن دو برنامه بسیار مناسب‌تر از شرایط برنامه سوم بود. درآمد دولت، آمادگی نیروهای آزادشده از جنگ، وضعیت قیمت نفت، شاخص‌های کلان اقتصادی، بدهی‌های خارجی، پایین بودن نرخ ارز، ظرفیت‌های بالقوه تولیدی، جمعیت مناسب‌تر، وجود روحیه ساده‌زیستی و عدم مصرف‌گرایی، ازجمله ویژگی‌هایی بود که در آستانه برنامه اول و دوم با آن روبه‌رو بودیم، اما پس از آن، ارزش‌ها و فرهنگ بعد از اجرای برنامه‌های اول و دوم، یکسره دستخوش تغییرات گردید. بنابراین بدیهی بود که برنامه سوم نیز با موفقیت کمتری روبه‌رو گردد.[1]

نتیجه آنکه، برنامه سوم توسعه اقتصادی از یک‌سو به تقدم توسعه سیاسی نظر داشت و از سوی دیگر تحت‌الشعاع برنامه تعدیل اقتصادی قرار گرفت و با وجود تلاش تدوین‌کنندگان و مجریان آن، موفقیت کمتری در حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی به‌دست آورد. ازسویی با توجه به ماهیت بیرونی برنامه‌ها، زمینه‌ای برای شکل‌گیری چالش‌های فرهنگی و هویتی در جامعه ایران نیز فراهم گردید. این موضوع را می‌توان از تحولات روی‌داده در عرصه مدیریت کشور در انتخابات سال ۸۴ درک کرد. در این زمینه برخی تحلیل‌گران، نتیجه انتخابات سال ۸۴ را واکنشی به فرایند توسعه‌گرایی و نوع نگرش به توسعه می‌دانند. بدین‌ترتیب، گفتمان عدالت‌محوری و پیشرفت در نقد دو گفتمان قبلی موفق شد آرای بیشتری را از آن خود کند.

---

۱. هزاوه‌ای، ***الگوهای مسلط توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران***، ص ۳۵۴.

سه. گفتمان عدالت

انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۴ در حالی برگزار می‌شد که گرایش‌های مختلفی در این انتخابات شرکت نموده بودند. یکی از این جریان‌های فکری شرکت‌کننده در انتخابات بر این باور بود که سیاست‌های دو گفتمان سازندگی و اصلاحات موجب فاصله گرفتن از آرمان‌های انقلاب شده و ازسویی نوع نگرش حاکم بر سیاست‌های این دو گفتمان نیز - که هر دو برمبنای الگوهای نظام سرمایه‌داری است - سبب گردیده تا از عدالت به‌عنوان مهم‌ترین آرمان انقلاب اسلامی، دور افتیم.

این جریان فکری بااستفاده از شعار عدالت توانست در انتخابات ریاست‌جمهوری این سال بر رقیب خود که مجری برنامه‌های تعدیل در کشور بود - پیروز شود. باید دانست عدالت‌خواهی و پیشرفت ازجمله مطالبات تاریخی ملت ایران بوده و ازسویی پیوستگی این‌دو مفهوم و نیاز فطری انسان‌ها به عدالت نیز دستیابی به آن را در رأس امور و اهداف متعالی دولت‌ها قرار داده است. انقلاب اسلامی نیز با تلاش در جهت رسیدن به الگوی تعالی و التزام به آن در دهه چهارم انقلاب، ضروری دانست که با تبیین الگوی عدالت و پیشرفت و با رویکردی اسلامی - ایرانی، این هدف را تحقق بخشد؛ چنان‌که رهبر انقلاب اسلامی با توجه به پیام عدالت‌خواهی انقلاب اسلامی و ضرورت پیشرفت نظام جمهوری اسلامی، «عدالت و پیشرفت توأمان» را راهبرد دهه آینده کشور اعلام نمود.[1]

باید دانست موضوع محوری گفتمان عدالت، توجه به یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های انقلاب اسلامی، یعنی عدالت اجتماعی است که در تحولات بنیادین اجتماعی نقشی اساسی دارد. گفتمان عدالت‌محوری رسیدن به پیشرفت را براساس الگوی تعالی در نظر گرفته است. معتقدان به این گفتمان، برآن‌اند که توسعه‌گرایی هرچند با هدف رسیدن به آرمان‌های انقلاب اسلامی صورت گرفته باشد، اگر مقتضیات بومی و هویتی در آن کمتر مورد توجه قرار گیرد، نخواهد توانست ما را در دستیابی به آرمان‌های تعالی‌خواهانه انقلاب اسلامی موفق گرداند.

بر این بنیاد، گفتمان عدالت و پیشرفت در پی طراحی الگوی جدیدی برای رسیدن به پیشرفت برمبنای آرمان‌های انقلابی بود. اما اینکه تا چه‌اندازه این برنامه توانست

۱. نرم‌افزار «حدیث ولایت» ۱۳۸۷/۶/۳۰، خطبه‌های نمازجمعه تهران.

به اهداف خود دست یابد، موضوعی است که می‌باید ازسوی دانشجویان، استادان و صاحب‌نظران مورد بحث و واکاوی قرار گیرد.

چهار. تحلیلی از جریان‌های فکری انحرافی در نظام

بی‌تردید انقلاب اسلامی با آرمان‌ها و اهداف اصیل خود در مسیر پیشرفت و تعالی اسلامی - ایرانی حرکت نمود، اما از همان آغاز برخی گروه‌ها و جریان‌های فکری برپایه تفسیرهای خاصی از مبانی انقلاب اسلامی و بعضاً با قرائت‌های اسلامی و نامأنوس، زمینه‌های انحراف را در خط اصیل انقلاب ایجاد نمودند. البته در اغلب این موارد با درایت و هوشمندی رهبر جامعه اسلامی، این جریان‌های انحرافی - که هر یك شیوه و پیچیدگی خاصی داشتند - شناسایی و سپس طرد گردیدند.

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که این جریان‌های منحرف به‌دلیل کم‌توجهی برخی مسئولان نظام و یا به دلایل دیگری توانسته‌اند در بدنه اجرایی کشور نفوذ کنند و ضمن ایجاد انحراف در آرمان‌های اصیل انقلاب، مشکلاتی را به وجود آورند. تلاش این جریان‌ها در ابتدای انقلاب و گسترش آن در این دوران و ازسویی کم‌رنگ‌تر شدن آن در آغاز تهاجم نظامی عراق، نکته‌ای درخور ذکر است، اما در همین دوران نیز با حضور برخی از این جریان‌ها در رده مشاوران و یا در برخی مناصب روبه‌روییم؛ تا جایی‌که حتی پاره‌ای مسئولان به حمایت از چنین جریان‌ها پرداختند و موجب امیدواری دشمنان نظام شدند.

در دوران سازندگی، حضور جریان‌های فکری که بر اقتصاد لیبرال تأکید داشتند و راه رسیدن به پیشرفت را همگون شدن با غرب می‌دانستند، تأثیرات فراوانی بر مسائل اجتماعی گذارد و اقتصاد کشور را از خط اصیل خود جدا کرد. بعدها نیز همین جریان فکری، بستر لازم را برای فعال شدن نگرش لیبرالیسم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جامعه و شکل‌گیری جریان انحرافی و افراطیِ پنهان در دولت اصلاحات فراهم آورد.

درحقیقت شعار آزادی که یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های انقلاب اسلامی بود، مهم‌ترین زمینه روی‌کار آمدن دولت اصلاحات را فراهم نمود، اما شکل‌گیری یك جریان انحرافی در این گفتمان، زمینه‌ساز بسیاری از مشکلات اجتماعی و فرهنگی در کشور شد. البته با مشخص شدن خطوط گسست میان جریان انحرافی (در درون گفتمان اصلاحات) و خط

اصیل انقلاب، این جریان نیز به‌نوعی طرد گردید، هرچند که بسترساز برخی تنش‌های اجتماعی نظیر حادثه کوی دانشگاه در تیرماه ۱۳۷۸ شد و در سال ۱۳۸۲، مجلس ششم را نیز به تحصن و اختلال کشانید.

بنابراین تجربه سی ساله نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که هرگاه جریان‌های منحرفی در درون نظام شکل گرفته‌اند، با وجود ایجاد کردن برخی مشکلات، پس از مدتی با هوشیاری مردم از صحنه حذف شده‌اند.

چکیده

۱. دوره اول پس از انقلاب اسلامی (دوره تثبیت نظام) در قالب دو چالش درخور بررسی است: یکی حفظ و بقای انقلاب و نظام تازه‌تأسیس در برابر موانع داخلی (۱۳۵۹ - ۱۳۵۷) و دیگری حفظ و بقای آن در برابر مواضع خارجی و داخلی (۱۳۶۷ - ۱۳۵۹).

۲. از چالش‌های داخلی در دوران تثبیت نظام، فعالیت گروه‌های ضدانقلاب و گریز از مرکز بود که ناامنی و بی‌ثباتی را در جامعه پدید آورد.

۳. سیاست‌های دولت موقت به‌گونه‌ای بود که بر چالش‌های داخلی نظام افزود.

۴. جنگ تحمیلی یکی از چالش‌های بیرونی انقلاب اسلامی بود که با ایستادگی و ازخودگذشتگی مردم، موجب تثبیت انقلاب اسلامی شد.

۵. دوره تداوم انقلاب اسلامی پس از تثبیت نظام را می‌توان به سه گفتمان مختلف تقسیم نمود: توسعه اقتصادی و سازندگی، اصلاح‌طلبی و توسعه سیاسی و نیز عدالت‌محوری.

۶. گفتمان سازندگی پس از سال ۶۸ در راستای بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ، با استفاده از الگوهای توسعه اقتصادی تا سال ۷۶ ادامه یافت. اولویت این گفتمان توسعه اقتصادمحور بود.

۷. از سال ۷۶ با روی‌کار آمدن رئیس‌جمهوری جدید، گفتمان دیگری با نام اصلاح‌طلبی و توسعه سیاسی در ایران ظهور یافت که تمرکز آن بر توسعه سیاسی در کشور بود.

۸. با روی‌کار آمدن رئیس‌جمهور بعدی در سال ۸۴، گفتمان دیگری با نام عدالت و پیشرفت ظهور یافت که بر عدالت‌محوری - به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های انقلاب اسلامی - تأکید می‌ورزید.

پرسش

۱. چالش‌های داخلی را در فرایند تثبیت نظام جمهوری اسلامی توضیح دهید.

۲. نظام اسلامی چگونه با چالش‌های داخلی و خارجی روبه‌رو شد؟

۳. ویژگی هریک از گفتمان‌های دوره تداوم انقلاب اسلامی را تبیین نمایید.

برای پژوهش

۱. شخصیت امام خمینی ﷺ در رفع چالش‌های داخلی انقلاب اسلامی چه نقشی داشت؟

۲. رابطه گفتمان‌های شکل‌گرفته در ایران را پس از سال ۶۸ تحلیل نمایید.

برای مطالعه بیشتر

۱. غلام‌عباس مصلی‌نژاد، **آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی در ایران**، تهران، قومس، ۱۳۸۴.

۲. محمدرحیم عیوضی، **آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.

۳. ـــــ، **ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران**، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷.

۴. فرامرز رفیع‌پور، **توسعه و تضاد**، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۵.